

رفراندوم، رفراندوم، این است شعار مردم

اکثر نیروهای مدافع اصلاحات بطور آشکار و یا ضمنی انتخابات گلستان را تحریم کردند.

عده‌ای از نمایندگان مجلس شورا: تنها راه باقی‌مانده فرار روی مجلس رفراندوم است.

عباس عبدی: بهتر است اصلاح‌طلبان خود را برای خروج از حکومت آماده کنند.

عسگر اولادی: شماری از نمایندگان مجلس ششم «نفوذی»های جاسازی شده دشمن هستند.

ملا علی حیاکن، این ملت و ما کن.
نماز فرمایشی، خجالت، خجالت.
شرکت در انتخابات، خیانت، خیانت.

رفراندوم

شعار رفراندوم بجای پوسته‌های انتخاباتی نیست که شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام دست بر سینه مجلس زدند و بدین ترتیب بر اقدام هیات‌های نظارت شورای نگهبان در حذف کاندیداهای اصلاح‌طلب صحنه گذاشت. در روزهایی که مصوبه مجلس روی میز رفسنجانی قرار داشت، مسئله رفراندوم از جانب عده‌ای از اصلاح‌طلبان حکومتی مطرح گشت. محسن آرمین نایب

انتخابات استان گلستان بر خلاف انتخابات مجلس شورا، شوراهای محلی و ریاست جمهوری در فضای سرد برگزار شد. اکثر جریانهای سیاسی مدافع اصلاحات بطور آشکار و یا ضمنی از مردم خواسته بودند که در انتخابات شرکت نکنند. اصلاح‌طلبان حکومتی نیز در اعتراض به رد صلاحیت تعدادی از کاندیداهای خود در رقابت‌های انتخاباتی خودداری کردند. این بار تبلیغات انتخاباتی متفاوت از دوره‌های قبلی بود. پوسته‌های کاندیداهای کهنه شده و جای آنها را شعارهای مختلف گرفته بود. از جمله شعارهای

زیر:
رفراندوم، رفراندوم، این است شعار مردم.

اطلاعیه هیات سیاسی اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

در باره انتخابات میاندوره‌ای استان گلستان

با عدم شرکت

به این انتخابات ضد دمکراتیک اعتراض کنیم

در صفحه ۲

روزنامه‌های «ملت» و «اخبار اقتصادی» توقیف شدند.

روزنامه‌های «ملت» و «اخبار اقتصادی» توسط دادگاه عمومی تهران توقیف شدند. سعید مرتضوی که رئیس شعبه ۱۴۱۰ دادگاه عمومی تهران است، دستور توقیف هر دو روزنامه را یکی بعد از دیگری صادر نمود. در نامه مرتضوی به وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی در مورد روزنامه ملت آمده است: «با عنایت به عدم اعتنا به اقدامات پیشگیرانه دادگستری در خصوص سایر نشریات ادامه در صفحه ۲»



عکسی از یکی خیابان‌های تهران

سیامک پورزند در سالگرد قتل‌های زنجیره‌ای ناپدید شد.

گفته می‌شود که باند قتل‌های زنجیره‌ای دوباره فعال شده است.

سیامک پورزند روزنامه‌نگار آزادیخواه و شوهر خانم مهرانگیز کار ناپدید شده است. مهین پورزند در گفتگو با خبرنگار ایسا اظهار داشت. شب گذشته سیامک

در منزل ما به سر می‌برد، برای بدرقه مهمان خود به بیرون رفت، اما تاخیر وی مرا نگران کرد که متوجه شدم فردی وی را با خود می‌برد. پیگیری خانواده وی برای

پیدا کردن محل وی به جانی نرسیده است و هیچ ارگانی خبری در مورد بازداشت وی انتشار نداده است. خانم مهرانگیز کار همسر وی در بیمارستانی در نزدیکی شهر

سخنی دوستانه

با روشنفکران آزادیخواه، دمکرات

و مترقی افغانستان

هیئت سیاسی - اجرائی

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

در صفحه ۳

با تصویب قطعنامه‌ای

کمیته حقوق بشر سازمان ملل

نسبت به نقض حقوق بشر در ایران

ابراز نگرانی کرد

موارد یاد شده را «ادعاهای تکراری، بی‌اساس و غیرواقعی» خواند! قطعنامه کمیته حقوق بشر، که متشکل از ۱۸۹ عضو سازمان ملل متحد است، ممکن است در مجمع عمومی این سازمان در پایان سال جاری میلادی به تصویب برسد. در این قطعنامه از آخرین گزارش ارائه شده توسط «موریس کاپیتورن» نماینده ویژه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل استقبال شده است. در گزارش کاپیتورن گفته شده که در شش ماه اول سال جاری، ۶۰ مورد اعدام در ایران انجام شده است. کاپیتورن که از سال ۱۹۹۶ اجازه ورود به ایران را نیافته، گفته است که گزارشهای نگران‌کننده‌ای مبنی بر توسل به شیوه‌های غیرمعمول اعدام مانند سنگسار از ایران به دست می‌رسد.

کمیته حقوق بشر سازمان ملل متحد با تصویب قطعنامه‌ای نسبت به نقض حقوق بشر در ایران ابراز نگرانی نمود. به گزارش بی‌بی‌سی، در این قطعنامه، که با ۷۱ رای موافق در مقابل ۵۳ رای مخالف و ۴۱ رای ممتنع، توسط اعضای کمیته گفته شده به تصویب رسید، نسبت به رفتار خشونت‌آمیز با دانشجویان معترض، به زندان افکندن روزنامه‌نگاران و اعضای پارلمان ابراز نگرانی شده است. این قطعنامه از ایران خواسته است تا هر چه سریعتر با به اجرا گذاشتن قوانین ضروری، از مجازات کردن مردم به دلیل استفاده از آزادیهای سیاسی، خودداری کند و به اعمال شکنجه در مورد زندانیان و شلاق زدن در ملا عام پایان دهد. آصفی سخنگوی وزارت خارجه جمهوری اسلامی

پدیدارشناسی ۱۱ سپتامبر

محمدرضا نیکفر

در صفحه ۷

در این شماره

راهی که به سه‌شنبه ۶ آذر انجامید!

ف. تابان

در صفحه ۸

انتخابات گلستان و بن‌بست اصلاح‌طلبان

دکتر کاظم علمداری

در صفحه ۸

کنگره دیاسپورای آذربایجانی در باکو

ماشالله رزمی

در صفحه ۶

زده است که بعد از گذشت سه سال از آن جنایات فجیع، بار دیگر قتل‌نویسندگان و مخالفین سیاسی آغاز شده باشد. سیامک پورزند جزو لیست باند قتل‌های زنجیره‌ای در سه سال پیش قرار داشت.

نیویورک دوره درمانی خود را سپری می‌کند. هم‌زمانی ناپدید شدن سیامک پورزند با سالگرد قتل‌های زنجیره‌ای و انتشار خبر فعال شدن باند قتل‌های زنجیره‌ای به این نگرانی دامن

یادداشت

از قتل‌های زنجیره‌ای سه سال گذشت

از قتل‌های زنجیره‌ای پانز ۷۷ سه سال گذشت. تا پیش از آن تاریخ، هزاران تن از مخالفان جمهوری اسلامی در زندان‌ها اعدام شده و شمار بسیاری به دست باند‌های سیاهی که از همان فردای انقلاب بهمن به جان مردم و دگراندیشان افتند، به قتل رسیده بودند. اما ویژگی قتل‌های زنجیره‌ای پانز ۷۷ در این بود که برای نخستین بار، عالی‌ترین مقامات دولتی ناگزیر از پیگیری ماجرا و اعتراف به دخالت وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی در این جنایات شدند. فرق میان قتل‌های سه سال پیش با نبوه جنایات پیش از آن در اعتلای جنبش آزادیخواهی مردم ایران از سال ۱۳۷۶ به بعد بود که مراجع دولتی جمهوری اسلامی را وادار به اتخاذ موضعی در قبال این قتل‌ها کرد که تا پیش از ۱۳۷۶ قابل تصور نبود.

سازماندهان و مجریان جنایات پانز سال ۷۷، ظاهرآ ارزیابی درستی از شرایط سیاسی پیش آمده پس از خرداد ۷۶ نداشتند و گمان می‌کردند در بر همان پاشنه قبل از دوم خرداد می‌گردد. از این رو، در میان شخصیت‌های سیاسی سرشناس اپوزیسیون داخل کشور، دو نفر از فعال‌ترین و در مخالفت با جمهوری اسلامی ثابت قدم‌ترین‌ها یعنی داریوش فروهر و پروانه اسکندری و از میان بخش مهم دیگری از جنبش مدنی ایران یعنی روشنفکران، دو تن از فعال‌ترین نویسندگان یعنی محمد مبختری و محمدجعفر پوینده را برگزیدند و به قتل رساندند. هم زمانی این قتل‌ها با قتل مجید شریف و ناپدید شدن پیروز دوانی نشان داد که طرح «قتل درمانی» تمامیت‌گرایان در مقابله با جنبش تحول‌طلبی در ایران بسیار وسیع بود و تنها پس از آنکه این طرح، مقاومت گسترده اصلاح‌طلبان بیرون و درون حکومت را برانگیخت، به کنار نهاده شد.

فضای سیاسی پانز و زمستان ۱۳۷۷ تا حدی تحت تأثیر دوم خرداد سال ۷۶ بود که آقای خاتمی اعلام کرد پرونده قتل‌های زنجیره‌ای را تا به آخر و بدون هیچ گونه ملاحظه‌ای دنبال خواهد کرد و عاملان و آمران این جنایت را «در هر لباس که باشند» رسوا خواهد نمود.

چنین نشد. رئیس جمهور، این وعده خود را فراموش و پرونده قتل‌های زنجیره‌ای را نیمه کاره رها کرد و به قوه قضائیه سپرد که در یک محاکمه مخفی، قضیه را در خوش‌بینانه‌ترین حالت به عاملان مستقیم قتل‌ها محدود نمود. آمران قتل‌ها از تعقیب مصون ماندند و با اینکه به همت روزنامه‌نگارانی مانند اکبر گنجی و عبداللین باقی چندین نام مشخص به اطلاع مردم رسید، خیال امثال فلاحيان اکنون دیگر از بابت پیگرد احتمالی آسوده است و در عوض، گنجی و باقی در زندانند. از نظر سران جمهوری اسلامی، عواقب قتل‌های زنجیره‌ای ۷۷ سانه‌ای بود که باید آن را از حافظه مردم پاک کرد.

اما همه شواهد حاکی از آن است که مردم، قتل‌های زنجیره‌ای سه سال پیش را از یاد نبرده‌اند از جمله، مراسم بزرگداشت قربانیان قتل‌ها که اخیراً در تهران برگزار شد، بر این ارزیابی صحه می‌گذارد. سه سال پیش، دولت جمهوری اسلامی ناگزیر گردید اعتراف کند وزارت اطلاعاتش، یعنی یکی از مقدس‌ترین ارگان‌هایش، جای چنیتکاران و قاتلان است. این اعتراف، سنگین‌تر از آنست که مشمول مرور زمان شود. شیب پانز ۷۷ از این پس حکومت جمهوری اسلامی را یک لحظه رها نخواهد کرد و خواب آرام را از سران حکومت خواهد ربود.

متأسفانه آقای خاتمی به جای وفای به عهد خود با مردم و پیگیری پرونده تا آخر، تصمیم به کاری با هدف غیرممکن گرفت، یعنی شرکت در تلاش برای به فراموشی سپردن قتل‌های زنجیره‌ای سال ۷۷. این تلاش آن قدر بیهوده است که حتی برخی از نزدیک‌ترین همکاران آقای خاتمی نیز از آن پیروی نمی‌کنند. سخنان مکرر خاتمی دایر بر اینکه نمی‌خواهد در کار قوه قضائیه دخالت کند، دیگر کسی را قانع نمی‌کند. مردم می‌پرسند اگر آقای خاتمی قصد «دخالت» نداشت، چرا قول پیگیری «تا به آخر» پرونده را داد؟

روزنامه‌های «ملت» و

«اخبار اقتصادی» توقیف شدند.

ادامه از صفحه ۱
متخلف به حکم وظیفه قانونی در پیشگیری از اقدامات مجرمانه در جهت بحران‌سازی و ناامن‌کردن فضای مطبوعات کشور قرار توقیف موقت روزنامه ملت صادر شد. و در مورد اخبار اقتصادی گفته شد: «این توقیف با توجه به شکایت معاون دادگستری استان تهران به عنوان مدعی‌العموم مبنی بر تخلف احمد صفائی‌فر مدیر مسئول روزنامه از ماده ۱۶ قانون مطبوعات صورت گرفت.» سعید حقی مدیر مسئول و صاحب امتیاز روزنامه ملت در گفتگو با ایسنا اظهار داشت:

گفتگو با ایسنا اظهار داشت: سرعت توقیف شده‌است.

ادامه از صفحه ۱
می‌تواند اظهار نظر کند که تبدیل به قانون شده باشد. آنچه ضرورت دارد این است که بحث همه‌پرسی در جامعه باز شود.

استعفای دسته جمعی

عباس عابدی مبتکر فکر «استعفای دسته جمعی و خروج از حکومت» است. او قبلاً هم این فکر را مطرح کرده بود و اکنون بعد از برخورد شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام بار دیگر نظر خود را ارائه نموده است. عابدی می‌گوید که حضور چپه دوم خرداد در قدرت به واسطه خواست مردم بوده و این خواست نیز مبتنی بر پذیرش و تأیید برنامه‌های اصلاح‌طلبان می‌باشد. نمایندگان این گروه اعم از نمایندگان مجلس یارثین جمهور این برنامه‌ها را ارائه داده‌اند و برای اجرای آنها متعهد شده‌اند. اکنون بهر دلیلی در اجرای این قرارداد نقض پیمان شده است.

او اضافه می‌کند: اصلاح‌طلبان برای انجام وظیفه و رسالت وارد میدان شده‌اند و رای مردم به آنان به معنای برقراری پیمان محکم است و تعهد به این پیمان مستلزم انجام برنامه‌ها است و نمی‌توانند بدون انجام آنها در مسند مسئولیت باقی بمانند. عباس عابدی بر پایه این استدلال‌ها می‌گوید: با توجه به موانع غیر قانونی و خلاف قراردادی که پیش پای اصلاح‌طلبان قرار داده شد، بهتر است اصلاح‌طلبان خود را برای خروج از حکومت آماده کنند. محمد نعیمی سخنگوی فراکسیون مشارکت در مجلس شورا نیز در خصوص استعفای دسته‌جمعی می‌گوید: مسئله استعفای خاتمی مطرح نیست و در خصوص استعفای دسته‌جمعی و خارج

شدن از نظام تصمیمات جمعی گرفته نشده است. ولی او اضافه می‌کند این هم راه حلی است که می‌توان به آن پرداخت.

تهدید نمایندگان مجلس

پورنجاتی رئیس کمیسیون فرهنگی مجلس می‌گوید که همه نهادها به حقوق مجلس تجاوز میکنند و اضافه می‌کند: عده‌ای بدون تعارف نمایندگان فعلی مجلس را تهدید می‌کنند که اگر دست از پیگیری طرح‌های مورد نظرشان برندارند، صلاحیتشان برای دور هفتم انتخابات مجلس تأیید نخواهد شد.

پست‌های غصبی

حبیب‌الله عسگر اولادی دبیر کل جمعیت موقوفه اسلامی بدنیال برخورد نمایندگان مجلس در مورد رفراندوم و پیشنهاد عباس عابدی برای آماده شدن اصلاح‌طلبان جهت خروج از حکومت به میدان آمد و اعلام کرد که شماری از نمایندگان مجلس ششم «نفوذی‌های جا سازی شده دشمن» هستند. او گفت که بدلیل عدم همکاری وزارت اطلاعات در آستانه شکل‌گیری مجلس ششم در پاسخ به استعلام شورای نگهبان، تعدادی نفوذی جا سازی شده دشمن در بین نیروهای انقلاب جای گرفتند. او اضافه می‌کند: «هر روز عناصر نفوذی مزبور پرده‌ای بالا می‌برند و مطالبی که با دهها تحلیل و مقاله باید برای مردم تبیین کرد را به راحتی مطرح می‌کنند. گویا اخیراً از خارج دستور آمده است که این عده از حاکمیت خارج شوند چون در درون حاکمیت به دلیل استحکام ساختارهای قانونی و آگاهی و هوشمندی مردم کاری نمی‌شود کرد.» این اظهارات با واکنش



محسن آرمین، اکبراعلمی، علی شکوری راه و محسن میراماد، نمایندگان که به دادگاه احضار شدند.

رفراندوم، رفراندوم، این است شعار مردم

اصلاح‌طلبان روپرو شد. روزنامه نرروز در یادداشت سیاسی از وزیر اطلاعات خواست که در مقابل اتهامات عسگر اولادی عکس‌العمل نشان دهد. البته کولایی نماینده تهران نیز از هیئت رئیسه درخواست پیگیری اظهارات دبیر کل جمعیت موقوفه را کرد. مخبر کمیسیون امنیت ملی اضافه نمود: هر چند وزارت اطلاعات باید از خودش دفاع کند اما آیا هر فردی می‌تواند هر اتهامی را مطرح‌کند؟ و آیا به غیر از این است که عده‌ای بدلیل این‌گونه اتهامات هم‌اکنون در زندان پسر می‌برند؟

عباس عابدی نیز در طی مقاله‌ای در روزنامه نرروز به عسگر اولادی پاسخ داد و گفت: آیا شما فکر می‌کنید اصلاح‌طلبان از حکومت بیرون بیایند، شما می‌توانید به حکومت ادامه دهید؟

چالش حاد بین اصلاح‌طلبان و محافظه‌کاران بعد از برگزاری انتخابات گلستان فروکش کرد. باید دید مسئله «همه‌پرسی» و «استعفای دسته جمعی» صرفاً تهدیدی از جانب اصلاح‌طلبان حکومتی بود و یا اینکه آنها در حال تدوین طرح «رفراندوم» و ارائه به مجلس شورا هستند.

ادامه از صفحه ۱

رفراندوم طرح گردیده است ولی اقدام عملی از جانب آن‌ها مشاهده نشده درحد تهدید باقی مانده است.

این نکته مسلم است که اصلاحات در ساخت قدرت بلوکه شده است و اصلاح‌طلبان تا زمانی که خود را در محدوده تنگ ساختار سیاسی موجود محصور کنند، راه به جایی نخواهند برد. یاد سیستم موجود مجالده خواهند شد و یا به بیرون پرتاب خواهند گشت. ظرفیت ساخت قدرت جمهوری اسلامی برای تحول‌پذیری پایین است. توان اصلاحات در اساس نه در درون ساخت قدرت، بلکه در جامعه و در بین مردم است. ضعف بزرگ اصلاح‌طلبان

سخنی دوستانه با روشنفکران آزادیخواه

ما فدائیان خلق ایران (اکثریت) به خاطر ایقانی که به ضرورت حضور شما برای بازسازی افغانستان در راه صلح و ترقی و دموکراسی داریم، مشتاقانه در آرزوی دریافت هر خبر امیدبخش در این زمینه هستیم. ما به سهم خود و با همه توان‌مان، یار و یاور شماستیم.

با درودها و احترامات دوستانه

اول دسامبر سال ۲۰۰۱ میلادی

هیئت سیاسی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

اطلاعیه هیات سیاسی اجرایی

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

در باره انتخابات میان‌دوره‌ای استان گلستان با عدم شرکت به این انتخابات ضد دمکراتیک اعتراض کنیم

دیروز مجمع تشخیص مصلحت نظام جمهوری اسلامی با رد طرح «سه فوریتی» مجلس آخرین اقدام اصلاح‌طلبان حکومتی را برای محدود کردن دامنه اختیار شورای نگهبان در رد صلاحیت نامزدهای انتخاباتی استان گلستان بی‌نتیجه گذاشت و با تصریح کفایت قانون موجود جانب شورای نگهبان را گرفت.

به این ترتیب انتخابات میان‌دوره‌ای استان گلستان، همانگونه که پیشتر مقرر شده بود، روز جمعه آینده و در حالی که تمامی نامزدهای اصلاح‌طلب توسط شورای نگهبان کنار گذاشته شده‌اند، برگزار خواهد شد.

رد صلاحیت عموم نامزدهای اصلاح‌طلب، نفی تمامی اقدامات اگر چه دیر هنگام و کم‌دامنه مجلس برای تحدید خودسری شورای نگهبان و اکنون رد طرح مذکور توسط مجمع تشخیص مصلحت نظام، که جوهر آن چیزی جز سپردن اختیار حرف آخر به هاشمی رفسنجانی در مناقشات بر سر صلاحیت کاندیدها نبود، دو نکته را آشکار میکند: از سویی عزم جزم شورای نگهبان و دیگر نهادهای فقهاتی برای به زانو درآوردن اصلاحات و اصلاح‌طلبان، و از سویی دیگر ضددموکراتیسم حاکم بر انتخابات روز جمعه.

انتخاباتی که حتی اصلاح‌طلبان حکومتی نیز در آن فاقد نامزدند. هیات سیاسی اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) به این انتخابات بغایت ضددمکراتیک معترض است و آن را تحریم می‌کند. ما مردم گلستان را فرا می‌خوانیم تا با عدم شرکت در انتخابات روز جمعه اعتراض خود را به توهین و بی‌حقوقی تحمیلی شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت ابران دارند. ما همچنین عموم اصلاح‌طلبان را به عدم شرکت در انتخابات دعوت می‌کنیم و خطاب به اصلاح‌طلبان حکومتی تصریح می‌کنیم که موضعی که آنان امروز در قبال انتخابات گلستان اخذ می‌کنند، راهی را که فردا در قبال اصلاحات طی خواهند کرد رقم می‌زند. هیات سیاسی اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) ۱۳۸۰ - ۲۸ نوامبر ۲۰۰۱

اصلاح‌طلبان حکومتی در موقعیت انتخاب:

رفراندوم یا «ملزومات ساخت قدرت»؟

انتخابات کاست. امریکه با انتخابات آتی مجلس ارتباط تنگاتنگ دارد. رفراند به تدریج به خواست عمومی مردم و نیروهای سیاسی طرفدار اصلاحات فرامی‌روید و جایگاه ویژه‌ای در چالش کنونی پیدا می‌کند.

بعلاوه بعداز جواب رد مجمع تشخیص مصلحت نظام به مجلس، راه دیگری برای اصلاح‌طلبان حکومتی باقی نمانده است آنها یا بایستی به جناح محافظه‌کار تمکین کنند و یا به رفراند روی بیاورند و موانع برگزاری آن را برطرف کنند و موضوع حذف نظارت استصوابی را به همه پرسی بگذارند.

اصلاح‌طلبان حکومتی در مقابل آزمایش بزرگی قرار گرفته‌اند و مقطع حساسی را پشت سر می‌گذارند. اقدامات آنها در این مرحله به محک مردم و نیروهای سیاسی کشور خواهد خورد و در سیاست‌ها و مواضع آنها تأثیرات جدی خواهد گذاشت.

برخورد آنها با امر رفراند نشان خواهد داد که آنها به مردم‌سالاری و تعهدی که به مردم داده‌اند، پای‌بند هستند و یا اینکه ملزومات نظام جمهوری اسلامی را مبنا قرار می‌دهند و در مقابل فشارهای ولی فقیه و نهادهای وابسته به آن تمکین می‌کنند.

برای اصلاح‌طلبان حکومتی مرحله انتخاب فرارسیده است: رفراندوم، تداوم اصلاحات و حفظ اعتماد مردم و یا ملزومات «نظام»، تمکین به ساخت قدرت و فاصله گرفتن از مردم.

روندهای سیاسی در کشور به گونه‌ای پیش رفته است که آنها را در موضع انتخاب قرار داده است. راه گریزی برای اصلاح‌طلبان حکومتی نمانده است.

حکومتی در آن است که تنها در انتخابات و برای انتخاب شدن به مردم مراجعه می‌کنند و بعد بازی را در میدان قدرت، آنجائیکه تمامیت‌گرایان تعیین کرده‌اند، پیش می‌برند. نتیجه‌بازی در میدانی که محافظه‌کاران دست بالا را دارند و می‌توانند با توسل به نهادهای غیر انتخابی گلولی اصلاحات و اصلاح‌طلبان را بفشارند، مشخص است.

باید گرانیکه مبارزه را از درون ساخت قدرت به بیرون انتقال داد. آنجاکه صاحبان اصلی اصلاحات حضور دادند و یا جان و دل از آن حمایت می‌کنند. نباید اجازه داد که صحنه مبارزه را محافظه‌کاران انتخاب کنند.

می‌توان در شرایط کنونی صحنه مبارزه را به رفراندوم کشاند. جائیکه در آن مردم مستقیماً و نه توسط نمایندگان خود دست به قانون‌گذاری می‌زنند و مصوبه آنها حکم قطعی دارد. امری که با اساس حکومت فقها مغایرت دارد، گرچه این امر در قانون اساسی پیش‌بینی شده است

رفراندوم فرصت و امکان مطلوبی برای نیروهای طرفدار اصلاحات است تا با حکم مردم در مقابل حکم فقها بایستند و مردم را جایگزین شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام سازند. مطلوب آن خواهد بود که موضوع ساخت قدرت در دستور قرار گیرد و نظر و رای مردم در مورد امکراتیزه کردن ساختار سیاسی و حذف نهادهای غیرانتخابی پرسیده شود ولی به نظر نمی‌رسد که در شرایط کنونی و در توازن قوای موجود چنین امری امکان‌پذیر باشد. می‌توان در گام نخست حذف نظارت استصوابی را به رفراندوم گذاشت و از سلطه ولایت فقیه و نهادهای وابسته به آن بر

شباهت‌های غریب

در کابل چه تهران» شعار می‌دهند.

نگاهی به محافظه‌کاران در حکومت ایران کنید. چه می‌بینید؟ آنها به چه کاری مشغولند جز سرکوب دگراندیشان، «نهی از منکر» و پاسداری از منافع انحصاری باندی که اقتصاد کشور را در چنبره خود گرفته است؟ محافظه‌کاران ایرانی نیز علاقه‌ای به کارهای پردرر در حکومت ندارند و با کمال میل حاضرند این گونه مسئولیت‌ها و وظایف را به کسانی بسپارند که قدرت فائده آنها را زیر سؤال نمی‌برند. بگذار جناح دیگر حکومتی مسئول کم‌وکسر بودجه، رکود اقتصادی، بیکاری میلیونی، بحران‌های اجتماعی و بی‌شمار معضلات دیگری باشد که ایران با آن دست‌وپنجه نرم می‌کند. از نظر محافظه‌کاران، تقسیم کار مطلوبی است.

اما شباهت‌های طالبان ایرانی و افغانی به همین جا ختم نمی‌شود. در همان روزی که طالبان کابل را ترک کردند، در جلوی سلمانی‌ها صف‌های طولی از مردانی تشکیل شد که ریش چند ساله خود را به دست تیغ سپردند. کنار رفتن برقع از صورت زنان به نسبت تداوم تأثیر کابوس چندساله بر روان زنان افغانی بیشتر طول می‌کشید، اما کسی تردیدی ندارد که هر آنچه طالبان

مسئول هماهنگی برنامه‌های امداد سازمان ملل در افغانستان گفته است طالبان در این کشور به مسائل جاری مربوط به اداره افغانستان علاقه‌ای نداشتند و همه توجه آنها معطوف به جنگ با مخالفان‌شان و رعایت «شئون اسلامی» بود. به این گفته این را نیز باید افزود که حداقل برای بخش بزرگی از رهبران طالبان، پر کردن جیب خود نیز از واجبات بود. در ظاهر، این تنها بسمباران مداوم افغانستان از سوی آمریکا بود که رژیم طالبان را در هم شکست، اما واقعیت این است که در پشت پرده میلیون‌ها دلار برای ترغیب فرماندهان طالبان به جبهه عوض کردن ردوبدل شده است. بسیاری از رهبران طالبان یک شبه رنگ عوض کرده و به صف متحدان آمریکا پیوسته‌اند. در این میان، سیه‌روزی از آن طالبانی شد که واقعا باورشان شده بود در جبهه حق علیه باطل می‌جنگند و تا به خود آمدند، دیدند که فرماندهان‌شان آنها را به عنوان طعمه برای جنایتکارانی مانند رشید دوستم به امان خدا رها کرده‌اند.

توصیف کسانی هم و غمی جز جنگ با مخالفان، رعایت «شئون اسلامی» و پسر کردن جیب خودشان ندارند، به گوش مردم ایران بسیار آشناست. بیهوده نیست که مردم علیه طالبان، «چه مجلس شورا به بن‌بست برخورد. تمام تلاش‌ها، چانه‌زنی‌ها، مذاکرات پشت‌پرده و تهدیدها نتوانست راه مجلس را برای پیشبرد مصوبه‌اش در مورد انتخابات باز کند. شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام دست رد بر سینه مجلس زدند.

در طول حیات مجلس ششم اولین بار نیست که نهادهای غیرانتخابی و وابسته به ولایت فقیه در مقابل مصوبات مجلس شورا ایستادند. تاکنون ۲۵ طرح در شورای نگهبان رد شده و ما طرح به مجمع تشخیص مصلحت نظام ارجاع شده است. هر زمان که مجلس شورا در چالش با شورای نگهبان، مصوبات خود را برای تعیین تکلیف به جمع ارجاع داد، رفتن بدون این که به کسی و ارگانی پاسخگو باشد، آن مصوبات را خواباند و به بایگانی سپرد تا خاک بخورند.

ارجاع این تعداد مصوبه به «جمع» و برخوردی که نهادهای نوعی جایگزین شدن «جمع» به جای مجلس شورای اسلامی است. چرا که آن مصوباتی به «مجمع» ارجاع شده است که در صورت تصویب می‌توانست در پیشرفت اصلاحات مؤثر باشد و علت مخالفت شورای نگهبان نیز در همین ارتباط است. شورای نگهبان آن دسته طرح‌ها و لوایح را تأیید می‌کند که یا از اهمیت چندانی برخوردار نیستند و یا با اصلاحات تسمایی برقرار نمی‌کنند. آنجا که به طرح‌ها و لوایح مؤثر در زندگی سیاسی و اجتماعی بصری می‌گردد،

رشته بودند یک شبه پنبه شده‌است. گردن نهادن مردم به ضوابط طالبان، در ایران نیز مانند افغانستان چیزی فراتر از تسلیم موقت به یک تحمیل بزرگ نیست. طالبان ایران باید بدانند در روزی که فرا خواهد رسید، حکومتشان بسیار زودتر از آنچه تصور می‌کنند از هم خواهد پاشید. چه شد آن قشون صدها هزار نفری ملاعمر که خوف و وحشت به دلها افکنده بود؟ چه شد آن نیروی ظاهراً مصمم و شهادت‌طلبی که حتی چهار هفته پس از آغاز حملات هوایی آمریکا بسیاری می‌گفتند جز با جنگ زمینی خونین از میدان به در نخواهد رفت؟ حکومت طالبان افغانی، بسیار پوشالی‌تر از آنچه همگان تصور می‌کردند از کار در آمد. ثابت شد که در عقب‌مانده‌ترین بخش‌های «جهان اسلام» نیز پایگاه اجتماعی بنیادگرایی اسلامی بسیار کوچک‌تر از آنست که می‌گفتند.

طالبان افغانی فرصت نیافتند تا پیام روی گردانی مردم را قبل از آنکه کار به جنگ فعلی بکشند بشنوند. اما طالبان ایرانی چند سال است این پیام را به طور مکرر شنیده‌اند. همانگونه که مردم کابل در نخستین فرصت به دست آمده، انزجار خود را از طالبان و زورگویی‌های آنان نشان دادند، مردم ایران نیز در نخستین فرصت که دوم خرداد ۱۳۷۶ بود و سپس در چند رأی گیری دیگر پیام خود را به گوش طالبان ایرانی رساندند. امید آن

بود که طالبان کشور ما این پیام را دریابند تا به سرنوشت طالبان افغانی دچار نشوند. اما به نظر می‌رسد محافظه‌کاران ایرانی از پیام‌های مکرری که از مردم ایران گرفته‌اند به این نتیجه رسیده‌اند که باید مجرای پسام‌رسانی را مسدود کنند. روزنامه‌های منتقد را بسته‌اند، رای‌گیری‌های بعدی را هم می‌خواهند عملاً تعطیل کنند. خلاصه، قصد کوتاه آمدن ندارند. ملاعمر افغانستان هم عزم جزم کرده بود که عقب ننشیند. اکنون معلوم نیست سرنوشت خود او به کجا خواهد انجامید، اما آنچه آشکار و مسلم است این است که بهای سرسختی او را نخست طرفدارانش پرداخته‌اند که صدها و بلکه هزاران تن از آنان در مزار شریف و قلعه جنگی از دم تیغ گذرانده شدند.

آزادیخواهان ایرانی چنین سرنوشتی آرزو نمی‌کنند. امید مردم ایران و ایرانیان دمکرات این است که طالبان کشور ما از سرنوشت همتایان‌شان در افغانستان درس بگیرند و بیش از این در جامعه ایرانی بذر نفرت نباشند. طالبان ایرانی باید بدانند نفرتی که می‌پرکنند، دامن خود آنان را خواهد گرفت. حکومت آنها، سست‌بنیادتر از آنست که خود می‌گارند و وحشتی که می‌پندارند در دلها نشانده‌اند، روزی مانند کابوس طالبان در افغانستان یکشبه رخت بپوشد.



جمهوری اسلامی برمی‌گردد. گرچه در این ساختار نهادهای انتخابی مثل مجلس شورا و مقام ریاست جمهوری پیش‌بینی شده است، اما این نهادها در سلطه نهادهای غیرانتخابی که به ولایت فقیه وابسته‌اند، قرار دارند. صلاحیت کاندیداهای مجلس شورا و ریاست جمهوری باید به تأیید شورای نگهبان منتخب ولی فقیه برسد، مصوبات مجلس شورا را باید شورای نگهبان و یا «مجمع تشخیص مصلحت نظام» که بازگماره ولی فقیه است، تأیید کنند. برای نهادهای انتخابی تنها در حد کارهای اجرایی و یا تصویب لوایحی که برای گردش چرخ‌های جمهوری اسلامی لازم است،

بن‌بست مجلس بار دیگر این نکته را روشن کرد که ساختار سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه سد راه پیشرفت اصلاحات است و مجلس در این محدوده نمی‌توان کاری را پیش ببرد. برای مجلس تنها راه مراجعه به مردم و همه‌پرسی باقی مانده است.

سخنی دوستانه با روشنفکران آزادیخواه دمکرات و مترقی افغانستان

دوستان افغانی!

پیش از همه، برچیده شدن حکومت نکتب‌پار طالبان را به شما آزادیخواهان افغانستان شادباش می‌گویم و همانند شما، برای مردم زجر دیده‌تان آرزوی بازسازی افغانستان در مسیر صلح، امنیت، آبادانی، پیشرفت و استقلال و دموکراسی را داریم. رهایی افغانستان از قید بدترین نوع حکومت بنیادگرایانه دینی، نه تنها مایه شادی مردم افغانستان و شما روشنفکران آزادیخواه، دمکرات و مترقی افغان شده، بلکه موجب مسرت عمیق جهان معاصر و بشریت مترقی و در بین اینها همه دموکرات‌ها و آزادی‌خواهان منطقه و به ویژه دموکرات‌های ایران است.

دوستان افغانی!

کشور همسایه ما افغانستان، به دنبال سال‌ها جنگ داخلی فرسایده، خونین و ویرانگر و در پی رهایی از چهار سال سلطه رژیم فوق ارتجاعی، بغایت مستبد و وابسته طالبان، اینک با یک نقطه چرخش تاریخی بزرگی روبه‌روست. میهن شما اکنون در نقطه تلاقی یک گذشته دردناک و یک آینده آستن بیم امید و هنوز ناروشن قرار داد و به گرهگاه برخورد متقابل منافع و سیاست‌های قدرت‌های جهان و منطقه از یک سو و جریانات و نیروهای قومی و سیاسی متعدد افغان از دیگر سو بدل شده است. در چنین برهه خطیری که سرنوشت آینده افغانستان در آن رقم می‌خورد، بی‌تردید هر تلاش و اقدامی نه تنها به لحاظ تاریخی بس مهم است - به گونه‌ای که نسل‌های آتی افغانستان ستمگیری‌های سیاسی و اجتماعی هر جریان و نیروی سیاسی در این مقطع تاریخی را به سنجش خواهند گذاشت و روی آن داوری خواهند کرد، بلکه از جنبه تأثیر روز بر روندها و رویدادهای پرشتاب فعلی نیز، دارای اهمیت عملی بزرگ می‌باشد. زمان انتظار، دیر وقتی است که سر آمده است، از همین رو، هرگونه سکوت و کم تحرکی از سوی دمکرات‌ها و ترقیخواهان افغانستان در میدان سیاسی پرتلاطم کنونی کشور شما، دارای اثرات سو فراوان و نتایج جبران ناپذیر است. ما با احساس مسئولیت عمیقی در قبال حال و آینده مردم درد کشیده و قربانی شده افغانستان و از آنجا که با همه وجودمان در کامیابی‌ها و ناکامی‌های نیروهای آزادیخواه، دمکرات و مترقی افغانستان شریک هستیم، برخورد ضرور و روا دانسیم تا در این لحظه تکرار ناشدنی شما را مخاطب قرار داده و به سخن با شما بنشینیم.

دوستان!

اصلاحات ترقیخواهانه امان‌الله خان در هشتاد سال پیش، سرآغاز خیز تاریخی افغانستان عقب‌مانده به سوی تمدن، مدرنیسم و رشد بود و الهامبخش حرکت‌های

ترقیخواهانه در آینده کشور شما شد. رعایت آزادی‌های سیاسی طی دهه چهل شمسی، که در آن افغانستان زیر حکومت محمد ظاهر شاه علیرغم محافظه‌کاری‌های زیانبار در عرصه توسعه اقتصادی، اما رژیم مشروطه واقعی را تجربه کرد، جزو میراث‌های افغانستان نوین بشمار می‌رود. تلاش‌های محمد داوودخان در نیمه نخست پنجاه شمسی برای سوق دادن و شتابانیدن کشور شما در راستای رشد و ترقی اقتصادی و اجتماعی، صرف‌نظر از اشتباهات عدده وی در تحدید آزادی‌های سیاسی، گام دیگری در بیرون کشیدن افغانستان از چنگ عقب‌ماندگی مفرط تاریخی بود. و دهسال و اندی کوشش‌های نیروهای ترقیخواه افغانستان در دهه شصت شمسی که قصد درآمیزی عدالت‌خواهی با همه دستاوردهای قرن پیش از خود را داشتند، ولی بدلیل ارتکاب خطاهای ععدیه در جریان پیشبرد اهداف ترقیخواهانه خود، ناکام ماندند، در زمره تلاش‌های تاریخی جامعه افغانستان به سوی مدرنیته و پیشرفت به شمار می‌آید.

این دوره‌های تاریخی، در یک نگاه کلی، همان تداوم یکدیگر و کوشش برای ارتقا افغانستان به درجه بالاتری از رشد بوده‌اند، ولو اینکه هر یک خود را با نقد و نفی دیگری و چه بسا به لحاظ تاریخی در شکلی شتابزده، تعریف کرده باشند. سخن بر سر چند و چون این تلاش‌های سیاسی، یا ظرفیت‌ها و محدودیت‌های تاریخی و ظرف‌های تنگ بین‌المللی آنها نیست و به طریق اولی، قصد تیرنه هیچیک از تلاشگران این دوره‌ها از اشتباهات و یکسو نگرایی‌های آنان در بین نیست، حرف اصلی ما در آن است که آنچه افغانستان در دهساله گذشته تجربه کرد، آزمونی بکلی متفاوت با آن دوره‌های رهجویی به سوی ترقی و مدرنیته بود. فراتر از آن در واقع حاکمیت شوم نیروهایی بوده که خواستند نه تنها افغانستان را به قرون وسطی پس برانند، بلکه در آخرین نقطه تجلی خود در لباس طالبان کوشیدند تا کشور شما را به مرکز هولناک‌ترین و ارتجاعی‌ترین بنیادگرایی اسلامی بدل کنند.

دوستان!

در پی تجربه تلخ و بس سنگین هم برای افغانستان و منطقه ما و هم برای کل بشریت، ارزش اهداف ترقیخواهانه، متدنانه و آزادیخواهانه شما و اسلاف شما، اکنون بیش از هر زمان دیگر بر همگان آشکارتر می‌شود. بشریت متمدن، کرده‌های سیاستمداران غرب و بویژه ایالات متحده آمریکا طی دهه هشتاد میلادی را که زیر پرچم جنگ علیه شوروی سابق به تولید و تقویت بنیادگرایان دینی در افغانستان و منطقه ما علیه روشنفکران و نوآندیشان افغانستان دست زدند، زیر

پرسش برده‌اند. حال، احساس همدری با نیروها و جریان‌های پیشرو مردم افغانستان که دست‌اندرکار ایجاد افغانستان پیشرفته و خوارستار افتادن افغانستان به شاهراه جهانی تمدن بودند، در مقیاس جهانی رو به گسترش است. وجدان بین‌المللی از اینکه یک دهه تمام، افغانستان به حال خود رها شد و بکلی فراموش گردید، متأسف و متأثر است و بر همین زمینه اکنون اراده نیرومندی در سطح بین‌المللی شکل گرفته تا با هیئتی جهانیان، صلح و ثبات به افغانستان و ایران بازگردد و آبادانی و پیشرفت آن آغاز شود. اما این خود بدان معنی است که نیاز به حضور حیاتی روشنفکران و نوگرایان در صحنه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی کشور شما به گونه ملموس احساس می‌شود. نگاه‌های جهانیان دیگرار متوجه زنان پیشرو و سنت‌شکن افغانستان شده و جهان درمی‌یابد که کدامین جریان‌های فکری، اجتماعی و سیاسی در کشور شما مدافع و ایچادگر این قشر از زنان بوده‌اند. در یک کلام، افغانستان جدید برای سرپا ماندن و رشد، به روشنفکران نیازمند است. هرچه که دود جنگ بیشتر فرو نشیند، همان اندازه عرصه بر انبوه تفنگ‌بدستان تنگ‌تر و میدان عمل برای کادرهای سازندگی، مدیران مجرب و دانش‌اندوختگان افغانی فراخ‌تر خواهد شد.

در چنین شرایطی، اما هنوز هم شاهد برآمدهای درخور اوضاع جدید از سوی روشنفکران و ترقیخواهان افغانستان نیستیم. و درد بزرگ پراکندگی و آوارگی این نیروی ارزشمند در پی شکست و شرایط پیگرد طالبانی البته قابل درک است و از همین رو هم انتظار نمی‌رفت که با دگرگشت بسیار سریع شرایط سیاسی، این نیروی از درون متفرق و از بیرون با پشتیبانی محدود در کنفرانسی چون بن در آلمان، امکان حضور یابد. معذرا، انتظار آنست که تلاش‌های تدارکاتی برای ایفای نقش شایسته در روندهای پیش رو که با سرعت در حال فرارسیدن هستند، از سوی نیروها و جریانات ترقیخواه، آزادیخواه و دمکرات افغانی به‌طور جدی شروع شده باشد.

در حال حاضر، ارائه برنامه‌های بازسازی برای افغانستان و در درجه نخست، ارائه طرح‌های بیرون‌رفت از وضع کنونی چه در عرصه سیاسی و چه در زمینه اقتصادی، نه تنها گیرایی زیادی برای بسیاری از مردم افغانستان و جهان همپار کشور شما خواهد داشت، بلکه بنیاد وسیع‌ترین تجمع و اتحادها بین روشنفکران نوگرا و دمکرات افغانی را پی‌خواهد ریخت. آنچه را که کشور شما هم‌اکنون به آنها نیاز دارد، شما از سالها قبل متادی آن ادامه در صفحه ۲

عمران صلاحی

تصویر

تصویری در فضا می چرخد سرگردان آینه‌ها پشت به او کرده‌اند

تصویری با هزار آینه در دل می چرخد زیر بارانی از سنگ

پیوسته

جاده به مهتاب و درخت به آب چنان پیوسته نیست که من به تو

سبزه به نسیم و نغمه به سیم چنین پیوسته نیست که من به تو

نغمه

نغمه‌ای پر شور که نمی تواند بنشیند بر سیمی گسسته و نمی تواند بنوازدش سازی فرسوده

ناواخته سازی که بر سیمش گره می افکند نغمه‌ای ناموزون

سیمی کشیده بر سازی کوچک نغمه‌ای می‌طلبد شور انگیز

چهل روز...

چهل روز باران اندوهان بر خاک آدم

و یک ساعت باران شادی ابری سنگین سبزه‌ی مهتاب را لگدکوب می‌کند و طوفانی سهمگین کشت شعله را

اشک از لبخند ظریفی افزون تر دارد و شادی نام دیگر اندوه است

اقبال معتضدی

رقص در باد!

پنهان شده‌ای و در غیاب تو چیزهایی ارزش گفتن دارند

عشق آتش است سرخ است آبی هم هست فراق اما سیاه است سیاه و این سیاه، دیگر چشمان هوشربای تو نیست کیف سیاهی است که برگرده می‌کشم می‌کشایش، هیئات! خالی نیست چند هزار سال این چمدان را بر کول خود نهاده‌ای؟ گول بر کول خود خورچین آه به وصال ماه ارمان بردن تاچند؟ پنهان شده‌ای و شاعران به واژه‌های می‌اندیشند که تاکنون بر لب هیچ آدم نیامده

جهان، سراسر اشتغال

ادامه از صفحه ۹

عرصه‌های عمل ممکن

بنگاه‌های چندملیتی در کشورهای مختلف مستقرند. مبارزه برای دفاع از حقوق مزدبگیران آنها و مجبور ساختن این شرکت‌ها به رعایت موازین اجتماعی و محیط زیستی، اقدام در سطوح مختلف منطقه‌ای، ملی و بین‌المللی را ایجاد می‌کند. برای تحمیل قواعد جدید بازی، می‌باید یک مکانیسم الزام‌آور و همکاری‌های عملی در اقدامات در سطوح مختلف را بنیاد گذاشت. جنبش سندیکائی، نظر به تجارت و حضورش در محیط‌های تولید، می‌تواند در این عرصه نقشی تعیین‌کننده ایفا کند. روندهایی که به مشکلات ذکر شده در بالا منجر می‌شود، خود به همین میزان عرصه‌های اقدام عملی در سطوح مختلف را ایجاد می‌کند. تأمین اعتبار مالی اشتغال و مزایای اجتماعی برای حل معضل بیکاری و مشاغل کاذب و اجتناب از یک رکود جدید جهانی، باید پدیده رشد را پویا ساخت. در نتیجه، مسئله تأمین مالی چنین هدفی مطرح می‌شود. تأمین مالی از طریق بازارهای مالی، اثرات مخربی را به پیر می‌آورد و مناطق زیادی را که غیرسودآور ارزیابی می‌شود به محرومیت می‌کشاند. می‌باید مکانیسم‌هایی خارج از بازار ایجاد کرد. یکی از راه‌حل‌ها عبارت از تکیه بر آفرینش پولی برای سرمایه‌گذاری‌های موجد اشتغال و اعتلا دهنده حقوق اجتماعی و محافظ محیط زیست است.

این آفرینش پولی می‌تواند در چندین سطح در عین تکمیل یکدیگر تحقق یابد. برای مثال، آفرینش پولی در سطح اروپا برای دوباره راه‌اندازی اقتصاد و مبارزه با بیکاری الزامی است. سکوت عا مدانه و امتناع بانک مرکزی اروپا در این مورد نمی‌باید طرح این مسئله و بسیج عمومی بر مبنای این هدف را مانع شود. این آفرینش پولی می‌تواند در سطح جهانی از طریق اعطای استخراج حقوق جدید ویژه، به «صندوق بین‌المللی پول» واگذار شود. اتحادیه اروپا به عنوان یک مجموعه، دارای اکثریت سهام «صندوق بین‌المللی پول» و «بانک جهانی» است. می‌باید از این امتیاز برای تأثیرگذاری بر سیاست‌های این موسسات و هدایت آنها بسوی اهداف اشتغال کامل و مبارزه

واژه‌ای ارزشمند که نه بر دیوار غار نه بر پوست هیچ غزال و نه بر تنه‌ی هیچ گیاه نقش نشده باشد

«یا قوت سرخ عشق» ترکیب کهنه‌ای است «سبز خیال تو» افاقه نمی‌کند «هجران! مرا بسوز!» تکرار مضحکی است اینجا دهن‌کجی به احساس شاعری است این «نقل قول» ها و «کلیشه» ها از فرط کهنگی روح زلال شعر را مسموم می‌کنند هرچند لحظه‌ای از روی ناگزیر شعر رهای مرا نیز آلوده کرده‌اند

امروز من از غیاب تو، نه خشمگینم، نه اندوهناک

پنهان باش و مرا باکیف سیاهم به حال خود بگذار با این «سیاه» می‌گستم می‌لغزم باد می‌شوم چتر می‌شوم می‌نویسم رها می‌شوم می‌خندم می‌بارم شاعر می‌شوم رویا را می‌سرایم

با این میراث این جعبه این دستمال جادویی سیاه در سایه‌ی چیزها می‌نشینم فکر می‌کنم می‌رقصم در یاد نگاه کن پرچم سیاهی هستم فرق می‌کنم

با این میراث این جعبه این دستمال جادویی سیاه در سایه‌ی چیزها می‌نشینم فکر می‌کنم می‌رقصم در یاد نگاه کن پرچم سیاهی هستم فرق می‌کنم

دیگر شبیه کیف سیاه نیستم جوهرم می‌باشم می‌نویسم در حالی که می‌بارم نوشته می‌شوم خودم می‌توانم بخوانم خودم را برای تو

صبر کن! حافظه‌ات را خالی کن از حرف‌های کهنه از «هجران مرا بسوز!» فراق، سیاه است سیاه این سیاه، دیگر فقط

چشمان هوشربای تو نیست کیف سیاه هم نیست خورچین آه جوهر سیاه پارچه و پرچم، نخ‌نما شده‌اند این گول از کول خود برمی‌گیرم این بسته‌ی رموز را می‌کشایم از لایه‌لای انگشتانم بادبادکی بیرون می‌جهد آبی در آسمان گم می‌شود!

خسرو باقرپور

در انتهای زمین

دور از تو هیچ شدم هیچ! ماهتابی بی ماه و سوسویی بی ستاره و سایه‌ای بی هیچ نشانه‌ای. و مگر نه این‌که بی ماه ماهتابی نیست

و بی ستاره سوسویی؟ دور از تو هیچ شدم هیچ! و روح واژگان از من گریختند و واژگان خطوطی بی معنا شدند که در فرود پریشان خویش خاکستر بر دفتر می‌نشاندند. دور از تو هیچ شدم هیچ! این‌جا، در انتهای زمین هنگامی که طفل شب ورم کرده و کیود از زهدان خونین روز زاده می‌شود ارواحی اندوهگین و پیر گرداگرد شعله‌های آتشی ناپیدا می‌نشینند و بحث می‌کنند و گاهی هم یادداشت برمی‌دارند خسته که می‌شوند، ودکامی نوشند و ترانه‌های قدیمی می‌خوانند آوازهای محزونشان اما بر بال بادهای ملایمی کز سوی شرق می‌وزند، و بوی آه داغ‌گوزن‌های جوان را دارند، آرام آرام از جمع ارواح سالخورده و فرتوت، دور می‌شوند و گنگ می‌شوند. این‌جا هنگام احتضار شب آبی آغاز روز نیز خاکستری است بی غوغا و شیطنت گنجشکان و بی هیچ صدای خروسی. این‌جا در انتهای زمین دور از تو هیچ شدم هیچ! *****

است و این برابر یک پنجم بدهی‌های این کشورها در پایان آن دهه است. بنگاه‌های چندملیتی برای در رقابت قرار دادن مزدبگیران کشورهای مختلف و نظام‌های تولیدی و اجتماعی، از بازرگانی بین‌المللی و تمرکززدانی به سود خود استفاده می‌کنند. اشتغال تمام وقت یا خیلی کم یا اصلا اضافه نمی‌شود و خطر هم‌سطح سازی منفی شرایط اجتماعی قوت می‌یابد. تغییر مقررات بازرگانی بین‌المللی، پاسخی روشن به این سوال را می‌طلبد که: «چگونه می‌باید یک کنترل واقعی بر بنگاه‌های چندملیتی اعمال کرد و آنها را به رعایت موازین اجتماعی و محیط زیستی و حقوق بشر ملزم ساخت؟»

معاهدات بین‌المللی در مورد حقوق اجتماعی وجود دارد. هرچند که اغلب کشورها آنها را امضاء کرده‌اند ولی قدرت‌های بزرگ همچون ایالات متحده هنوز مقاومت می‌کنند. این حقوق در اغلب کشورهای در حال رشد رعایت نمی‌شوند. عدم رعایت این حقوق به نفع بنگاه‌های چندملیتی و رهبران این کشورهاست. ولی این امر نباید به ضرر مردم و مزدبگیران تمام شود. برای مثال، اعتبار خواسته برحق ممنوعیت کار کودکان بستگی به توانایی جامعه بین‌المللی در ایجاد شرایطی دارد که کودکان به خاطر اینکه والدین‌شان نمی‌توانند نیازهای اولیه آنها را برآورده سازند، مجبور به کارکردن نباشند.

در فقدان چنین اعتباری، توقع رعایت «بندهای اجتماعی»، در کشورهای در حال رشد به‌عنوان محافظه‌کاری پنهان و خزنه‌کشورهای پیشرفته تلقی می‌شود. ما شاهد وقاحت کسانی هستیم که همانند مقامات آمریکایی، کمک عمومی به رشد را کاسته و از تأمین مالی سازمان ملل متحد سر باز می‌زنند و در عین حال از کشورهای در حال رشد خواهان رعایت «موازین اجتماعی» هستند. برای دفاع از «بند اجتماعی»، به‌ویژه باید شرایط رشد این کشورها را ایجاد نمود. این مسائل مستقیماً با صلاحیت‌های «سازمان جهانی تجارت»، «سازمان جهانی کار» و «کنفرانس سازمان ملل برای تجارت و رشد» برخورد می‌کند.

ادامه دارد

بخشیدن به سوداگری و مالی ساختن اقتصادهایمان، می‌توان نگران بود. این مالیات به نتایج وضعیت حمله می‌کند و نه به علل. مالی ساختن، رشد بی‌ثباتی و نابرابری‌ها، تداوم بیکاری، کافی نبودن سطح تخصص‌ها، تعمیق فاصله میان سطوح رشد و... را موجب می‌شود. برای نبرد با این بلایا، باید به سیاست‌هایی که چه در سطح شرکت‌ها و چه در رابطه با انتخاب‌های سیاست اقتصادی از ارزش کار می‌کاهد، مبارزه کرد. برای ما این به معنای محدود ساختن خودمان به «نهادن چند عدد سکه در ماشین مالی بین‌المللی» نیست بلکه باید به گونه‌ای عمل کرد که امکانات مالی موجود در سطح بین‌المللی را در خدمت اشتغال و مزایای اجتماعی در سراسر جهان قرار داد. نبرد علیه «بهشت‌های مالی» و «سفید کردن پول‌های کثیف»، مکمل و لازمه این مجموعه مسائل می‌باشد.

تغییر و برقراری مقررات در

بازرگانی جهانی

آزادسازی مبادلات، مضر بودن خود را به ثبات رساند. اما خودخواهی‌های ملی نیز حساب پس نمی‌دهند. کمرشند یافته‌ترین کشورها که ده درصد جمعیت جهان را در بر می‌گیرد و عمیقاً در مبادلات جهانی ادغام شده است، فقط ۳/۰ درصد مبادلات جهانی را به خود اختصاص می‌دهد که دو برابر کمتر از بیست سال پیش است.

علاوه بر عدم ثبات قیمت مواد اولیه، کشورهای رشدیابنده تنزل مناسبات مبادلاتی‌شان را تجربه می‌کنند. یقیناً این مسئله دیگر در مباحثات جانی ندارد، پژوهشگران حتی آن را در میان «اسطوره‌های» روابط اقتصادی بین‌المللی قرار می‌دهند. اما امار دواثر سازمان ملل متحد که متأسفانه منطبق با روز نیست، تداوم این واقعیت را تأیید می‌کند. قیمت واقعی مواد خام طی سال‌های ۱۹۸۰ به میزان ۴۵٪ و قیمت کالاهای ساخته شده توسط کشورهای در حال رشد بین سال‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۹۱ به میزان ۳۵٪ کاهش یافته است. در طول دهه ۱۹۸۰، برای مجموعه کشورهای در حال رشد، زبان‌های ناشی از تنزل مناسبات مبادلاتی بالغ بر ۲۹۰ میلیارد دلار برآورد شده

یا ایجاد فشار بر دستمزدها نیست. در هر دو حالت، اقتصاد و رشد متزلزل می‌شوند و بیکاری افزایش می‌یابد. الترناتیو، گذاردن یورو در خدمت ایجاد اشتغال و مزایای اجتماعی است. این الترناتیو، یورو را بر پایه‌هایی سالم تقویت نموده و به موقعیت آن به عنوان یک پول بین‌المللی، اعتبار می‌بخشد. چنین الترناتیوی امکان مقابله با سرگردگی دلار را داده و برقراری یک نظام پولی بین‌المللی نوین را تسهیل می‌کند.

کنترل جابجایی سرمایه‌ها

جابجایی‌های سوداگرانه سرمایه‌ها، یکی از سرچشمه‌های بی‌ثباتی مالی است و باید تحت مجازات قرار گیرد. «مالیات توین» چنین هدفی را دنبال می‌کند. از زمان تدوین آن در سال ۱۹۷۰، چشم‌انداز مالی بین‌المللی عمیقاً تغیر کرده است. حجم معاملات روزانه، به گونه‌ای سرگیجه‌آور چندین برابر شده است (۱۵۰۰ میلیارد دلار) و سوداگری ابعادی غیرقابل قیاس گرفته است.

مالیات بستن به جابجایی‌های سوداگرانه سرمایه‌ها دو مسئله را مطرح می‌سازد: (۱) چه کسی باید اقدام کند؟ «صندوق بین‌المللی پول» و «بانک تسویه حساب‌های بین‌المللی» (از طریق بانک‌های مرکزی ملی) کاندیداهای بالقوهای هستند. وجود بانک مرکزی اروپا، تحقق این هدف را تسهیل می‌کند. بسیج عمومی، می‌تواند موجد تناسب قوا برای تحمیل اراده سیاسی مربوط به این هدف شود: (۲) مبالغ جمع‌آوری شده به چه مصرفی باید بررسند؟ بدهی کشورهای فقیر، محیط زیست، مبارزه با فقر، جبران عقب‌ماندگی در رشد و... عرصه‌های ممکن می‌باشند. انتقادات وارد شده به «مالیات توین»، عمدتاً در مورد امکان موافقت‌نامه‌های بین‌المللی برای تحقق آن و غیرقابل پیش‌بینی بودن ایجاد بازارها هستند. این انتقادات، دچار بزرگی‌نمایی مشکلات و دست‌کم گرفتن کارایی پیشنهاد «توین» برای منصرف کردن سوداگری در بازارهای مالی شده‌اند.

اما دفاع از مالیات «توین» هم نمی‌تواند غیرمشروط باشد چراکه این پیشنهاد هم دارای محدودیت‌هایی است. باوجود این، اجرای آن، در مبارزه با «استبداد بازارهای مالی»، گامی به جلو است. اما از عدم کفایت آن در پایان

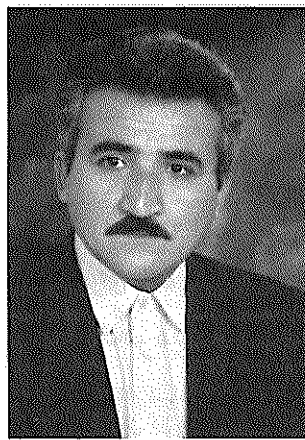
با نابرابری‌های اجتماعی و بهبود حقوق اجتماعی، بهره جست.

همچنین می‌باید میزان مشارکت‌های مالی برای کمک به کشورهای در حال رشد و به‌ویژه کمک عمومی به رشد را افزایش داد. میزان کنونی بسیار ضعیف و خیلی پائین‌تر از هدفی است که سازمان ملل متحد در نظر گرفته است. ۷/۰ درصد تولید ناخالص ملی کشورهای ثروتمند. ضعف و حتی عقب‌گرد ا.پ.د. نتیجه سیاست‌های صرفه‌جویی بودجه در کشورهای رشدیافته می‌باشد. مردم این کشورها نیز از این سیاست‌ها رنج می‌برند. این خود نمونه‌ای است از منافع مشترک خلق‌ها و مزدبگیران در برابر خشونت سیاست‌های دارای ماهیت لیبرالی. «دکترین جدید» بانک جهانی، قابل‌گزینش بودن کمک براساس کارآیی استفاده از آن، را توجیه می‌کند. این دکترین، خطر محروم ساختن فقیرترین کشورها را در درجه اول، در بر دارد. کشورهای فقیری که در معیارهای «حکمرانی خوب» موسسات «برتون - رودز» نمی‌گنجند. براساس استدلال این موسسات، فرض بر این است که سرمایه‌های خصوصی، ضعیف یا عقب‌گرد سرمایه‌های مالی عمومی را جبران می‌کند. اما تجربه نشان می‌دهد که سرمایه‌های خصوصی قبل از هر چیز، سوددهی مالی فوری را مدنظر دارند. این روند باعث تشدید محرومیت فقیرترین مناطقی می‌شود که نمی‌توانند پاسخگوی این توقع سوددهی باشند و از طرف دیگر هم وضعیت کشورهای پذیرای این سرمایه‌گذاری‌ها را، مانند کشورهای آسیایی و مکزیکی، هرچه بی‌ثبات‌تر می‌سازد.

ثبات نرخ‌های مبادلات پولی

فقدان یک نظام پولی بین‌المللی، یک عامل عدم ثبات اقتصادی و مالی است. این وضعیت، سوداگری بر روی نرخ‌های مبادلات پولی را رواج داده و به نفع چیرگی دلار عمل می‌کند. برخلاف وعده‌های نویددهندگان «یورو»، این پول نیز از چیرگی پول آمریکا نکاست. برعکس، میزان رشد پائین‌تر در اروپا و استراتژی شرکت‌های اروپایی که سرمایه‌گذاری در ایالات متحده را ترجیح می‌دهند، «یورو» را ضعیف‌تر ساخته است. الترناتیو، «تقویت» یورو با افزایش نرخ بهره و

مصاحبه با محمد حسین چراغی پیرامون مسائل کارگری



اشاره: رفیق محمد حسین چراغی یکی از فعالین جنبش کارگری و شورائی و یکی از سازمان دهندگان شورای کارکنان کشت و صنعت کارون و سختکوی آن در انقلاب بود. وی عضو کمیته ایالتی سازمان در استان خوزستان و مسئول کارکنان پیشرو بود و اکنون عضو کمیسیون کارگری سازمان است. در ارتباط با سخنان علیرضا محبوب در نشریه اندیشه جامعه، با رفیق محمد حسین مصاحبه‌ای انجام گرفت که در زیر می‌خوانید. این مصاحبه توسط رفیق صادق صورت گرفته است.

سؤال: رفیق محمد با سلام و با تشکر که پذیرفتید تا با ما مصاحبه کنید. همان‌طور که خودتان نیز اطلاع دارید اخیراً آقای علیرضا محبوب دبیر تشکیلات شعبه کارگری و دولتی خانه کارگر که در سرکوب و تار و مارکردن شوراهای مستقل کارگری نیز آشکارا نقش داشته در مصاحبه با مجله اندیشه جامعه ادعا کرده است که گویا ایشان در سال ۵۸ شوراهای کارگری را نمایندگی می‌کرده و اشغال خانه کارگر بوسیله ایشان به نمایندگی از جانب این شوراهای بوده است. با توجه به این که شما یکی از فعالین جنبش شورائی در دوران انقلاب بودید و از چگونگی شکل‌گیری و روند حرکت شوراهای کارگری در آن دوران اطلاع دارید به سراغ شما آمدم تا روایت شما را در این رابطه بدانیم؟

جواب: با تشکر مقابل اگر اجازه دهید من می‌خواهم ابتدا پاسخ به این پرسش را با روایت چگونگی حمله به شوراهای و سرکوب آنان بوسیله رژیم و همکاری آقای محبوب و کمالی و خانه کارگر و سایر دوستان آنان در سرکوب شوراهای واقعی و جایگزینی شوراهای اسلامی کارفرمایشی بوسیله آنان نتیجه‌گیری بکنم و ضمناً از مجله اندیشه و جامعه هم به خاطر مصاحبه با آقای محبوب تشکر می‌کنم زیرا که آقای محبوب نه تنها موفق نشده که با دروغگوئی و وارونه‌گری روایت مورد نظر خود از چگونگی اشغال خانه کارگر را به خورد خواننده دهد بلکه چهره واقعی خود را نیز نتوانسته است در این مصاحبه پنهان کند. رفیق صادق ضمن تشکر از شما که تلاش به جمع‌آوری تجارب جنبش کارگری دارید به عرضتان برسانم که جنبش کارگری در سال‌های یادشده در صورت ریشه‌یابی و بررسی همه‌جانبه می‌تواند روشنگر باشد و چهره‌های دروغین مدافع طبقه کارگر را مانند آقای محبوب عریان‌تر کند. زیرا شوراهایی که در این سال‌ها شکل گرفتند حاصل تجارب مبارزاتی کارگران و کارکنان سراسر ایران در پیروسی شکل‌گیری انقلاب ۵۷ بود که کارکنان سراسر ایران در اعتصابات چند ماه قبل از پیروزی دست و دشمن و نیروی پیشرو خود را شناخته و در ادامه مبارزه بعد از پیروزی انقلاب به ابتکار همین نیرو که تبلیغ و ترویج برای ایجاد تشکلهای مستقل کارگری را پیش می‌برد بدریج از اواسط سال ۵۸ تا اوایل سال ۵۹ شوراهایی کاملاً انقلابی، واقعی و از دل مجامع عسومی کارکنان شرکت‌ها، کارخانجات و واحدهای تولید تشکیل دادند. که این شوراهای فردای شکل‌گرفتنشان با توجه به مسائل خودیوه پروژه‌هایی که آن‌ها را به عنوان نماینده و امین خود انتخاب کرده بودند مسائل و خواست‌های کارکنان را طرح و در جلسات مشترکی که با مدیران پروژه‌ها و... می‌گذاشتند تلاش برای تحقق آن‌ها داشتند و نتیجه مذاکرات را در مجامع عمومی کارکنان گزارش می‌کردند. در این سال‌ها توسط همین تجارب شوراهای و حمایت همه‌جانبه کارکنان خواست‌های صنفی زیادی متحقق شد که مهمترین‌شان ۴۰ ساعت کار در هفته، حق سختی کار، طبقه‌بندی مشاغل، دخالت در تصمیم‌گیری‌های مدیران و سرعت‌بخشیدن به ساخت منازل کارکنان و حتی در بعضی جاها مثل شرکت کشت و صنعت کارون که من خود عضو آن بودم تقسیم منازل بین کارکنان با ضوابطی کاملاً عادلانه را نیز متحقق کردند. مذاکرات نمایندگان شوراهای مدیران شرکت‌ها در خیلی مواقع با موفقیت همراه نبود در نتیجه در مجامع عمومی طرح و تصمیماتی مانند اعتصابات یک روزه، دو روزه و یا بیشتر برای فشار به مدیران ضدکارگری گرفته می‌شد که معمولاً به درگیری کارکنان و عوامل سرکوب مدیران مانند بسیج و کمیته‌های مستقر در شرکت‌ها و در مواردی کمک‌گرفتن از سپاه پاسداران می‌شد. دستور سیاسی این دوران با توجه به این که در محل مجامع عمومی خبرهای کارگری سراسر ایران حمایت شوراهای

سراسر ایران از همدیگر و... در تابلی اعلانات نصب و سخنرانی‌ها مفصل‌تر توضیح داده می‌شد کارکنان را به توانشان در صورت اتحاد آگاه کرد و دستاوردهای مبارزاتی آن‌ها جمله معرف حق‌گرفتنی است نه دادنی را به عینه تجربه کردند. در شکل‌گیری این شوراهای دستاوردهای آن نقش احزاب چپ غیرقابل انکار و قابل تقدیر بود. در مورد سرکوب این شوراهای همان‌طور که خودتان حتماً در جریان هستید اواخر سال ۵۹ به دستور مستقیم خمینی هم‌زمان به دانشگاه‌ها و شوراهای حمله شد و تقریباً تا اواخر سال ۶۰ شوراهای را منحل و اعضای آن‌ها را به عنوان «ضد انقلاب چپ و اخلاک‌در امر تولید» دستگیر و یا از کار اخراج نمودند و بدین ترتیب جوی را بر جامعه کارگری ایران حاکم کردند که کارگران و زحمتکشان ایران دو دهه است که از آن در رنج و عذابند و به وضعی گرفتار شده‌اند که همه ما امروز به عینه می‌بینیم و همان عاملین سرکوب آن زمان امروز به دروغ داد سخن از وضع بد جامعه کارگری سر می‌دهند و بحران کارگری موجود را به جناح مخالف نسبت می‌دهند. اعضا شوراهای در آن زمان حتی حاضر به همکاری با آقای کمالی و محبوب نبودند چه رسد به آن که آقای محبوب را نمایند خد کنند. زیرا کارگران و اعضا شوراهای به آقای محبوب و دوستانش که در آن موقع همگی عضو حزب جمهوری اسلامی و کارگزاران این حزب در امور کارگری بودند به عنوان عوامل رژیم و کسانی که می‌خواهند استقلال آنان را از بین برده و آنان را مطیع و تابع رژیم کنند نگاه می‌کردند و به همین دلیل بود که آقای محبوب و کمالی و دوستانشان پس از آن که نتوانستند از طریق تفرقه‌افکنی و با حربه مکتبی و غیرمکتبی کردن کارگران کنترل شوراهای و خانه کارگر را به دست بگیرند پس از فرمان خمینی بوسیله دادگاه‌های انقلاب و نیروهای سرکوب آن زمان مانند بسیج، کمیته، سپاه پاسداران، و چاقاداران هم‌مسلكشان انجام دادند و بعد از آن که شوراهای واقعی و سندیکاهای مستقل سرکوب و قلع و قمع شدند در سطح جنبش در سطح جنبش کارگری خلع ایجاد شد که اینان با شوراهای اسلامی فرمایش کنونی سعی در پر کردن آن کردند. برخلاف آنچه که آقای محبوب می‌گوید در آن زمان اختلاف و رقابتی بین سندیکاها و شوراهای وجود نداشت و چنین نبود که گویا سندیکاها می‌خواستند خانه کارگر را به تصرف خود درآورده و بر شوراهای ریاست کنند. بنابراین حرف‌ها و اظهارات آقای محبوب به کلی خلاف واقع است. (بزرگترین دستاورد شوراهای واقعی دوران انقلاب به‌جا گذاشتن الگویی موفق بود که کارگران و کارکنان سراسر ایران در اولین فرصت دوباره آن را احیا خواهند کرد. و این‌بار پخته‌تر و محکم‌تر از گذشته).

(س) نحوه سرکوب شورای کشت و صنعت کارون و عکس‌العمل کارکنان در آن زمان چگونه بود؟

(ج) آیت‌الله جنتی رئیس فعلی شورای نگهبان در آن زمان رئیس دادگاه‌های انقلاب استان خوزستان و امام‌جمعه اهواز بود که مستقیماً حکم جلب شورای کارون را صادر کرد که فرمانده سپاه پاسداران شوشتر با حدود شصت نفر سپاهی تحت فرمانش برای بازداشت اعضای ۸ نفره شورا به محل شرکت آمدند و این درحالی بود که مجمع شورا دایر و حدود ۴ هزار نفر در همان محل در تحسن به سر می‌بردند و توسط همین کارکنان متحصن به شدت هو شدند و پس از نیم‌ساعتی چانه‌زدن با انتظامات شورا

جای خالی قوانین جهان شمول حقوق بشر در مناسبات جاری سیاسی و اقتصادی و شغلی از یک‌سو و عدم توجه به قوانین و مصوبه‌های کارگری از جانب کارفرمایان و دولت‌ها، از دیگر سو، باعث هنجارهای فزاینده برای عموم کارگران به‌ویژه برای زنان کارگر (که نیازهای ویژه دارند) شده است. این امر به‌خودی خود

و تصمیمی که اعضای شورا در این فاصله گرفتند قرار شد که دو نفر از اعضای سپاه آقای خدزی فرمانده و معاونش پس از بازدید بدنی به محل شورا هدایت و مذاکره‌ای با هم داشته باشیم. این کار انجام شد آقای خدزی خود را مامور معذور خوانده و حکم جلب را به امضای آقای جنتی نشان داد و ما تصمیم‌گیری را به جمع واگذار کردیم که مجمع شدت مخالفت کرد. و این داستان مذاکره ۵ روز طول کشید و در این مدت ما در محاصره انبوه کارکنان که به هنگام ورود و خروج تعدادشان به رقمی حدود ده‌هزار نفر می‌رسید به منزلی امن و تحت کنترل انتظامات شورا رفت و برگشت داشتیم. روز پنجم بود که موقع خروج یکی از اعضای فالانژ سپاه با بلندگوی دستی در مقابل کارکنانی که ما را در حلقه خود به بیرون می‌بردند، آمده و شروع به صحبت کرد به محض این که کلمه کمونیست بودن اعضای شورا را مطرح کرد مورد اعتراض و حمله کارکنان قرار گرفت و بلندگو را از دست وی گرفتند و به من دادند. من با کارکنان صحبتی کوتاه‌تره کرد و در پایان با اشاره دست به سپاهیان مسلح در اطرافمان گفتم شما وقتی که متحد و یک‌پارچه مثل این ۵ روز اخیر راه می‌افتید همانند سیلی می‌شوید که ایشان در مقابلتان تبدیل به زباله می‌شوند. پس از دستگیری در روز ششم که بر اثر یک بی‌دقتی توسط انتظامات شورا در مسیر که قرار بود برای تشکیل اتحادیه سراسری شوراهای خوزستان به اهواز رفته و با شورای صنایع فولاد مذاکره کنیم اتفاق افتاد در بین راه همان سپاهی جمله بالا را به من با لحنی بد و تمسخرآمیز یادآوری کرد و وقتی که جواب تأیید مجدد مرا شنید با قنداق تفنگ به من حمله‌ور شد که توسط فرماندهاش کنترل و به من آسیبی نرسید. پس از دستگیری اعضای شورا بیش از یک‌صد نفر از فعالین حامی شورا نیز بعد از بازداشتی بین یک تا دو هفته اخراج و جو خفقان بر شرکت حاکم شد و به قول کارکنان تا ۶ ماه بعد از سرکوب شورای نظامی شرکت حالتی همانند حکومت نظامی داشت.

(س) ارزیابی شما از وضعیت زندگی کارگران و کارکنان و نوع مبارزه‌ای که پیش گرفته‌اند چیست؟

(ج) در مورد وضعیت زندگی مشقت‌بار کارگران و حقوق‌بگیران کم و بیش همه مطلعیم و می‌دانیم که این طبقه زحمتکش سخت‌ترین روزهای حیات خود را پشت سر می‌گذارد و برای تأمین نان شب بالاجبار کار دوم، سوم و بعضاً کارهای دستفروشی، سیگارفروشی و دلالی که با ماهیت سازگاری ندارد تن می‌دهد و این درحالی است که بخش زیادی از کارگران واحدهای تولیدی پس از خصوصی‌سازی این واحدها اخراج و بقیه بشدت نگران از دست دادن آب باریکه‌ای هستند به نام حداقل حقوق که هیچ تناسبی با حداقل هزینه‌های روزمره زندگی هم ندارند! در مورد مبارزات کارگران تا جایی که من خبر دارم با همه گستردگی و دامنه‌ای که دارد و کم و بیش در روزنامه‌های نظام به صورت سانسور شده درج می‌شود و خبرهایی که از کانال‌های دیگر می‌رسد عمدتاً صنعتی و تدافعی است. و متأسفانه با مبارزات سیاسی و پرشور دانشجویان، جوانان، زنان و... اگر نگوئیم هیچ رابطه‌ای ندارد حداقل می‌دانیم که ارتباط تأمین‌کننده‌ای ندارد.

ولی من با شناخت و تجربه‌ای که از خصوصیات این طبقه زحمتکش دارم مطمئن هستم که این مبارزات در آینده‌ای نه چندان دور به مبارزات سیاسی اقتصادی فراخواهد رسید و در عین تأثیرپذیری از جنبش سیاسی جاری در جامعه خود نیز تأثیرات سیاسی لازم را بر این جنبش خواهد گذاشت.

(س) اصلاح‌طلبان حکومتی چه طرح و برنامه‌ای برای بهبود وضع موجود طبقه کارگر دارند و نظر کارگران نسبت به آن‌ها چیست؟

(ج) کارگران در خلق حادثه دوم خرداد و نه بزرگ به نظام جمهوری اسلامی کارگران ایران نقش بزرگی ایفا کردند و همین کار را در سال

زنان کارگر و شبه‌کاری

محمد صفوی

به نقل از نشریه‌ی جنس دوم، شماره ۵۵

عامل مهمی در به ثمر نرسیدن تلاش‌هایی است که جهت بهبود شرایط کاری انجام می‌گیرد. همراه با تغییر و تحولات اقتصادی در سطح جهان، متأسفانه شرایط کار در بسیاری از کشورها، به‌جای بهتر شدن، سیر نزولی طی می‌کند. هر روز بخشی از دستاوردهای

۸۰ به درصدی کمتر که نشان از بی‌اعتمادی بخشی از کارگران نسبت به اصلاح‌طلبان حکومتی بود تکرار کردند. در مقابل پس از ۵ سال از اولین انتخاب اصلاح‌طلبان (خرداد ۷۶) آمارها نشان از وخامت اوضاع طبقه کارگر و بحران شدید بیکاری و... را نشان می‌دهد.

به عنوان مثال: نیروی فعالی که می‌توان و باید دارای کار و آینده باشد بالغ بر ۲۰ میلیون نفرند که از این تعداد حدود ۴ میلیون یعنی ۲۰٪ آن آشکارا بیکارند و هر سال حدود ۸۰۰ هزار نفر نیروی جدید متقاضی کار به این جمع اضافه می‌گردد. و این در حالی است که هیچ‌گونه توسعه اقتصادی و صنعتی که قادر باشد نیروی بیکار را جذب و آماده جذب نیروهای جدید در سال‌های آتی باشد از طرف اصلاح‌طلبان حکومتی به چشم نمی‌خورد. و برای تحقق «حقوق مدنی» کارگران مانند تشکیل سندیکاها، شوراهای، انجمن‌های کارگری، حق اعتصاب و... علاوه بر این که تا به حال طرح و برنامه‌ای در مجلس و برنامه‌ای در مجلس اطلاع‌طلب ارائه و به تصویب نرسیده هرگونه حرکت کارگری برای رسیدن به این خواست‌ها بی‌رحمانه سرکوب می‌شود و آقایان «اصلاح‌طلب» نظاره‌گر سرکوب‌ها و درموردی با اشاره به نقش «قانون» مورد تأییدشان نیز قرار می‌گیرند. طبیعی است که روند بی‌اعتمادی به جامعه کارگری و حقوق‌بگیری ایران نسبت به «اصلاح‌طلبان» حکومتی همانی نباشد که در ۲ خرداد ۷۶ بود.

(س) خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار را شما چگونه ارزیابی می‌کنید؟

(ج) تمامی عملکردهای دو دهه اخیر خانه کارگر اگر مورد بررسی دقیق و کارشناسانه قرارگیرد مشخص خواهد شد که این ارگان همواره نقش کنترل‌کننده، محدودکننده و در مقاطعی سدکننده مبارزات کارگری را ایفا کرده‌است. و هرگونه مبارزه‌ای به شکل اعتصاب، تجمع در مقابل اداره کار، مجلس، بیمه‌های اجتماعی و... را که کارگران به در بسته برخوردند و بناچار شروع به شعارهایی بر علیه مسئولین ضد کارگری نظام داده‌اند با انتقاد شدید خانه کارگر و دبیر اول آن مواجه شده‌اند در نتیجه کارگران با شناخت بیست ساله خود از عملکردهای خانه کارگر که در این مصاحبه پرداختن به تمامی ابعاد آن عملی نمی‌باشد در دو سه ساله اخیر مشاهده شده است که در برخی از اعتصابات و اعتراضات کارگران خانه کارگر و دبیر کل آن را نیز مورد حمله قرار داده‌اند و باعث گلايه چندین‌باره خانه کارگر و دبیر کل آتی آقای محبوب گردیده است. خانه کارگر تا به امروز حتی یک گزارش واقعی از نشست‌های پشت پرده خود به جامعه کارگری نداده است. پس خانه کارگر نیست و هر وقت از این اسم استفاده می‌کنیم باید آن را در گیمه بگذاریم. شوراهای اسلامی کار به عنوان زیرمجموعه خانه کارگر از فردای سرکوبی شوراهای واقعی کارگران به عنوان تشکلی جدید و با معیارهایی مانند اعتقاد به جمهوری اسلامی، رهبر، قانون اساسی و... بدریج شروع به شکل‌گیری کردند و صرفاً نقش یک رابط را بین کارگران و مدیران شرکت‌ها و کارخانجات بازی کردند. و هر کجا که یکی از این شوراهای خواست با را از گلیمی که خانه کارگر برای او بافته بود فراتر بگذارد یا منحل و یا اخراج و بعضاً اعضای آن زندانی شدند ولی مبارزات سه چهار ساله اخیر تأثیرات مثبتی بر این شوراهای گذاشته و آن‌ها دچار تحولی جدید شده‌اند که باید مورد ارزیابی جدید قرار گیرند. موضع‌گیری بعد از اول ماه مه سال گذشته آقای محبوب دبیر اول خانه کارگر که به شدت به کارگران و شوراهای اسلامی کار حمله کرد و موضع‌گیری‌های سایر مسئولین خانه کارگر در سال‌های اخیر کم و بیش تأییدکننده این تحول کارگری می‌تواند باشد. با همه این توضیحات شوراهای اسلامی کار هرگز واقعی نبوده و نیستند و توضیحات فوق صرفاً تأثیر مبارزات کارگری سال‌های اخیر را بر این شوراهای گوشزد کرده است.

اخبار کارگری

اعتراض کارگران نساجی

اصفهان و مازندران

کارگران واحدهای مختلف نساجی کشور برای چندین بار متوالی نسبت به عدم دریافت حقوق مصوبه خود در مقابل درب‌های ورودی و محوله داخلی کارخانه‌ها اجتماعی و علیه کارفرمایان به اعتراض برخاستند. اواخر پارسال تجمعات اعتراض‌آمیزی در کارخانه‌های مختلف نساجی کشور از جمله کارخانه‌های نساجی بافتان، رحیم‌زاده، کوه‌فرد و بارش رخ داد. در تازه‌ترین این اعتراضات ۱۰۰ کارگر کارخانه نساجی بافتان در مقابل خیابان چهارباغ اصفهان اجتماع کرده و نسبت به بلاتکلیفی خود و بی‌مسئولیتی کارفرما در پرداخت معوقه‌های آنان اعتراض کردند. هم‌چنین گروهی از کارگران کارخانه ریسندگی و بافندگی «رحیم‌زاده» اصفهان در اعتراض به عدم پرداخت معوقات خود دست از کار کشیدند.

در جاده اصفهان - تهران در نزدیکی شاهین‌شهر اصفهان از سوی جمعی از کارگران زن و مرد کارخانه تطویل شده «کوه‌فرد» بسته شد. کارگران معترض در پی مذاکره سه ساعته فرماندار جاده اصفهان - تهران را بر روی خودرو باز کردند.

به گفته نماینده قائم‌شهر حدود یک‌هزار نفر از کارکنان شرکت نساجی قائم‌شهر در محوطه کارخانه در اعتراض به عدم پرداخت حقوق خود، دست به اعتراض زدند و مدیر مالی، اداری این شرکت را به گروگان گرفتند. کارگران آزادسازی مدیر مالی، اداری شرکت را منوط به مشخص شدن تکلیف پرداخت خود دانستند.

گرسته‌ایم!

در تظاهرات کارگران نساجی اصفهان که در آن ۸۰۰ نفر از کارگران شرکت داشتند، زنان و کودکانشان آن‌ها را در خیابان‌های شهر همراهی می‌کردند. کارگران شعار می‌دادند: «گرسته‌ایم، از تأمین معاش خود ناتوانیم». این تظاهرات به وسیله نیروهای انتظامی سرکوب و عده‌ای از تظاهرکنندگان مجروح و بازداشت شدند.

۱۹۳ هزار شغل

به جای ۷۵۰ هزار شغل!

مطابق گزارش آماری وزارت کار و امور اجتماعی در سال ۷۹ فقط ۱۹۳ هزار فرصت شغلی برای بیکاران ایجاد شده است طبق برآورد کارشناسان برای حفظ میزان بیکاری در سطح کنونی می‌بایستی حداقل ۷۵۰ هزار شغل در کشور ایجاد می‌گردید.

تاکنون آمارهای متفاوت از فرصت‌های شغلی ایجاد شده در سال ۷۹ و هم‌چنین تعداد بیکاران ارائه شده است.

به عنوان نمونه مقامات دولتی میزان بیکاری در بین فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها را ۱۵/۹ درصد اعلام کرده است، در حالی که یکی از استادان از رقم ۲۱ درصد صحبت به میان آورده است.

عدم استقبال کارگران از تصویب

قانون بازنشستگی پیش از موعد

سرانجام پس از سال‌ها کشمکش بر سر قانون بازنشستگی در مورد کارهای سخت و زیان‌آور، قانون مذکور پس از رد آن توسط شورای نگهبان به تصویب مجمع تشخیص مصلحت نظام رسید. خانه کارگر به مناسبت تصویب این قانون مجلس جشن برپا کرد و برای رفسنجانی نامه سیاس ارسال داشت.

حسن صادقی یکی از گردانندگان خانه کارگر که در جشن مذکور شرکت کرده بود که این قانون ۲۱۰ هزار نفر را شامل می‌شود اما به دلیل کاهش میزان مستمری بازنشستگان مشمول این قانون از آن استقبال نخواهد شد. رئیس‌گانون بازنشستگان نیز ضمن انتقاد از پائین بودن میزان مستمری بازنشستگان اظهار داشت که حداقل مستمری بازنشستگان تا سال ۷۹، حدود ۶۹ هزار تومان است که مبلغ ناچیزی می‌باشد. به گفته وی متوسط سرانه مستمری بازنشستگان در سال ۷۸ به میزان ۶۰۰ هزار ریال بوده‌است به ۹۴۰ هزار ریال در سال جاری افزایش یافته است.

پروفسور غلامرضا صبری تبریزی در گفتگو با نشریه شمس تبریز

نباید حرکت دموکراتیک ایران را از حرکت ملی آذربایجان جدا کرد

آذربایجان میدانم و بر خود وظیفه می‌دانم که هرچه در توان دارم در جهت سعادت و خوشبختی ملت و سرزمینم انجام دهم. تا به حال هر چه کرده‌ام در این راستا بوده است. بعد از اتمام تحصیلاتم در دانشکده ادبیات با خود فکر کردم که من در زبان انگلیسی لیسانس گرفتم ولی به زبان مادری خود بیگانه و بی‌سواد هستم و این سخن را به مرحوم صمد بهرنگی و ادامه در صفحه ۱۱

شمس تبریز: آقای دکتر شما یکی از دلسوزان آذربایجان هستید که در جهت خدمت به آذربایجان فعالیت‌های زیادی داشتید ما دوست داریم کمی در مورد خودتان و فعالیت‌هایتان برای خوانندگان ما توضیح دهید؟ دکتر صبری: با سلام به شما و خوانندگان محترمانه در آغاز باید بگویم اینجانب خود را یکی از فرزندان سرزمین همیشه قهرمان

فراخوان برای مقاله

کنگره بزرگداشت صمد بهرنگی

- ۴ - صمد بهرنگی و القای آموزشی برای کودکان آذربایجانی
- ۵ - صمد بهرنگی، معلمی در روستاهای آذربایجان
- ۶ - صمد بهرنگی، ادبیات کودکان
- ۷ - صمد بهرنگی و ماهی سیاه کوچولوش
- ۸ - جایگاه آثار صمد بهرنگی در ادبیات ایران
- ۹ - و.....
- آدرس سایت اینترنت: <http://www.azbaitop.com>
- توجه: (الف) مطالب ارسالی بصورت تایپ شده حداکثر در ۵ صفحه باشد.
- (ب) به مطالبی که بعد از مهلت تعیین شده ارسال گردند، ترتیب اثر داده نخواهد شد.
- (ج) آدرس پستی کامل و شماره تلفن جهت تماس ستاد در صورت قبولی مقاله ارسالی قید شود.

ستاد برگزاری کنگره بزرگداشت بهرنگی

به پاس تجلیل از مقام شامخ بنیانگذار ادبیات کودکان ایران، محقق در علوم تربیتی، واقعیت‌گرایان قصه‌گوی کودکان و فولکلور آذربایجان، زنده یاد صمد بهرنگی کنگره بزرگداشتی در دی ماه ۱۳۸۰ در دانشگاه علم و صنعت ایران برگزار خواهد شد. از کلیه اندیشمندان، نویسندگان، محققان و دانشجویان علاقمند به فرهنگ و تاریخ آذربایجان و ادبیات ایران دعوت می‌شود، تا مقالات و اشعار خود را در زمینه‌های زیر حداکثر تا مورخه ۱۵/۰۹/۱۳۸۰ به آدرس: تهران نارمک، فرجام شرقی، دانشگاه علم و صنعت ایران، صندوق پستی ۱۳۷ - ۱۶۸۴۵، کنگره بزرگداشت صمد بهرنگی یا پست الکترونیکی samad_behrangi@hotmail.com ارسال فرمایند.

- ۱ - صمد بهرنگی و شخصیت اجتماعی
- ۲ - افسانه‌ها و قصه‌های آذربایجان در آثار صمد بهرنگی
- ۳ - صمد بهرنگی و مسائل تربیتی ایران

تشکیل لوبی‌های قوی از مهاجرین نسل اول کار ساده‌ای نیست و چون اکثر آذربایجانی‌های ساکن اروپا و آمریکا از آذربایجانی‌های ایران هستند، لذا ممکن است در آینده نزدیک بین ایران و جمهوری آذربایجان برای جلب آذربایجانی‌های خارج از کشور رقابت آشکار ایجاد شود. امکان شانتاژ و جوسازی از طرف دولت‌های مخالف جمهوری آذربایجان نیز منتفی نیست لذا کاری که با کنگره باکو شروع شده بدون زحمت و مشکل پیش نخواهد رفت. به شرایط فعال شدن دیاسپورا باید ثبات سیاسی آذربایجان را نیز اضافه کرد. تغییرات سیاسی در آذربایجان می‌تواند دیاسپورا را منفعل و یا تجزیه نماید. در حال حاضر سیاست‌های احزاب در آذربایجان در برخورد با دیاسپورا یکسان نیست. حتی احزابی که تفکر مدرن ندارند سازمان دیاسپورا را غیرضروری می‌دانند و معتقدند آذربایجانی‌های خارج از کشور باید به آذربایجان برگردند و در سازندگی کشور شرکت مستقیم داشته باشند.

اما در مجموع سیاستمداران دوراندیش و جهان‌پند به نقش دیاسپورا در دفاع از منافع ملی هر کشوری واقف هستند و نه تنها دیاسپورا را نفی نمی‌کنند، بلکه می‌خواهند که هریک از آنها سفیر حسن‌نیت کشور و زادگاه خود باشند. آذربایجان ده سال بعد از استقلال در بسیاری از عرصه‌ها هنوز مانند گذشته اداره می‌شود. پولورالیسم در کشور وجود دارد ولی همه کارها از طریق قانونی و بشیوه‌های دموکراتیک پیش نمی‌رود. اوتوریتریسم کاملاً محسوس است و بسیاری از امور طبق فرمان و دستور ریاست جمهوری اجرا می‌شود. نهادهای مستقل از دولت هنوز ریشه نگرفته‌اند و بسیاری از آنها سازمانهای جنبی دولتی هستند تا نهادهای جامعه مدنی. کنگره باکو نیز به دستور مستقیم رئیس‌جمهور تشکیل شده بود و نحوه دعوت از افراد، کارکرد کنگره و کمیسیون‌ها و تنظیم برنامه و انتخاب مسئولین از کنگره‌های سابق حزب کمونیست الگوبرداری شده بود. بسیاری از شرکت‌کنندگان در کنگره امیدوار بودند که تشکیلات دیاسپورا مستقل، پایدار و دور از رقابت‌های احزاب سیاسی باشد و بتواند یک نهاد مدنی مدرن کار بکند، اما بدون اظهار بدبینی یا خوشبینی باید پذیرفت که تا روزی که دیاسپورای آذربایجان بتواند در عرصه جهانی مطرح بشود و از چهره‌های جهانی خود نظیر رونالدو فورتالیست برزیلی، آغاسی تنیس باز آمریکایی و روبرت حسین هنرمند فرانسوی که هر سه ریشه و اصالت آذربایجانی دارند، استفاده کند راه ناهموار و درازی در پیش دارد.

عرصه‌های زبان و ادبیات، مطبوعات و انتشارات، اقتصاد و غیره داشت. اما همچنانکه خود کنگره بخاطر مساله قریب‌بازگشتی شده بود حساس‌ترین کمیسیون کنگره نیز کمیسیون قریب‌بازگشتی بود. اعضا کمیسیون از نمایندگان پارلمان آذربایجان، هیئت نمایندگی آذربایجان در مذاکره با ارمنستان، آکادمیسین‌ها و ژنرال‌ها و نیز از فعالین آذربایجانی در روسیه، اوکراین و کشورهای اروپایی تشکیل شده بود و ریاست آنرا معاون ریاست پارلمان بعهدہ داشت. نمایندگانی که از ترکیه آمده بودند (در جنوب شرقی ترکیه سه میلیون آذری وجود دارد) و نماینده پارلمان بودند و تعدادی از اعضا کمیسیون از حل نظامی مساله قریب‌بازگشتی می‌کردند ولی نمایندگانی که از کشورهای اروپایی و روسیه در کمیسیون بودند از راه حل سیاسی دفاع می‌کردند و معتقد بودند تا زمانی که ارتش روسیه در ارمنستان است و سربازان روس از مرزهای ارمنستان دفاع می‌کنند، آذربایجان نمی‌تواند از طرف نظامی قریب‌بازگشتی آزاد کند.

مباحث کمیسیون قریب‌بازگشتی تماماً به مصوبات نهایی کنگره تبدیل شد با افزودن دو نکته توسط گروه کار کمیسیون به مباحث که عبارت بودند از حل مساله قریب‌بازگشتی در چارچوب سیاست اعلام شده از طرف حیدر علی‌اف و همچنین همکاری با دیاسپورای ترک و یهودی در کشورهای غربی برای خنثی کردن تبلیغات دیاسپورای ارمنیه.

صحبت‌های حیدر علی‌اف و مسئولین برگزاری کنگره نشان می‌داد که سیاست‌گذاران جمهوری آذربایجان تصمیم جدی گرفته‌اند تا دیاسپورای آذربایجانی را بخصوص در روسیه، آمریکا و کشورهای اروپایی فعال نمایند، زیرا آذربایجان برای پیشبرد سیاست‌های خود چه در مقابل با ارمنستان و چه در رقابت با جمهوری اسلامی به حمایت تبلیغاتی دیاسپورا احتیاج مبرم دارد ولی در دنیای فعلی عرصه دیاسپورا به لوبی‌گری عرصه اطلاعات و تبلیغات است. دیاسپورای آذربایجانی هنوز سازماندهی نشده است. بسیاری از آذربایجانی‌ها آنچنان که باید و شاید در کشور محل اقامت خود خوب جا نیافتاده‌اند و توانایی استفاده از امکانات کشور اقامتگاه خود را ندارند و همچنین تبلیغات به امکانات مدرن و فرستنده‌های رادیو تلویزیونی متعدد و نیز روزنامه و مجله و بولتن نیاز دارد که باید توسط کادرهای با کیفیت اداره شود تا بتواند در سیاست کشورهای موردنظر تاثیر بگذارد که در حال حاضر چنین امکاناتی است. وجود ندارد و یا بسیار ضعیف و پراکنده است.

جانشینی خود اقدامات لازم را انجام داده است ولی اگر نتواند مساله قریب‌بازگشتی را حل کند حاکمیت حزب و پسرش را بعد از خود با مشکلات و مخاطرات مهلک مواجه خواهد ساخت.

در حال حاضر جمهوری آذربایجان ضمن اینکه با مشکلات عدیده یک جامعه در حال گذار دست‌بگریبان است و بعد از فروپاشی سیستم سوسیالیستی، سیستم بازار آزاد و اقتصاد سرمایه‌داری هنوز جا نیافتاده است اما به کمک درآمد نفت و گاز موفق شده است به بسیاری از مشکلات فائق آید و این در حالی است که دو همسایه آن یعنی گرجستان و ارمنستان با مشکلات اقتصادی عظیم مواجه‌اند. گرجستان با بحران سیاسی و شورش‌های شهری درگیر است و گفته می‌شود که نیمی از جمعیت سه‌میلیون نفری ارمنستان در اثر فقر و بیکاری بخارج مهاجرت کرده‌اند و بدینسان بیش از پیش در مقابل با آذربایجان که هفت میلیون جمعیت دارد تضعیف می‌شود.

حیدر علی‌اف در نطق طولانی خود برای شرکت‌کنندگان تمام برنامه‌های خود را بیان کرد، لیکن جوهر کلام او مساله قریب‌بازگشتی و مقابل با ارمنستان بود. او از دیاسپورا برای خنثی کردن تبلیغات ضد آذربایجان ارامنه امداد می‌طلبد و آشکارا می‌گفت که سازماندهی دیاسپورا در وهله اول برای حل مساله قریب‌بازگشتی است. اما مساله قریب‌بازگشتی تنها اختلاف ارضی بین ارمنستان و آذربایجان نیست. البته افراطیون ارمنی در دریای سیاه تا دریای خزر را اراضی تاریخی ارمنستان می‌دانند ولی اشغال قریب‌بازگشتی و شوشا برای اقتصاد ارمنستان خیلی گران تمام شده است و بقای خود ارمنستان را هم به حضور سربازان روسی در آنجا وابسته کرده است.

امروز آنچه که بنام مساله قریب‌بازگشتی مطرح است در واقع مسائل ژئوپلیتیکی است که بعد از انحلال اتحاد شوروی در قفقاز بوجود آمده است. از یکطرف پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) با جلب آذربایجان می‌خواهد به منابع نفت و گاز حوزه دریای خزر و آسیای مرکزی دسترسی پیدا کند و از طرف دیگر روسیه با اتحادی با ایران و ارمنستان ایجاد کرده می‌کوشد مانع گسترش ناتو بطرف قفقاز و آسیای مرکزی بشود و در همین رابطه ژئواستراتژیک منافع دو قدرت بزرگ یعنی آمریکا و روسیه در این منطقه با هم تصادم پیدا می‌کند و بدینسان مساله قریب‌بازگشتی از حالت اختلاف بین دو کشور و حتی اختلاف منطقه‌ای فرارفته و به مساله بین‌المللی تبدیل می‌شود و جل نهایی مساله را به تفاهم قدرتهای بزرگ منوط می‌سازد و البته چنانکه قبلاً اشاره شد هماهنگی نسبی سیاست‌های جهانی آمریکا و روسیه بعد از وقایع نیویورک موقعیت مناسبی برای حل مساله قریب‌بازگشتی ایجاد کرده است.

دنیای غرب آذربایجان را خوب نمی‌شناسد و قریب‌بازگشتی نیز بخودی خود دارای هیچ ارزش اقتصادی و تجاری نیست. شاید موقعیت سوق‌الجیشی قریب‌بازگشتی برای ارتش روسیه و دادن عمق استراتژیک به نفوذ روسیه در جنوب قفقاز اهمیت داشته باشد ولی چنین ارزشی برای طرف‌های دیگر درگیر در مساله قریب‌بازگشتی نیست. بنابراین امکان راه حل سیاسی وجود دارد. بعضی از اعضای گروه مینسک به ضعف دیپلماسی آذربایجان اشاره می‌کنند. کاربرد تهدید و اوتیماتوم و قدرت‌نمایی و مانور همیشه نتایج مثبت به‌بار نمی‌آورد، بلوف سیاسی نیز اگر قدرت بازی وجود نداشته باشد کارساز نیست. آنچه که در چنین منازعاتی تعیین‌کننده است دیپلماسی آنهم در سطح عالی و در عرصه‌های مختلف است. چنین سیاستی لاجرم باید توسط اکیبی از دیپلماتهای کارگشته و همه‌فن حریف اجرا شود که در حال حاضر هم در آذربایجان و هم در ارمنستان دیپلمات ورزیده بسیار انگشت‌شمار است. ضعف فرهنگ سیاسی گذشته و تصفیه‌های خونین برای رقابت‌های سیاسی، بیش از پیش کشورهای تازه استقلال یافته اتحاد شوروی سابق را از داشتن کادرهای با کیفیت محروم کرده و حل مشکلات این کشورها را از راه‌های دیپلماتیک مشکل ساخته است.

شکست مذاکرات صلح بین ارمنستان و آذربایجان باعث ناامیدی مردم آذربایجان از حل سیاسی بحران قریب‌بازگشتی شده است. اپوزیسیون حکومت آذربایجان را به بی‌عملی در حل مساله قریب‌بازگشتی متهم می‌کنند و این ایده را ترویج می‌کنند که قریب‌بازگشتی با جنگ اشغال شده و باید با جنگ آزاد شود و بعضی از احزاب راست ترکیه نیز طرفدار کاربرد نیروی نظامی برای آزاد کردن قریب‌بازگشتی هستند و با توجه به نفوذی که ترکیه در آذربایجان دارد این می‌رود که در افکار عمومی جنگ تنها راه ممکن برای آزادی مناطق اشغال‌شده تلقی شود و نیروهای صلح‌طلب و بی‌طرف را نیز در مقابل عمل انجام شده قرار دهد. در این صورت بازسازی اقتصادی و تحول دموکراتیک آذربایجان دچار وقفه شده و ضایعات زیادی ببار خواهد آمد.

کنگره باکو کمیسیون‌های متعددی در

کنگره دیاسپورای آذربایجانی در باکو

این کنگره در جهت تقویت سیاست‌های داخلی و خارجی جمهوری آذربایجان

تنظیم شده و اهداف سیاسی و تبلیغاتی معینی را دنبال می‌کرد

ماشالله رزمی

شد. لیکن قبل از آن نیز مشهود بود که این کنگره بعد از وقایع یازده سپتامبر در نیویورک نوعی اعلان جنگ به بنیادگرایی اسلامی است و در جو آرایش جدید نیروها در سطح بین‌المللی طراحی شده است و بهمین جهت نمایندگان سفارت‌خانه‌های خارجی در باکو به کنگره دعوت شده بودند تا از نزدیک شاهد یک قدرت‌نمایی لائیک باشند. شایان ذکر است که سکولاریزاسیون آذربایجان از یکصد و هفتاد سال پیش با ورود فرهنگ اروپایی در آنجا شروع شده و سپس با آغاز بهره‌برداری نفت باکو ادامه یافته است و علیرغم اینکه مردم آذربایجان مسلمان شیعه هستند ولی از نگاه غربی‌ها آذربایجان یک کشور اسلامی محسوب نمی‌شود و بیشتر به جوامع اروپای شرقی تشبیه می‌گردد.

بهمین خاطر تلاش ایران برای تبلیغ اسلام رادیکال در آنجا بی‌نتیجه بوده و تمام سرمایه‌گذاری‌هایش سوخته است و همچنین اقدامات عربستان سعودی برای سوق‌دادن سنی‌های آذربایجان به‌ویژه لرگی‌ها به‌وسیله بنیادگرایی اسلامی با ناکامی توأم بوده است. به غیر از اهداف و نتایج غیرمستقیم که کنگره داشت و می‌توانست داشته باشد هدف اصلی تشکیل کنگره، یک حرکت تبلیغاتی وسیع و یک صف‌آرایی مستقیم در مقابل ارمنستان بود. در بوجوه استقلال آذربایجان و تأقیل از انتخاب حیدر علی‌اف جنگ و درگیری نظامی بین ارمنستان و آذربایجان بر سر مالکیت قریب‌بازگشتی در جریان بود که نیروهای ارمنستان با حمایت ارتش روسیه نتوانستند بیست‌درصد خاک آذربایجان را اشغال نمایند و نزدیک به یک میلیون نفر را آواره جنگی سازند. اولین کار علی‌اف بعد از انتخاب شدن به ریاست جمهوری قبول آتش‌بس بین دو کشور بود و بعد از آن مذاکره برای پس‌گرفتن مناطق اشغالی بی‌وقفه جریان داشته و روسای جمهوری و کوشش‌های او در زمینه مصوبات نهایی کنگره نیامد اما صرف تشکیل این کنگره و دعوت از آذربایجانی‌های ایران که در خارج زندگی می‌کنند آشکارا یک قدرت‌نمایی در مقابل جمهوری اسلامی بود. بویژه بعد از تشدید اختلافات ایران و آذربایجان بر سر تقسیم منابع دریای خزر تشکیل این کنگره پیام‌های روشنی را غیرمستقیم به جمهوری اسلامی می‌داد. جمهوری اسلامی هیچ‌گونه عکس‌العمل رسمی نسبت به کنگره نشان نداد ولی در نماز جمعه‌ها بویژه در شهرهای شمالی ایران از تشکیل کنگره انتقاد شد. زیرا این کنگره بیشتر مخالفان سیاسی جمهوری اسلامی را دعوت کرده بود و می‌خواست آنها را متشکل و در رابطه با هم قرار دهد. در واقع هرچه جمهوری اسلامی می‌کند مخالفان خود را از کشور فراری و یا به تبعید اجباری مجبور سازد، جمهوری آذربایجان می‌کوشد این نیروها را بسوی خود جذب کند و بگوید اگر جمهوری اسلامی شما را سرکوب کرده و از خانه و کاشانه‌تان بیرون می‌کند در عوض شما جمهوری آذربایجان را دارید که وطن تمام آذربایجانی‌های جهان می‌باشد.

گفتنی است که بعد از انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری و قدرت‌یابی اصلاح‌طلبان حکومتی در ایران بعضی از اطرافیان خاتمی سعی کردند دیاسپورای ایران در اروپا و آمریکا را فعال بکنند و از وجود آنها برای تقویت اصلاحات استفاده بکنند و حتی صحبت از ایجاد لوبی آذربایجانی‌ها در آمریکا مطرح بود ولی نظریه به اینکه اغلب ایرانیان خارج کشور اعم از آذربایجانی و غیر آذربایجانی مخالف رژیم جمهوری اسلامی هستند، اصلاح‌طلبان حکومتی می‌توانستند با متشکل کردن آنها عملاً نیروی مخالف خود را سازماندهی کنند و جناح ضداصلاحات در حکومت نیز بشدت مخالف بازگشت ایرانیان و ارتباط‌گیری با خارج کشوری‌ها که آنها را ضدانقلاب فراری می‌نامیدند بود. لذا کار اصلاح‌طلبان حکومتی پشرفت نکرد و بعد از کنفرانس برلین نیز هرگونه ارتباط‌گیری با ایرانیان خارج کشور جرم شناخته شد و چنین است که اکنون سعید حجاریان در سخنرانی‌هایش تاسف می‌خورد و با اعتراض می‌گوید که آذربایجان دارد نیروهای ما را مصادره می‌کند.

روزهای کنگره باکو با سقوط شهر مزار شریف و شکست طالبان در افغانستان همزمان

در روزهای نهم و دهم نوامبر ۲۰۰۱ اولین کنگره دیاسپورای آذربایجانی در شهر باکو پایتخت جمهوری آذربایجان با شرکت هزار و یکصد و پنج نفر از آذربایجانی‌ها که در سراسر جهان پراکنده شده‌اند و تقریباً برابر همین تعداد از نخبگان و سیاستمداران آذربایجان و ناظران سفارت‌خانه‌های موجود در باکو تشکیل شد. چهارصد نفر از شرکت‌کنندگان از کشورهای اروپایی، آمریکایی و استرالیا آمده بودند که عموماً از آذربایجانیان ایران بودند ولی از داخل ایران هیچکس دعوت نشده بود. نخست بخاطر اینکه آذربایجانی‌های ایران در دیاسپورا نیستند و دوم بخاطر ملاحظات سیاسی و برناینگختن حساسیت جمهوری اسلامی نخواست به بودند کسی را دعوت کنند. تشکیل این کنگره یک هفته تمام کلیه روزنامه‌ها، رادیو، تلویزیون‌ها و سیاستمداران آذربایجان را بخود مشغول کرده بود و جنب و جوش تبلیغاتی بی‌سابقه‌ای بوجود آورده بود.

در پنج ساله گذشته کنگره‌های متعددی در کشورهای مختلف توسط آذربایجانیان تشکیل یافته بود که اداره کنندگان آنها تماماً از آذربایجانی‌های ایران بودند و در بعضی از این کنگره‌ها تصمیم گرفته شده بود که برای حفظ استقلال و بی‌طرفی شرکت‌کنندگان در کنگره، نباید اجلاس‌های کنگره در کشورهای ایران، ترکیه و آذربایجان تشکیل بشود. بر همین اساس بعضی از مدعوین به کنگره باکو نیامده بودند. ایده تشکیل کنگره دیاسپورا به حیدر علی‌اف رئیس‌جمهور هفتاد و هشت‌ساله آذربایجان نسبت داده می‌شد، اما آشکار بود که این کنگره در جهت تقویت سیاست‌های داخلی و خارجی جمهوری آذربایجان تنظیم شده و اهداف سیاسی و تبلیغاتی معینی را دنبال می‌کرد. در کنگره هیچ صحبت و اشاره مستقیمی به مناسبات جمهوری آذربایجان و جمهوری اسلامی نشد و صحبت‌هایی هم که در کمیسیون‌های مختلف شده بود در زمره مصوبات نهایی کنگره نیامد اما صرف تشکیل این کنگره و دعوت از آذربایجانی‌های ایران که در خارج زندگی می‌کنند آشکارا یک قدرت‌نمایی در مقابل جمهوری اسلامی بود. بویژه بعد از تشدید اختلافات ایران و آذربایجان بر سر تقسیم منابع دریای خزر تشکیل این کنگره پیام‌های روشنی را غیرمستقیم به جمهوری اسلامی می‌داد. جمهوری اسلامی هیچ‌گونه عکس‌العمل رسمی نسبت به کنگره نشان نداد ولی در نماز جمعه‌ها بویژه در شهرهای شمالی ایران از تشکیل کنگره انتقاد شد. زیرا این کنگره بیشتر مخالفان سیاسی جمهوری اسلامی را دعوت کرده بود و می‌خواست آنها را متشکل و در رابطه با هم قرار دهد. در واقع هرچه جمهوری اسلامی می‌کند مخالفان خود را از کشور فراری و یا به تبعید اجباری مجبور سازد، جمهوری آذربایجان می‌کوشد این نیروها را بسوی خود جذب کند و بگوید اگر جمهوری اسلامی شما را سرکوب کرده و از خانه و کاشانه‌تان بیرون می‌کند در عوض شما جمهوری آذربایجان را دارید که وطن تمام آذربایجانی‌های جهان می‌باشد.

گفتنی است که بعد از انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری و قدرت‌یابی اصلاح‌طلبان حکومتی در ایران بعضی از اطرافیان خاتمی سعی کردند دیاسپورای ایران در اروپا و آمریکا را فعال بکنند و از وجود آنها برای تقویت اصلاحات استفاده بکنند و حتی صحبت از ایجاد لوبی آذربایجانی‌ها در آمریکا مطرح بود ولی نظریه به اینکه اغلب ایرانیان خارج کشور اعم از آذربایجانی و غیر آذربایجانی مخالف رژیم جمهوری اسلامی هستند، اصلاح‌طلبان حکومتی می‌توانستند با متشکل کردن آنها عملاً نیروی مخالف خود را سازماندهی کنند و جناح ضداصلاحات در حکومت نیز بشدت مخالف بازگشت ایرانیان و ارتباط‌گیری با خارج کشوری‌ها که آنها را ضدانقلاب فراری می‌نامیدند بود. لذا کار اصلاح‌طلبان حکومتی پشرفت نکرد و بعد از کنفرانس برلین نیز هرگونه ارتباط‌گیری با ایرانیان خارج کشور جرم شناخته شد و چنین است که اکنون سعید حجاریان در سخنرانی‌هایش تاسف می‌خورد و با اعتراض می‌گوید که آذربایجان دارد نیروهای ما را مصادره می‌کند.

روزهای کنگره باکو با سقوط شهر مزار شریف و شکست طالبان در افغانستان همزمان

پدیدارشناسی ۱۱ سپتامبر

محمدرضا نیکفر

برگرفته از نشریه نگاه نو، شماره آبان ۱۳۸۰

بلکه تحولی اجتماعی است. گروه‌های تازه در مقابل بر آند که انهدام را جهانگیر سازند. پیشتر گفته می‌شد که چنین عملی تا اعتراض خود را بازتاب دهیم، بناچار به چنین مشی‌ای رو آورده‌ایم و می‌خواهیم با این کارها توده را به حرکت فراخوانیم. گروه‌های تازه اما می‌کشند، برای این که بکشند.

تحلیل اقدام‌های چریکی دهه‌های گذشته، مثلا در ایران یا آمریکای لاتین، ساده می‌نمود. به اختناق و دیکتاتوری توسل می‌شد تا حرکت موتور کوچکی که تصور می‌کرد موتور بزرگ جنبش مردمی را به چرخش خواهد انداخت، توضیح داده شود. می‌شد فهمید که ریشه حرکت‌های آنها در کجاست. هم «دوستان» پیام آنها را درک می‌کردند هم «دشمنان». حرکتی اما چون موج ترور ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در ایالات متحده آمریکا نامفهوم می‌ماند. مسبان آن نیز در مفهوم کردن آن تلاشی نمی‌کنند. اعلامیه‌ای منتشر نمی‌شود و هیچ گروهی رسماً مسئولیت جنایت را بر عهده نمی‌گیرد. اگر اعلامیه‌ای هم صادر کنند، خود در توضیح عمل وامی‌مانند و کنش را واکنش معرفی می‌کنند. فقدان تلاش توضیحی و کلا ناتوانی در توضیح به این معناست که عمل نمی‌خواهد و نمی‌تواند به سطح هم‌رسانش، حال به هر زبانی که باشد، بازگردد. معنای عمل در خود عمل است. عمل، نه وسیله که هدف است. کشتند برای این که بکشند.

عمل اعتراضی؟

چه از سوی کسانی که پشتیبان این گونه اقدام‌ها هستند و چه از سوی کسانی که ای بسا خیرخواهانه می‌خواهند کار را ریشه‌یابی کنند تلاش می‌شود تا اقدام‌های چون ترور ۱۱ سپتامبر بیان اعتراض و مقاومت دانسته شوند. ممکن است نطفه جنبه‌ای از فکر در اعتراض بسته شده باشد، فکر اما پویش خود را نه از پویش اعتراض، بلکه از ایدئولوژی انهدام گرفته است که نفی مطلق دگرپاشی و دگراندیشی است.

برای توضیح این نکته، یعنی درک ارزش هم‌رسانشی ترور بزرگ به مثالی ملموس و «خودمانی» رجوع می‌کنیم: قتل‌های زنجیره‌ای در ایران. آیا دگراندیشان را می‌کشند تا اعتراض کنند؟ اعتراض به چه؟ عاملان و هواداران آن موج پربازتاب ترور در ایران اعلامیه دادند و در روزنامه‌های علنی نوشتند و به‌عنوان بخشی از کارگزاران دستگاه گفتند که آنها که کشته شدند مشتی «مهدور الدم» بودند. مهدور کردن عملی دم‌مهدورالد‌مها، یعنی کشتن آنها می‌که می‌بایست کشته شوند، که اعتراض نامیده نمی‌شود. کشتند برای این که بکشند. پیام قتل‌ها یعنی رسانگری کشتار در این خلاصه می‌شد که باید کشت و همه آنها می‌که قتلشان واجب است باید حساب کار خود را بکنند. قاتلان بار ایدئولوژیکی مفهوم‌هایی چون «مهدور الدم» را کاملاً جدی گرفتند. آنها فقط حرف نزدند، عمل کردند و نشان دادند که پیرو واقعی ایدئولوژی انهدام هستند. آنها عمق این ایدئولوژی را نشان دادند. ثابت کردند که درس استادانشان را خوب فهمیده‌اند. آنها پیگیر بودند. آیا مسخره نیست اگر برای توضیح آن کشتارها به ناپسامانی‌های اجتماعی در ایران، وضعیت «مستضعفان»، تاثیرهای پیریشان‌ساز جنگ، ترس از «تهاجم فرهنگی» و همانندهای اینها متوسل شویم؟

و به همین‌سان مسخره است اگر بخواهیم ریشه ترور بزرگ در آمریکا و ترورهای مشابه دو دهه اخیر را در مسئله فلسطین، وضعیت افغانستان، حضور نیروهای آمریکایی در عربستان و خلیج فارس، فقر و ناپسامانی سیاسی و اجتماعی در منطقه و همانندهای اینها بجویم. بی‌گمان حل مشکل‌های منطقه، و پیش از همه حل عادلانه مسئله فلسطین، زمینه تقویت ایدئولوژی انهدام را می‌خشکاند، اما در خود آن ایدئولوژی چیزی را تغییر نمی‌دهد. ایدئولوژی‌ها دگرگون نمی‌شوند، جذاب می‌شوند یا جذابت خود را از دست می‌دهند. برنامه تروریست‌ها در ترور خلاصه می‌شود. مسئله آنها نه فلسطین است نه افغانستان و نه فقر و ناپسامانی در منطقه. آبشخور فکری آنها نه چشم گشودن به

فلاکت‌ها، بلکه تفکیک جهان به ممن و کافر و دارالاسلام و دارالحرب است. اگر سیاست را عرصه‌ای هم‌رسانشی بدانیم، حق نداریم آنها را گروه‌هایی سیاسی بنامیم. اعتراض به‌عنوان مفهومی سیاسی جایی در قاموس آنها ندارد.

مجسمه بودا

وبرج‌های دوگانه مرکز تجارت جهانی

روشن نیست که وحشت‌آفرینان ۱۱ سپتامبر چه ارتباطی با حکومت طلبه‌ها در افغانستان دارند. این موضوع روشن نیست اما مقایسه میان انهدام مجسمه بودا در بامیان افغانستان در ماه مارس امسال (۲۰۰۱) با عمل اخیر وحشت‌آفرینان از نظر موضوع این نوشته بسیار روشن‌تر تواند بود. آیا انهدام مجسمه بودا ربطی به مسئله فلسطین داشت؟ آیا برخاسته از واکنشی در برابر فلاکت در افغانستان و در خاورمیانه بود؟ آیا می‌توان به آن اعتراض و مقاومت نام نهاد؟

این هر دو عمل از یک ایدئولوژی سرچشمه گرفته‌اند و این ایدئولوژی همانی است که در ایران کمر به قتل دگراندیشان بست، در مصر به روی گردشگران خارجی آتش مسلسل گشود و در الجزایر گروه گروه مردمان را قتل عام کرده و می‌کشد. چندی پیش در ایران یکی از ایدئولوگ‌ها خواهان برقراری «امنیت طلبانی» شده بود. در چارچوب این امنیت انهدام مجسمه بودا نیز می‌گنجد. اما تندیسی سنگی چه خطری دارد؟ در کدام امنیت اختلال ایجاد می‌کند؟

ایدئولوژی انهدام هیچ جلوه‌ای از غیریت را تحمل نمی‌کند و در این مفهوم غیرت دارد و شدیداً متعصب است. پیروان آن در هر چیزی یا کسی که در چارچوب سنت آنها نکتهد مسکن است غیریت را ببینند، غیرتشان به جوش آید و کمر به نابودی آن برندند. آن غیر می‌تواند یک کتاب باشد، یک نویسنده باشد، یک گردشگر اروپایی باشد، آمریکا باشد و همه نمادهای آن، و نیز مجسمه بودا باشد.

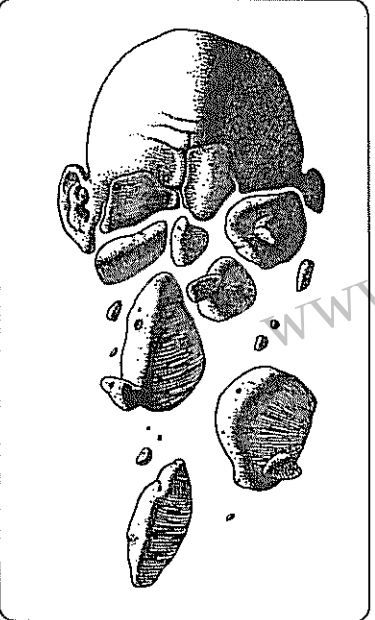
این غیر حتا می‌تواند یک همکیش باشد. در شهر کلن در آلمان قدرالال گروهی از ترک‌ها تشکلی دارند که به آن خلافت می‌گویند. رهبرشان پیشتر روحانی ترکی به نام جمال‌الدین کاپلان بود. او چند هزار نفری پیرو داشت. اعلام کرده بود که می‌خواهد دستگاه خلافت اسلامی را زنده کند، از جمهوری ترکیه مملکت عثمانی بسازد و مسلمانان را زیر پرچم آن متحد کند. او خود را فرماندار آن خلافت می‌دانست، یعنی خلیفه موقت. پس از مرگ او تاریخ تکرار شد و دعوا بر سر جانشینی بالا گرفت. سرانجام پسرش متین جانشین وی شد و خود را نه فرماندار، بلکه رسماً خلیفه خواند. او مدعیان تخت خلافت را تکفیر کرد و دستور داد سرسخت‌ترینشان را اعدام کنند. به خانه مدعی ریختند و او را کشتند. اکنون در جهان اسلام تعداد فراوانی از این خلیفه‌ها و امیرالمسین‌ها داریم. همه به خون رقیبان همکیش تشنه‌اند. کینه‌جویی آنها چه ربطی به مسئله فلسطین و دیگر بدبختی‌های منطقه دارد؟ آنها برآمده از بدبختی نیستند، خودشان بدبختی‌اند.

ادراک ناپذیری

این بدبختی ایدون در مدار جهانی شدن قرار گرفته و بویژه پس از حادثه آمریکا جلوه‌ای جهانی یافته است. همگان به صورت لایف (live) دیدند که از ایدئولوژی انهدام چه کارهایی برمی‌آید. پس از آن حادثه بحث‌های فراوانی درگرفت که ریشه این تروریسم در کجاست. در اکثر بحث‌ها گریز از عنصر درک ناشدنی در این اقدام مشترک بود. اما درست آن عنصر درک ناشدنی بود که به آن عمل تشخیص می‌داد. آن عنصر درک ناشدنی چیزی این جهانی نیست و بازگرداندن آن به مقوله‌های زمینی یعنی چیزهایی از قبیل دعوا بر سر آب و خاک، هویت فرهنگی، فقر و احساس تبعیض تحریف آن است. ربودن هواپیما را می‌شود توضیح داد، درخواست پخش یک بیانه از رسانه‌های همگانی را می‌توان درک کرد، می‌توان فهمید چرا کسی عده‌ای را گروگان می‌گیرد تا حکومتی را وادارد همکیشان زندانی‌اش را آزاد کند. اما این را نمی‌توان

فهمید که چگونه کسی ممکن است از هواپیمای مسافربری به‌عنوان بمب پرنده بهره گیرد و آن را به یک ساختمان بکوبد. جایی که نخستین هواپیما به نخستین برج کوبیده شد، گویا جهان پاره شد، چیزی از درون منطق آن برون جهید و به آن سو رفت. از همین لحظه دیگر منطق این جهانی دچار لنگش می‌شود و از توضیح حادته بساز می‌ماند. اشتوک‌هاوزن (Stockhausen) آهنگساز سرشناس آلمانی دچار سبکسری شد و این حادثه را به دلیل این ادراک ناپذیری‌اش «اثری هنری» نامید؛ او را به این خاطر بسیار سرزنش کردند. او اما نکته‌ای را دیده است که بیان بدی به آن داده. هنر چیزی این جهانی است و به خاطر والا‌یش آن جهانی تلقی می‌شود. آن چه که عمل را نامفهوم کرد و هم‌هنگام موج عظیمی از انزجار برانگیخت «والایش» آن بود، جنبه «مستعالی» آن بود، «عروج» آن بود، مابعدالطبیعه آن بود.

پی برده‌اند که نظام ارزشی همه آدمیان از سه عنصر یا سه پهنه تشکیل شده است. ارزش‌هایی وجود دارند که فردی هستند، به هویت فردی ما برمی‌گردند و چون پایمال شوند خشم ما را برمی‌انگیزند. ارزش‌هایی وجود دارند که هنجارهای اجتماعی‌اند، قاعده‌های معاشرت و همزیستی‌اند، به آنها باید احترام نهاد و اگر به آنها احترام نگذاریم، باید منتظر بی‌احترامی متقابل و احیاناً مجازات باشیم. ارزش‌هایی نیز وجود دارند که با تعالی و تقدس و همانندهای اینها مشخص می‌شوند و پایمال کردن آنها انزجار عمیق را برمی‌انگیزند. آن چه در حادثه آمریکا و حادثه‌های مشابه آن انزجار برمی‌انگیزد، درست همان چیزی است که در نظام ارزشی مسبان حادثه لحظه تعالی دانسته می‌شود، مرگ، ترک این جهان، بال گشودن به سوی جهانی دیگر. کسی نمی‌داند چگونه انزجار خود را بیان کند، چون نقطه تعالی انزجاربرانگیزان را نمی‌فهمد.



فهمیدن باز یافتن خود در دیگری است. ما تروریست‌هایی را که از هواپیمای مسافربری به‌عنوان بمب پرنده بهره جستند، نمی‌فهمیم، چون خود را نمی‌توانیم در وجود آنان باز یابیم. تحلیل پدیدارشناسانه موقعیت آن کسانی که آن صحنه‌های دهشتناک ۱۱ سپتامبر را آفریدند، ناممکن است، چون ما نمی‌توانیم خود را در موقعیت آنها قرار دهیم. ۱۱ سپتامبر ظاهراً برای همیشه ادراک ناپذیر می‌ماند.

مابعدالطبیعه ترور

تحلیل‌های سیاسی و جامعه‌شناسانه ماجرا ممکن است بسیاری از عامل‌های موثر در هستی‌یابی حادثه را روشن کنند و پیامدهای آن را باز نمایند. این تحلیل‌ها اما به خود حادثه و اوج آن یعنی لحظه کوبیدن و انفجار و آتش‌گرفتن و ویران‌گشتن کاری ندارند. نقطه اوج درک‌ناشدنی است. آنچه که در ادراک ما با آن نقطه اوج تقارن دارد، شگفتی‌ای است که به دنبال خود انفجاری می‌آورد: انزجاری شدید. لحظه‌ای را که آن وحشت‌آفرینان به‌عنوان «عروج» درک می‌کنند و خود را در آن هنگامه در اوج تکامل ذات خویش درمی‌یابند، ما به عنوان نقطه سقوط مطلق درک می‌کنیم. آنان و آموزگارانشان به همانسان از کار خود لذت برده‌اند که در ما نفرت برانگیخته شده است. از حس انزجار عزیمت کنید تا حظ روحانی آنان را در ختود دریابید.

هنگامه انفجار نه صرفاً نقطه‌ای طبیعی بلکه نقطه‌ای مابعدالطبیعی است. نقطه «عروج» وحشت‌آفرینان تلاقی‌گاه این جهان و آن جهان در مابعدالطبیعه آنان است. این مابعدالطبیعه می‌خواهد جهان را دگرگون کند و جهان دیگری

بسازد. حرکت از آن بالا به سوی این جهان از نقطه «عروج» آغاز می‌شود، از همان نقطه‌ای که هواپیماها به آن ساختمان‌ها کوبیده شدند. آن لحظه درخشان مابعدالطبیعی، آن برق غیرتی که می‌درخشد، جهان را برهم می‌زند و غیرتمندانی را که نامحرمان را به خاک و خون کشیده‌اند به تماشاگاه راز پرتاب می‌کند، گرانیگاه آن مابعدالطبیعه از دیدگاه طبیعی ماست. می‌خواهند جهان را گرد این نقطه بازسازی کنند. این نقشه‌ای است که آنان در سر دارند. لازم نبود اعلامیه‌ای بدهند و به توضیح کار خویش پردازند. ما نامحرمیم، همه ما، کل این جهان نامحرم است. می‌خواهند این جهان خاکی را ویران کنند. ۱۱ سپتامبر پیش انداختن روز آخر است. روز آخر ۱۱ سپتامبر جهان‌گستر خواهد بود. سنگ روی سنگ بند نخواهد شد.

متافیزیک و تکنیک

۱۱ سپتامبر تجلی ناامیدی مطلق است، تجلی نوع غریبی از هیچ‌انگاری (nihilism) است. آفرینندگان آن شگفتی نمی‌آفریدند اگر بدان بسنده می‌کردند که در دل بگویند یا بانگ بردارند که «لعنت بر همگان باد» و خود تارک دنیا می‌شدند. آنها متافیزیک خود را با تکنیک درآمیختند و هنگامه‌ای آفریدند که شگفت‌انگیزی آن برخاسته از ترکیب این دو عنصر است. آن هنگامه ثبت گردید و به همه جهان مخابره شد. همگان در دایره ترکش آن قرار گرفتند.

مجسمه بودا را که می‌خواستند درهم بشکنند، از عالم غیب بر اسطوره‌ای ابراهیم بت‌شکن برای ملاعرم فرستاده نشد. طلبه‌ها از خمپاره و تی - ان - تی استفاده کردند، از دستاوردهای شیمی، که دنیایی‌ترین دانش این - دنیایی است. آن قاتلانی که در ایران در کمین دگراندیشان نشست بودند تا آنها را خفه یا با کارد شره‌شده کنند، با الهام‌های غیبی هدایت نمی‌شدند. الهام‌ها را از بی‌سیم و تلفن همراه می‌گرفتند و از تکنیک‌های تعقیب و مراقبت بهره می‌جستند که لابد آن را از جزوه‌های درسی‌ای آموخته بودند که در اصل به زبان بیگانگان دشمن نوشته شده‌اند. با یک لعنت فرستادن جهان بر هم نمی‌خورد. باید برای برهم زدن جهان پول داشت، اهل فن بود، سازمان داشت. باید عمیقاً این - جهانی بود و میل سیری ناپذیری به قدرت داشت.

در جهان گذشته جهش‌ها و دگرش‌هایی (mutations) که در جهان‌بینی سلف ایدئولوژی دینی انهدام صورت می‌گرفتند، به شکل‌گیری فرقه‌های تازه‌ای منجر می‌شدند که جار و جنجال‌ها و احیاناً کشتارهایی محلی و منطقه‌ای برمی‌انگیزند. ویژگی جهش‌های تازه این است که خواست قدرت را با تکنیک درمی‌آمیزند و برای برنامهریزی‌های خود از عقلی ابزاری و حسابگر بهره می‌جویند. جهش‌های تازه در شعاع طنین‌افزایی فناوریانه قرار می‌گیرند و قدرتی می‌یابند که بیش از آنکه بود باشد نمود است. این جریان‌های پرنمود ممکن است از سوی مردمانی یا همدلی نگرسته شوند، اما نه عزیمت‌گهاشان. خواسته‌های آنان است نه آماج‌هایشان. آنها فقط به اعتباری محدود در ادامه سنت، به‌عنوان مجموعه پیچیده و پرتنوع آیین پیشینیان هستند.

فرد و جریان

تحلیل جریان نباید مبتنی بر بررسی سیر زندگی و سرنوشت کسانی باشد که بدان می‌پیوندند. بررسی اینکه فلان فرد رزمنده در راه این فکر بر اساس مشاهده چه ناملایماتی و زیر فشار چه تنگناهایی به آن سوگرویده، رازگشای کل حقیقت جریان نیست. بررسی جریان اگر تنها به بررسی ساختارهای گروهی، فردهای پیوسته به گروه و متفکته‌ها و خوسات‌های آشکار و پنهان دخیل در شکل‌گیری گروه محدود شود، به نتیجه‌ای روشن‌گر گرد محوری یگانه نمی‌رسد. می‌شود عملکرد نیروهای رهبری کننده در میان کسانی چون طالبان را هم با سنت‌گرایی افراطی توضیح داد و همس با مسفت‌های یک کارتل بزرگ تولیدکننده مواد مخدر، هم آنها را برجهیده از درون سنت دانست و توضیح درون‌نمان (immanent) پیدایی آنها را پی‌گرفت و هم وجود آنها را ناشی از بازی قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی دانست. از این نظر نیز محدود کردن بررسی در چارچوب گفتمان ضدامپریالستی خطانندیش است چون تنها یک بعد نمود گروهی جریان را برجسته می‌کند: ادعای رهبران آن در این مورد که با دیدن ستم‌ها و تبعیض‌ها به ترور رو آورده‌اند و انگیزه‌ای جز رستگاری مردمان ندارند.

ادامه در صفحه ۱۱

انتخابات گلستان و بن بست اصلاح طلبان

تنها شانس اصلاح طلبان، شکستن سد بن بست و نشان دادن اراده قاطع برای رفرندام است

دکتر کاظم علمداری

و اراده‌ی جدی و اعتقاد صمیمانه برای اصلاحات لازم دارد. تهدیدهای غالباً خالی از محتوای اصلاح طلبان علیه خط راست نه تنها مشکل بن بست را حل نخواهد کرد، بلکه مردم را نسبت به ادعاهای آنها بدبین تر خواهد ساخت. طرح انجام رفرندام برای تعیین تکلیف حکومت قانون، از جمله پذیرش نقش مردم در زمینه «نظارت استصوابی» شورای نگهبان از طرف نمایندگان مجلس نشان می‌دهد که آنها نیز خود به راه حل بن بست به خوبی واقف‌اند. اگر این پیشنهاد خود را دنبال نکنند و در مقابل تصمیم گروه‌های خط راست دست به توجیه و اما و اگر بزنند، کاری که تاکنون کرده‌اند، با دست خود شیشه‌ی عمر سیاسی خود را شکسته‌اند. زیرا اگر شورای نگهبان هم با کوتاه آمدن این نمایندگان، صلاحیت آنها را در دوری هفتم انتخابات مجلس تأیید کند، مردم دیگر به آنها رای نخواهند داد. هشدار حذف افراد ناتوان، ناصالح و متزلزل از طرف مردم تا به حال جدی بوده است. این هشدار در گذشته چه در مورد غلامحسین کراباسچی و چه کسانی مثل فاتحه‌ی هاشمی رفسنجانی عمل شد، شکست فائزه هاشمی در انتخابات دوری ششم، علی‌رغم آرای بسیار بالایی که مردم در دوری پنجم به او داده بودند، نشان روشنی از آگاهی مردم و انتخاب خردمندانه آنهاست. این سیاست در مورد هر یک از نمایندگان اصلاح طلب کنونی مجلس نیز می‌تواند عملی شود.

امروزه تمام نظرسنجی‌ها و تحلیل‌ها از کم و کیف تقسیم آرای ریخته‌شده و نشده به صندوق‌های رای در پنج انتخابات پیشین در سال‌های اخیر نشان می‌دهد که بیش از ۸۰ درصد مردم با سیاست‌های خط راست حاکمیت مخالفت‌اند. سکوت یا حتی توجیه سیاست خط راست از طرف اصلاح طلبان، از نظر مردم به معنای یکی شدن با آنها یا سازش‌های

در ششم آذرماه، اصلاح طلبان که جنبش مردم و افکار عمومی را فرو گذاشتند به امید آن‌که محافظه کاران را سر عقل آورند و «عقلانی» آن‌ها را متوجه خامت و وضیت کشور و تغییر شیوه‌ها و رفتارهای خود سازند، باید دریافته باشند که در این هدف نیز به مقصود نرسیده‌اند و محافظه کاران نه به توصیه‌های آن‌ها و نه به پیام‌های متعدد مردم گوش فرا نداده‌اند.

پس باید چنین نتیجه گرفت که محافظه کاران همچنان کمر به نابودی جنبش اصلاحات در ایران بسته‌اند و «تندروها» و «عقلانی» آن‌ها در این هدف مشترکند و مصالحه و سازشی را نیز در وضیت فعلی که بار دیگر از موقعیت مسلط برخوردار شده‌اند نمی‌خواهند.

در شرایط بعد از ششم آذر، بدون تغییر راهبردهای اساسی حاکم بر جنبش اصلاحات، یعنی مبارزه در چارچوب قانون و آرامش فعال، سخن‌سرایسی در مورد همه پرس و ابطل انتخابات و نظایر آن تنها برای سرخ نگاهداشتن صورت مفید است. ظرفیت‌های قانونی در این نظام مدت‌هاست پر شده و سیاست آرامش فعال تنها موجب آن گردیده که محافظه کاران بی‌هیچ ملاحظاتی نیت خود را بر اصلاح طلبان دیکته کنند. هیچ اقدام اساسی از جمله مراجعه به آرای عمومی یا توافق محافظه کاران و بدون حمایت فعال توده‌های مردم امکان‌پذیر نیست. تاکتیک‌هایی نظیر استغای دسته‌جمعی که از سوی برخی از اصلاح طلبان طرح شده است، ادامه انفعال و سرباز زدن از مقابله با ساختار موجود است. برای نجات جنبش اصلاحات در ایران باید به مردم و نیروهای اجتماعی خواهان اصلاحات و دموکراسی مراجعه کرد و با استفاده از امکانات هنوز قابل‌توجهی که در حکومت وجود دارد (و به تعبیر صحیح‌تر می‌تواند وجود داشته باشد)، به سازماندهی جنبش اعتراضی توده‌ای اقدام نمود. رهبران اصلاح طلبان به جای وعده‌های نامفهوم در مورد رفراندوم، به عنوان نخستین قدم، از مردم دعوت کنند در یک اجتماع مسالمت‌آمیز به نشانه اعتراض به سیاست‌های محافظه کاران گرد هم آیند، تا افکار عمومی باور کند آن‌ها مصمم شده‌اند به دوران رکود و عقب‌نشینی پایان دهند. اما اگر این اراده و شجاعت در مصالحن حکومت وجود ندارد که نیروی گسترده و معطل‌مانده خواهان اصلاحات در ایران را به حرکت درآورند، همان بهتر که با استغای جمعی خود، حایلی را که بین مردم و استبداد در ایران ایجاد کرده‌اند، از میان بردارند!

در سالی که گذشت واقعیت بن بست اصلاحات در سطحی وسیع، چه در درون و چه در برون حاکمیت روشن و روشن‌تر شد. نویسنده‌ی این سطور در مرداد ۱۳۷۹ مقاله‌ای نسبتاً مفصل با «عنوان بن بست جریان اصلاح طلبی» نوشتم و بی‌امد های آن را توضیح دادم. اگرچه در آن زمان طرح بن بست به مذاق بسیاری که هنوز سنگینی آن را حس نکرده بودند خوش نیامد، هم‌اکنون این روند به مرحله‌ی جدیدی رسیده است، یعنی بدنبال بن بست جریان اصلاحات، اصلاح طلبان نیز خود به بن بست رسیده‌اند. سرپوش نهادن بر این بن بست، همانند تلاشی که قبلاً برای پوشاندن واقعیت بن بست جریان اصلاحات به عمل آمد، مشکل را دو چندان می‌کند و برای آن گروه که دغدغه‌ی مشروعیت حاکمیت را دارند، زنگ خطر جدی خواهد بود. در شرایط کنونی جهان حکومت‌های فاقد مشروعیت سیاسی، بسیار شکننده‌اند. اصلاح طلبان درون حکومتی و در راس آن آقای خاتمی باید سهم خود را در این میان مشخص کنند. اگر نمایندگان اصلاح طلبان مجلس به میثاق خود با مردم وفادار بمانند و برای پیشبرد برنامه‌های اصلاحی به جای صرفاً چانه‌زنی‌های بی‌حاصل در بالا به مردم تکیه کنند، هر دو بن بست را یک جا پشت سر خواهند گذاشت. ولی اگر اصلاح طلبان همانند جریان انتخاب سه عضو جدید شورای نگهبان منفعل عمل کنند و به جای ایفای نقش قانونی خود خنثی باقی بمانند تا گروه رقیب کار و سیاست خود را پیش ببرد، سند ختم عمر سیاسی خود را امضا کرده‌اند. در جریان انتخاب سه عضو ققیه شورای نگهبان، اصلاح طلبان به جای ترک مجلس و از اعتبار انداختن آن، آرای سفید به صندوق انداختند و به محافظه کاران فرصت دادند تا سیاست خود را پیش ببرند. خط راست بیش از این از آنها انتظار نداشت. ایستادگی برای پیشبرد خواست‌های قانونی مردم، شهادت

مجمع تشخیص مصلحت برخورد و این نکته را متأسفانه نه بر خود، اما بر دیگران روشن‌تر ساخت که قادر به انجام کاری جدی نیست. تصمیم شامگاه سه شنبه ادامه همان راهی است که با فرمان آیت‌الله خامنه‌ای در نهی مجلس از بررسی قانون مطبوعات آغاز شد و با وتوی دائمی صوبایات مجلس توسط شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت ادامه یافت. اما این تصمیم از جهتی یک نقطه عطف در مناسبات اصلاح طلبان با محافظه کاران نیز هست. به دو دلیل.

نخست آن‌که مجلس در چارچوب مختصات فعلی و سیاست‌های راهبردی اصلاح طلبان در این یک مورد مصمم عمل کرد. اصرار نمایندگان در ارایه طرح‌های دوقوربتی و سه فوریتی، حمایت بالای اکثریت نمایندگان از این طرح‌ها، تلقی‌های آتشین، تهدیدهای مکرر به رفراندوم و همه پرس و... بیانگر «قاطعی» بود که اصلاح طلبان در حد و اندازه خود و در میدانی که برای مبارزه اختیار کرده‌اند، نشان دادند. در این میدان، مجلس برای جلوگیری از تصفیه‌های گسترده در انتخابات گلستان همه زور خود را به کار گرفت، اما این زور کمتر از آن بود که در محافظه کاران مصمم تردیدی ایجاد کند. این واقعیت هرچند تلخ، اما بسیار روشن است که در برابر ضدحمله مجمع تشخیص مصلحت نظام، اصلاح طلبان جز انتقاد و غرولند هیچ سلاح و سیاست روشنی ندارند.

دوم آن‌که محافظه کاران حاضر به هیچ انعطاف و مصالحه‌ای نیستند و به کمتر از حذف اصلاح طلبان راضی نمی‌باشند. حذف تمامی کاندیداهای اصلاح طلب در استان گلستان توسط شورای نگهبان و سپس حمایت مجمع تشخیص مصلحت نظام از این تصمیم، پیش‌درآمد آن چه می‌باشد که یا مجلس هفتم خواهد شد. این تصمیم نشانگر آن است که چهار سال و نیم جنبش اصلاح طلبانه در ایران و دعوت‌های مکرر از محافظه کاران به پذیرش خواست‌های مردم، تأثیری در رفتار و کردار آن‌ها باقی نگذاشته است و انحصارطلبی و استبداد و حذف دیگران همچنان راه کار اصلی آن‌ها برای حکومت کردن است. «معتدل‌ها» و «افراطی‌ها» و حتی بخشی از آن‌هایی که به آقای خاتمی در هنگام انتخاب کابینه «قول» داده بودند به برنامه‌های اصلاح طلبانه او وفادار باشند، دست‌های خود را به اتفاق هاشمی رفسنجانی بالا و پائین بردند.

بود. آن‌ها با اتخاذ این سیاست نیرویی را که می‌توانست پشتوانه تلاش آن‌ها برای مجبور کردن محافظه کاران به موارد مثبت قانون باشد، بسیار آسان پراکنده و مضحمل ساختند و تنها پشتوانه واقعی خود برای اجرای نیت خود را نیز از دست دادند. معنای این سیاست، همان‌گونه که امروز آشکار شده است، جمع کردن بساط جنبش‌های توده‌ای و سپردن ادامه امور اصلاحات به دست نخبگان و به بیان صریح‌تر محدود کردن آن به اصلاحات از بالا و در چارچوب محدودیت بوده و هست. دلایلی که اصلاح طلبان را به اتخاذ چنین سیاستی ترغیب نمود، فقط پرهیز از «خشونت» نبود.

با انتخابات مجلس شورای اسلامی، دیگر نهادی در حکومت باقی نماند که رای و نظر مردم در تعیین آن نقش داشته باشد، در چنین شرایطی ادامه جنبش‌های توده‌ای می‌توانست تنها به رادیکالیزه کردن فضای سیاسی کشور بیانجامد که اصلاح طلبان به هیچ وجه با آن موافق نبودند. به‌ویژه بعد از تجربه ۷۸ تیر ۷۸ آن‌ها به عینه دریافته که انتظارات جامعه و به ویژه جوانان بسیار بیشتر از آن است که جناح رفرمیست حکومت به آن تمایل دارد و به نمایندگی از ملت برای ملت تعیین کرده است. اتخاذ این سیاست، واکنش مصلحن حکومت به هراسی بود که از فراتر رفتن جنبش اصلاحات از مرزهای قانونیت و نظام سیاسی وجود داشت. آن‌ها در شرایطی که رقبای محافظه کارشان خود را برای یک ضدحمله تمام‌عیار آماده می‌کردند، با فرستادن توده مردم و از جمله دانشجویان به خانه‌های خود، خود را در برابر این ضدحمله خلع سلاح کردند. در پس سیاست آرامش فعال، یک تغییر استراتژی بدشگون و سرنوشت‌ساز وجود داشت. رهبری جنبش اصلاحات که تا آن زمان می‌کوشید از طریق فشار از پائین و چانه‌زنی در بالا اقدامات اصلاح طلبانه را عملی سازد، اساس سیاست خود را به «توافق» با جناح مقابل تغییر داد به این امید که با اتکا به مجلس و ریاست جمهوری بتواند در این سیاست توافق، امتیازهایی نیز بگیرد. اما ژنرال‌هایی که با مرخص کردن سربازان خود به نشانه حسن نیت، به‌مذاکره با رقیب رفته بودند، زود دریافته که در این مذاکرات دست‌خالی هستند و چیزی برای عرضه کردن ندارند. در این شرایط که اصلاح طلبان همه توان خود را صرف کرده بودند تا مانع از اعتراضات توده‌ای به دستگیری‌های گسترده روزنامه‌نگاران و کودتا علیه مطبوعات شوند و وعده می‌دادند که مجلس وظیفه موتور اصلاحات را بر عهده خواهد گرفت و به کمک آن خواست‌های مردم متحقق خواهد شد، فرمان خامنه‌ای در جلوگیری از اصلاح قانون مطبوعات، ضربه مهلک را بر آن‌ها فرود آورد. آن‌ها که هشیارتر بودند دریافته که مجلس شورای اسلامی در این نبرد، به هیچ وجه نمی‌تواند سنگری را که اصلاح طلبان به‌بهانه آرامش فعال خالی کرده‌اند، پر کنند و در غیاب جنبش توده‌ای سازمان‌یافته و حمایت‌گر، در محاصره نهادهای مختلف غیرانتخابی به مجلسی بی‌خاصیت تبدیل خواهد شد.

اصلاح طلبان به‌جای پذیرش این واقعیت و تغییر به‌موقع سیاست‌های خود، به سرگرم کردن خود و مردم ادامه دادند و با شعارهای بی‌محتوا زمان را بیشتر از دست دادند. تا مدت‌ها در برابر هر تعرض محافظه کاران به دستاوردهای دوره اول جنبش اصلاحات، به‌دشو حیرت‌انگیزی آسان تسلیم شدند و خود و دیگران را با این وعده راضی کردند که در پای صندوق‌های انتخابات ریاست جمهوری ۸۰ جواب همه این اقدامات داده خواهد شد. در آستانه انتخابات به قصد جلب آرای بیشتر، شعار عوام‌فریبانه و بی‌محتوا و نمایشی «رفراندوم» را نیز بر شعارهای خود افزودند. انتخابات آمد و رفت و تغییری در وضیت داده نشد. رئیس جمهور نه از ۲۲ میلیون رأی که به او داده شد تکان خورد و نه از ۱۴ میلیون رأی که به اعتراض به او داده شد. او با انتخاب کابینه محافظه کار و غیرتحول طلب سمت‌گیری استراتژیک خود را به سوی سازش و عقب‌نشینی قطعی بخشید.

بی‌انصافی است اگر گفته شود مجلس شورای اسلامی نیز به‌شبه رئیس‌جمهور عمل کرد. مجلس در مدت دو سال عمر خود تلاش‌هایی در جهت ادامه اصلاحات انجام داد و کارهای بسیاری نیز نکرد. در آن کارهایی که کرد در هر مورد پراهمیت، به سد شورای نگهبان و سپس

راهی که به سه‌شنبه ۶ آذر انجامید

بعد از شکست مجلس در اصلاح قانون انتخابات، ضرورت اصلاح خط‌مشی جنبش اصلاحات در ایران تأخیر ناپذیر است

«آرامش فعال» و بای‌بندی به یک قانون غیرمردم‌سالار، راه کارهایی است که باید با آن‌ها وداع کرد

ف. تابان

ایده‌هایی که باید با آن‌ها وداع کرد

اصلاح طلبان حکومتی بنیان حرکت خود را بر قانونیت قرار دادند. این حرکت از دو مرحله عبور کرد. نخست، زمانی که هنوز ظرفیت‌های قانونی برای پیشرفت اصلاحات در ایران وجود داشت، اصلاح طلبان توانستند با اتکا به این شعار، به موفقیت‌های قابل‌توجهی دست یابند که علاوه بر دستیابی به مقام ریاست جمهوری، پیروزی در انتخابات شوراها و مجلس شورای اسلامی از جمله آن‌ها محسوب می‌شود. اما با پایان انتخابات مجلس و پیروزی اصلاح طلبان در آن، یعنی زمانی که همگان انتظار داشتند دوران طلایی اصلاحات آغاز شود، این دوران به پایان خود رسید و تناقض عمیق نظام سیاسی حاکم آشکار شد. ددها نهاد قانونی غیرانتخابی که بی‌واهمه از رای و انتخاب مردم، قدرت و مشروعیت خود را از «نهادی آسمانی» می‌گرفتند، تعرض همه جانبه‌ای را به نهادهای اصلاح طلب آغاز کردند و روز به روز قدرت آن‌ها را تحلیل بردند.

اصلاح طلبان در برابر این یورش بی‌امان که با سرکوب‌ها و بگیروبیندها همراه بود، هیچ سلاحی نداشتند جز دعوت رقبای خویش به «قانون». تجربه نشان داد که:

اولاً: در کشوری که مفسرین رسمی برای تفسیر قانون دارد، درک و تفسیر اصلاح طلبان از قانون، که هیچ قدرتی نیز پشتوانه آن نیست، مبنای عمل قرار نخواهد گرفت و مفسرین قانون، قانون را نه مطابق دلخواه اصلاح طلبان بلکه مطابق میل خود تفسیر و به آن عمل خواهند کرد. نمی‌توان این ادعا را پذیرفت که تفسیر محافظه کاران از قانون اساسی جمهوری اسلامی و دیگر قوانین موضوعه، نسبت به تفسیر اصلاح طلبان از این قوانین، قرابت کمتری با خود قانون دارد. ادعاهای پی در پی اصلاح طلبان که شورای نگهبان و سایر نهادهای وابسته به محافظه کاران قانونی عمل نمی‌کنند، در هیچ «نهاد قانونی» اثبات نشده است.

از همان ابتدا بسیار کسان بودند که هشدار می‌دادند قانون اساسی و سایر قوانین جمهوری اسلامی ظرفیت هموار کردن راه یک تحول دموکراتیک در نظام سیاسی ایران را ندارند. به‌این دلیل ساده و روشن که در این قوانین ددها نهاد غیرانتخابی با اختیارات فوق‌العاده وسیعی وجود دارد که محافظه کاران می‌توانند از آن‌ها به طور گسترده‌ای علیه جنبش اصلاحات در ایران استفاده کنند. در همه قوانین متری دنیا با حرکت از این اصل که قدرت میل به فساد و خودکامگی دارد، در جهت تقسیم قدرت و تعیبه نظرات‌های موثر دموکراتیک بر آن کوشیده‌اند، در قوانین ایران برعکس اختیارات فوق‌العاده و نامحدود را در دست ولی ققیه و نهادهای تابعه او متمرکز کرده و به این امید نشسته‌اند که «مردان خدا» از این اختیارات سواستفاده نکنند. در عمل هیچ استثنائی روی نداد. آن‌ها که می‌توانستند، با استفاده از امکانات بسیار خود، قدرت و قانون هر دو را به سود خود مورد سواستفاده قرار دادند. متأسفانه پیش‌بینی‌های منتقدین به حقیقت پیوست و سلاح قانون به تدریج علیه خود اصلاح طلبان به کار گرفته شده و آن‌ها سرانجام چنان در «تور قانون» گرفتار آمدند که رهایی از آن اکنون سخت دشوار شده است. با این حال کمتر کسی می‌توانست پیش‌بینی کند در این قانون چنان ظرفیت‌هایی وجود داشته باشد که مجلس شورای اسلامی را به عنوان نهاد قانون‌گذار در کشور چنین دست و پا بسته اسیر اراده‌های دیگری سازد.

دوم، در میان قوانین متناقضی که وجود دارد، آن نیرویی که دست بالا را در حاکمیت دارد، قوانین را به نفع خود تفسیر و اجرا می‌کند و آن‌چه را که نپسندد و نخواهد به کناری گذاشته و به آن عمل نخواهد کرد. حتی در کشورهای دموکراتیکی که حکومت قانون سابقه و ریشه بسیار دارد، اگر نیروهایی وجود نداشته باشند که حاکمان را مجبور به اطاعت از قانون سازند، احتمال زیر پا نهادن قانون در ایجاد گسترده آن نیز منتفی نیست. در کشور استبدادزده ما، که قانون همواره وسیله‌ای برای اجرای امیال مستبدین بوده است، اصلاح طلبان ایران جز توصیه‌های اخلاقی به رقبای محافظه کار خود، چه داشتند که برای اجرای قانون عرضه کنند؟ آن‌ها خطای بزرگ خود در محدود کردن جنبش اصلاح طلبانه به یک قانون غیردموکراتیک را با خطای مهلک‌تری همراه ساختند و آن توسل به سیاست «آرامش فعال»

شامگاه سه‌شنبه ۶ آذر ماه ۱۳۸۰ را می‌توان از لحظات تاریخی حرکت اصلاح طلبانه ایران دانست. لحظات تاریخی همیشه شیرین و همراه با پیروزی نیستند و این شامگاه، نیز از دقایق تلخی است که جنبش اصلاحات و همه اصلاح طلبان و دموکرات‌های ایران نظاره‌گر آن بودند. با تصمیم مجمع تشخیص مصلحت نظام که به معنای پایان آخرین کشاکش مجلس شورای اسلامی به نمایندگی از جمهور مردم در برابر شورای نگهبان به نمایندگی از ساختار غیرانتخابی و ققاهتی حکومت بود؛ از هم‌اکنون می‌توان سرنوشت مجلس هفتم را در چشم‌انداز دید! اهمیت کشاکش اخیر که سرانجام با شکست مجلس و جمهوری در برابر شورای نگهبان و ققاهت رقم خورد، همان‌گونه که از سوی اکثر آگاهان سیاسی تأکید شده است، به انتخابات استان گلستان محدود نمی‌شود، بلکه سیاست حذفی روشن و آشکار محافظه کاران ایران در مجلس هفتم را به نمایش می‌گذارد. از همین رو باید این تصمیم مشترک شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام را شکستی استراتژیک برای جنبش اصلاح طلبانه در مختصات موجود خود به شمار آورد و این نتیجه‌گیری را همراه آن کرد که این شکست به‌مثابه تیر خلاصی بر یک نوع روش و منش اصلاح طلبی در ایران به‌شمار می‌آید. از این شکست استراتژیک باید نتایج استراتژیک گرفت و خود را با استدلال‌های معمول که در محافل سیاسی حکومت ایران رایج است، نظیر: انتظار نداشتیم، جناحی عمل شد، قانون را باید رعایت کنند و... سرگرم نکرد.

تلخی این شکست به‌ویژه در این است که اصلاح طلبان هیچ تاکتیکی برای مقابله با آن در اختیار نداشتند و جز وعده‌هایی کلی و مبهم در باره «همه‌پرسی» که به همان اندازه کلی و مبهم بودن خود، غیرجدي نیز هست، نتوانسته‌اند تاکتیک یا سیاستی برای مقابله با تعرضات مستقیم شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت به حقوق خود، مردم ایران و ساختارهای جمهوری نظام طراحی کنند.

نتیجه آخرین کشاکش مجلس با شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت، قبل از هر چیز محتوای واقعی نظام سیاسی در ایران را آشکارتر کرد و به‌این نشان داد سخنانی که در مورد مردم‌سالاری این حکومت می‌شود، تماماً پوچ است و استبداد و محافظه کاری در این نظام از چنان ابزارها و ساختارهایی برخوردار است که قادر است هر تلاش اصلاح طلبانه‌ای را در محدوده‌ای که اصلاح طلبان برای خود می‌بازار می‌شمرند، مهار کند و تحت‌کنترل درآورد. جناح اصلاح طلب حکومت ایران در چهار سال و نیم گذشته همه راه‌ها را آزمود که از طرق قانونی محافظه کاران و نهادهای غیرانتخابی وابسته به آن‌ها را تابع مصالح جنبش اصلاحات سازد، اما در این راه ناموفق ماند. در این مدت دراز حتی یکی از نهادهای متعدد غیرانتخابی به تسخیر اصلاح طلبان درنیامد و همه آن‌ها همچنان به عنوان پایگاه‌های محافظه کاران در مخالفت و مبارزه با خواست و اراده مردم باقی ماندند و در هر گام و در هر تلاش مجلس، آن را بی‌اثر تر و برتری نهادهای غیرانتخابی تابع ولایت را بر آن افزودن تر کردند.

جمع‌بندی که از این وضیت می‌توان کرد آن است که راه قانونی و به تعبیر صحیح‌تر تلاش برای اصلاحات در نظام سیاسی، بدون دست زدن به ساختار نظام سیاسی موجود سرانجامی نیافته است و نهادهای وابسته به جمهوری در پایان این تلاش بیش از آن‌که در ابتدا تصور می‌شد، مقهور قدرت غیرانتخابی شده‌اند. رهبران سیاسی اصلاح طلب در ایران در زمان کوتاهی که هنوز در اختیار دارند باید به جای طرح شعارها و وعده‌های بی‌محتوایی که به قصد سرگرم ساختن افکار عمومی مطرح می‌شوند، وضیت سیاسی و اجتماعی را که به این نقطه انجامیده است و همچنین اهداف، سیاست‌ها و عملکرد خود را مورد بازبینی قرار دهند. شکست فی‌نفسه‌گانه‌ی را متوجه کسی نمی‌سازد، اما نیاختن از شکست قابل‌بخشش نیست. مقاومت در برابر این واقعیت روشن که خط‌مشی که رهبران اصلاح طلب، جنبش اصلاحات در ایران را بر مبنای آن رهبری کرده‌اند، اکنون این جنبش را در آستانه شکست قطعی قرار داده است، بی‌فایده است و تنها زمان این شکست قطعی را نزدیک تر می‌کند.

درباره انسجام درونی دولت حقوقی و دمکراسی

بخش پابانی

برگردان: ا.ب.

یورگن هابرماس



امثالهم را تامین کند. برابری سازی صوری که بخشا اجرا شد، اما سپس نابرابری واقعی در برخورد با زنان رایجتر عریان کرد. در مقابل این بی عدالتی، سیاست اجتماعی دولتی مقدم بر همه در زمینه حقوق اجتماعی، حق کار و حقوق خانواده، با قواعد ویژه ای و انکش نشان داد، قواعدی که برای نمونه ناظر بر دوران بارداری و مادری یا فشارهای اجتماعی ناشی از طلاق هستند. اینک نه تنها مطالباتی که بی جواب ماندند، بلکه همچنین پیامدهای چندپهلوی برنامه های اجتماعی دولتی که با موفقیت به اجرا گذاشته شدند، - برای مثال، افزایش خطر کاری برای زنان به دلیل این اصلاحات، حضور چشمگیر زنان در گروه های شغلی کم درآمد، معضل «سعادت کودک»، و به طور کلی زنانه شدن پیشرونده فقر و غیره - آشکارا به موضوع نقد فمینیستی مبدل شده اند. از دیدگاه حقوقی یکی از دلایل این تبعیض حاصله انعکاسی تعمیم فوق العاده طبقه بندی موقعیت هایی است که تبعیض ایجاد می کنند و (طبقه بندی) گروه هایی است که مورد تبعیض واقع می شوند. در واقع، این طبقه بندی های «اشتباه» به دخالت های «صادی کننده» در نوع زندگی سوق می دهند که نیت رفع تبعیض را در تبعیض تازه، در نتیجه تضمین آزادی را در سلب آزادی دگرگون می کنند. در حوزه های حقوقی فمینیستی پاترنالیسم اجتماعی دولتی معنای واقعی به خود می گیرد، تا آن جایی که قوه مقننه و مجریه بر اساس الگوهای تاویل سنتی جهت گیری می کنند و باعث می شوند سرنوشت های هویت جنسی موجود تقویت شوند.

طبقه بندی نقش های جنسی و تفاوت های ناشی از آن بر لایه های اساسی خودفهمی فرهنگی یک جامعه اثر می نهند. تازه امروز است که فمینیسم رادیکال ما را از سرشت ریب این خودفهمی که نیاز به تجدید نظر دارد و اساسا محل مناقشه است آگاه ساخته است. فمینیسم رادیکال به حق بر این نکته پای می فشارد باید جبهاتی را که تحت آن ها تفاوت های میان تجارب و شرایط زندگی (برخی گروه های) زنان و مردان برای امکان استفاده یکسان از آزادی های عمل فردی از اهمیت برخوردار می شوند در گستره عمومی سیاسی - و البته در جدل عمومی بر سر تفسیر شایسته از نیازها و ملاحظات - توضیح داد. بدین سان می شود با استفاده از مبارزه برای نیل به تساوی حقوقی زنان با مردان تحول ضروری فراهم کرد. درک حق را به خوبی به نمایش گذارد. به جای این مناقشه که آیا خودفرمانی اشخاص حقوقی از طریق آزادی های شخصی برای رقابت اشخاص خصوصی بهتر تامین می شود یا از طریق دعوای بازدهی کارآزموده عینی برای موکلان دیوان سالاری دولت رفاه، درک رویه ای از حقوق می نشیند: درکی که بنابر آن فرایند دمکراتیک باید خودبنیادی خصوصی و عمومی را هم زمان تامین کند: حقوق شخصی که بایستی برای زنان این امکان را فراهم کند که به طور مستقل زندگی خود را شکل دهند اصلا نمی توانند به طور باید و شاید صورت بندی شوند، مگر آن که زنان از قبل خود در بحث های عمومی هر یک از نقطه نظرات مهم برای موارد بررسی یکسان و غیریکسان موارد استثنایی را بر زبان بیاورند و فرموده اقامه کنند. خودفرمانی خصوصی شهروندان با حقوق برابر می تواند تنها هنگام با فعال کردن خودمختاری آن ها در مقام اتباع کشور تامین شود.

این انسجام درونی میان دولت حق و دموکراسی را رقابت پارادایم های حقوقی که تا امروز حکم فرما هستند مدتها پوشانده بود. پارادایم حقوق لیبرال جامعه اقتصادی نهادینه شده توسط حقوق خصوصی - مقدم بر همه از طریق حقوق مالکیت و آزادی قرارداد - را مد نظر قرار می دهد که بمدد تاثیر خودبخودی ساز و کارهای بازار محول می شود. این «جامعه حق خصوصی» بر قیامت خودبنیادی سوژه های حقوقی بریده شده است. سوژه هایی که در نقش خود به عنوان شرکت کنندگان در بازار طرح های زندگی خود را کمابیش به گونه عقلانی دنبال می کنند. با این امر، این انتظار به هنجار مرتبط است که عدالت اجتماعی می تواند از طریق تضمین یک چنین جایگاه حقوقی منفی، بنابراین فقط از گذر محدود کردن عرصه های آزادی فردی برقرار شود. از دل نقد استوار این فرض الگوی دولت رفاه پدید آمده است. ایراد واضح است: اگر قرار است آزادی «توان داشتن و کسب کردن» عدالت اجتماعی را تضمین کنند، عدالت اجتماعی را تضمین کنند، باید برابری «استطاعت قانونی» وجود داشته باشد. با افزایش بی عدالتی مواضع قدرت اقتصادی، ارزش دارایی و موقعیت های اجتماعی ولی پیش شرط های واقعی استفاده مساوی از صلاحیت های حقوقی که به طور یکسان توزیع شده اند عملا بیشتر از بین رفته اند. اگر قرار است محتوای به هنجار برابری حقوقی سراپا به ضد خود تبدیل نشود، از یک جهت می باید محتوای هنجارهای حقوق خصوصی موجود را مشخص کرد، و از جهت دیگر حقوق اساسی اجتماعی را بپ کرد که دعوی توزیع عادلانه تر ثروت تولید شده اجتماعی و استحقاق برخورداری از حمایت کارساز در قبال خطرات تولید شده اجتماعی را مبرهن کنند.

همانک این «اترپالیزه شدن حق آشکارا نیز پیامدهای جانی غیر - درون زادی یک پاترنالیسم اجتماعی دولتی را بوجود آورده است. بدیهی است که کوشش برای نیل به برابری واقعی موقعیت های اجتماعی و مواضع قدرت اجازه ندارد به دخل و تصرف «صادی کننده» از این نوع سوق دهد که منفعت کنندگان محتمل در محدوده خود برای شکل دادن مستقل به زندگی شان نیز با محدودیت روبرو شوند. روند دیالکتیک آزادی حقوقی و آزادی واقعی نشان داده است که هر دو پارادایم حقوقی به یک اندازه از تصویر تولیدگرایی جامعه اقتصادی سرمایه داری صنعتی جانبداری می کنند. جامعه ای که بایستی طوری عمل کند که انتظار عدالت اجتماعی بتواند از طریق پیگیری برداشت های مستقل از زندگی خیر که توسط حقوق شخصی تضمین شده است برآورده شود. هر دو طرف تنها درباره این سوال با یکدیگر در جدلند. آیا خودفرمانی حقوق شخصی می تواند مستقیما توسط حق آزادی تامین و تضمین شود یا آیا پیدایش خودبنیادی شخصی باید از طریق ضمانت حقوق اجتماعی تامین شود. در هر دو مورد لیکن ارتباط درونی میان خودبنیادی شخصی و عمومی از نظر دور می ماند.

۵ - نمونه سیاست های برابری فمینیستی در خاتمه میایم پس استفاده از نمونه سیاست های برابری فمینیستی نشان دهم که سیاست حقوقی عاجزانه در میان هر دو پارادایم اصلی در آونگ است، تا زمانی که چشم به تضمین خودبنیادی خصوصی خیره بماند و انسجام درونی حقوق شخصی اشخاص خصوصی با خودبنیادی عمومی اتباع کشور شرکت کننده در قانونگزاری زایل گردد. سرانجام حتی سوژه های حقوقی خصوصی هم نمی توانند از لذت آزادی های شخصی یکسان بهره مند شوند، چنانچه خود نتوانند با اعمال مشترک (اصل) خودبنیادی اتباع کشور بر منافع و معیارهای بر حق آگاه شوند و با یکدیگر از جهات سهمی به وحدت برسند که تحت آن ها بایست امور یکسان یکسان و امور غیریکسان غیریکسان بررسی شوند. هدف سیاست لیبرالی نخست آن بود رسیدن به موقعیت (اجتماعی) را از هویت جنسی تفکیک کند و برای زنان برابری صورت فرصت ها در رقابت بر سر محل کار، منزلت اجتماعی، مدارج تحصیلی، قدرت سیاسی و

نماینده الی الزاما مبتنی بر مراحل دموکراتیک نیست. «نماینده» های هرچه بیشتری هستند که ماموریت خود را همیشه انجام نمی دهند. دموکراتیزاسیون نهادهای بین المللی یک عنصر بنیادی در تغییر آنهاست و مجموعه سوالاتی را مطرح می سازد: (#) دموکراتیزاسیون نه به معنای «تقسیم» سطره ها با چند کشور حاشیه ای، همانند «ژ ۲۰» بلکه به معنای پایان بخشیدن به مناسبات سلطه گرانه است. مشخصا باید به کشورهای در حال رشد امکان بهره بری کامل از حضورشان در نهادهای بین المللی را داد. وزنه کشورهای در حال رشد در این نهادهای ضعیف است. مذاکرات «سازمان جهانی تجارت» و بی نهایت مشکل بودن شرکت این کشورها در تدارک و جریان مذاکرات، جلب توجه می کند.

(#) دموکراتیزاسیون نهادهای بین المللی نمی تواند به شرکت خلق ها، مزدبگیران، نیروهای اجتماعی و «جامعه مدنی» در اجرای استراتژی این نهادهای که به گونه ای بوروکراتیک و پیشداورانه تنظیم شده اند، کاهش یابد. در این رابطه، نمونه «بانک جهانی» می تواند مطرح گردد. این بانک سازمان های غیردولتی را در اجرای برنامه های مشارکت می دهد. تجربه نشان می دهد که این برنامه ها همیشه به سود خلق ها که به ظاهر در اجرای این برنامه ها شرکت داده شده اند، نیستند.

(#) دموکراتیزاسیون نهادهای بین المللی مترادف با «خصوصی سازی» آنها نیست. ابتکارات اخیر سازمان ملل متحد برای گشایش این سازمان به روی فعالان غیرحکومتی، سندیکاهای سازمان های غیردولتی و موسسات خصوصی، دارای وجوه متناقضی است. این ابتکارات، فقط پاسخ به بخشی از مطالبات، مبنی بر به حساب آوردن نظرات مجموعه این فعالان، است. اما از جانب دیگر این خطر را ایجاد می کند که این سازمان به مشارکت های مالی وابسته گردد، چیزی که با محتوا و اهداف این سازمان به هیچ وجه همخوانی ندارد. (#) لازمه دموکراتیزاسیون، در نظر گرفتن تفاوت های ساختارهای اجتماعی و سیاسی، فرهنگی و خلاصه اختلاف سطوح رشد است. در سیاست های لیبرالی، این تفاوت ها در نظر گرفته نمی شوند. وحدت از طریق بازار، در تضاد با دموکراسی است. سیاست های موسسات بین المللی می باید تنوع انتخاب های رشد اقتصادی و اجتماعی خلق ها را محترم بشمارد.

۳ نقش آفرینان

عرصه های ممکن برای اقدام

جهانی شدن بهانه ای شده است برای به حداقل رساندن و حتی نفی امکان هنجاربخشی روابط بین المللی. در عمل، مهم ترین برادرهای این جهانی شدن، یعنی شرکت های چندملیتی، به تکیه زدن بر پایهای ملی و بهره بری از حمایت دولتها ادامه می دهند. یعنی ابزارهای عمل در سطح ملی وجود دارد. ایجاد دامنه های منطقه ای، میدان عمل را گسترش می دهد. این، به یک سو میزان برای سیاست اقتصادی و جنبش های اجتماعی، دلالت دارد. برقراری بازار واحد، مسئله حقوق اجتماعی در ابعاد مختلف آن را مطرح کرده است. وارد شدن «یورو»، رسیدگی به مسائل اجتماعی در عرصه اروپا را هر چه اضطرابی تر ساخته است. باوجود این، برای جنبش سندیکایی دانستن این مسئله که «چطور می توان یورو را به اهرمی برای رشد، ایجاد اشتغال و اعتلای حقوق اجتماعی بنیادین تبدیل کرد» دارای اهمیت فوق العاده ای است. این امر نمی تواند فقط به عهده بانک مرکزی اروپا گذارده شود.

«مواضعنامه چند جانبه درباره سرمایه گذاری» و «سیاتل» نشان دادند که میدان عمل نیز در سطح جهانی وسعت می یابد.

ادامه در صفحه ۴

جهان، سراسر اشتغال

اصلاح موسسات مالی بین المللی

ناصر کیلانی

برگردان: مدان

از انتشارات ث. ژ. ت.

بخش سوم

شرایط صلح و امنیت و اشتغال کامل و همبسته در سراسر جهان، مشارکت در مکانیسم های تضمین کننده رعایت و پیشرفت حقوق بنیادین کار، حقوق بشر و محیط زیست باشد. یعنی می باید به نیازهای تمامی خلق ها صرف نظر از میزان رشدشان، توجه داشت. امروزه هیچ محل گشوده ای برای بحث با خلق ها در مورد مشکلات عمده آنها وجود ندارد. کنفرانس های بین المللی به موضوع گیری های اصولی اما بدون اقدامات واقعی و پیگیری لازمه می پردازد و این در حالیکه تقاضای به کار بستن تصمیمات، همان طور که اجلاس سران «کنهاگ + ۵» گواه آن است، هر چه بیشتر فشار وارد می آورد.

موسسات بین المللی می باید الزاما موافقتنامه ها و قطعنامه های بین المللی به ویژه در رابطه با حقوق بنیادی کار، حقوق بشر و محیط زیست را رعایت کنند. چنین اجباری، منطق عملکرد موسساتی نظیر «صندوق بین المللی پول»، «بانک جهانی» و «سازمان جهانی تجارت» را کاملا دگرگون خواهد کرد چرا که در این صورت، انتخاب های توصیه شده توسط این موسسات و نگرش مشروط آنها عمقا تغییر خواهد کرد. چنین اجباری امکان خروج از آلترناتیو «یا باید این موسسات را بست یا آنها را با همین منطق شان تقویت نمود» را می دهد و می تواند به بحث درباره تحول این موسسات بعد تازه ای دهد. چرا که به هر ترتیب دنیای ما به مراجع جهانی نیاز دارد که به اقدامات اجتماعی و سیاسی امکان عرض اندام در سیاست های اقتصادی و مالی را بدهند.

با نفوذترین موسسات اقتصادی بین المللی مانند «سازمان جهانی تجارت»، «صندوق بین المللی پول»، «بانک جهانی» براساس اصول لیبرالیسم اقتصادی و قواعد رقابت آزاد عمل می کنند. برای مثال مکانیسم «سازمان جهانی تجارت» عملا در جهت مجازات کشورهای اقدام می کند که انتخابات یا استراتژی های اتخاذ شده توسط آنها با توصیه های این موسسات متفاوت است. سیاست های این موسسات به ویژه در بعد اجتماعی، به نیازهای خلق ها پاسخ نمی دهد. این سیاست ها یک نوع مشابه سازی اقتصادها و جوامع را، علی رغم اختلاف سطوح رشد اقتصادی و اجتماعی و تنوع فرهنگی، تحمیل می کند.

مسئله بنیادی برای میلیاردها انسان عبارت از گسستن از منطق مافوق لیبرالی حاکم بر این موسسات است. نفوذ چنین منطقی در سایر مراجع همچون سازمان ملل متحد نیز مسئله عده ای در مناسبات غالب در پهنه جهانی است. چهره پیروزمند به خود گرفتن توسط ایدئولوژی لیبرال به ویژه پس از فروپاشی کشورهای سوسیالیستی، نقش موسساتی همچون «کنفرانس ملل متحد برای تجارت و رشد» را بی رنگ ساخته بدون اینکه توانسته باشد آنها را نابود سازد. اما «کنفرانس ملل متحد برای تجارت و رشد» دوباره بر صحنه جهانی ظاهر می شود و «برنامه ملل متحد برای رشد» نیز قدرت می گیرد. این ثابت می کند که هیچ چیزی هنوز قطعی نشده و می توانیم لیبرالیسم را به عقب برانیم.

پس چنین معیارهایی، اغلب موسسات بین المللی را می توان در سه راستا مورد انتقاد قرار داد:

(#) آنها کمابیش دچار بوروکراسی هستند. هزینه آنها بالاست و در اغلب موارد با هم به رقابت می پردازند. بنابر این بهتر است که تعداد آنها بیشتر نشود.

(#) اغلب این موسسات زیر سیطره قدرت های بزرگ و به ویژه ایالات متحده هستند و این در حالی است که این قدرت ها می خواهند از مشارکت مالی خود بکاهند. این موسسات تقریبا تحت تاثیر گروه های فشار محافل اقتصادی نیز هستند. برخی از این موسسات آزمایشگاه های ایدئولوژیک واقعی بر علیه مزدبگیران و خلق ها هستند.

(#) خلق ها در این موسسات توسط دولت ها و کارمندان نمایندگی می شوند. اما این

عدم کفایت پیشنهادات و تصمیمات رسمی

«بحران آسیا» و تهدیدات آن برای مجموعه اقتصاد جهانی به تعمق های رسمی حول «پیشگیری» بحران های مالی، سرعت بخشیده است. مباحثات به ویژه درباره تقویت مکانیسم های مراقبتی معطوف شده است. دو مرجع جدید بوجود آمده است: «مجمع ثبات مالی بین المللی» که مسئولیت ارتقاء مبادلات اطلاعاتی و همکاری فزاینده در عرصه مراقبت بازارهای مالی را دارد و گروه «ژ ۲۰» که علاوه بر ۷ شامل استرالیا و عربستان سعودی و ده کشور اصطلاحا حاشیه ای می باشد. از سوی دیگر «هیئت موقت» صندوق بین المللی پول جای خود را به «هیئت پولی و مالی جهانی» داده است. این هیئت یک ویژگی دائمی دارد و ماموریت آن به مسائل مالی گسترش یافته است.

این تصمیمات، بیشتر «مکانیسم های اضطراری» هستند که بدنبال تسهیل جهانی شدن مالی در چارچوب مناسبات غالب موجود و منافع قدرت گرفته شده اند. آنها نه علل بنیادی بحران ها و نه منطق عملکرد موسسات موجود را بررسی نمی کنند.

علی رغم مخالفت شدید «صندوق بین المللی پول» و دیگر موسسات مالی بین المللی، مباحثات در مورد کنترل سرمایه ها و مکانیسم های تبدیل پول آغاز شده است. فریادهای مالیات بستن بر معاملات مالی سوداگران، در سراسر جهان رو به افزایش است.

تو در تویی ابعاد فوری و ساختاری نمی توان در حد «مکانیسم اضطراری» باقی ماند. تو در تویی ابعاد فوری و ساختاری، پاسخ به پنج سری مسئله را ایجاب می کند: (#) اقتصاد جهانی محتاج به «هدایت شدن» است. موسسات مالی از دل دولتها بر آمده اند. بر اثر هنجارزدانی ها، خصوصی سازی ها و لیبرالیزاسیون به نفع شرکت های چندملیتی و بازارها، این دولتها شاهد کاهش قدرتشان می باشند. شرکت های فرامصلتی تابع قوانین بین المللی نیستند. هیچ جایی برای بحث آزاد وجود ندارد. نقش آفرینان غیردولتی ضعیف بوده و موقعیت آنها به عنوان عامل های تمام عیار به رسمیت شناخته نشده است.

(#) بررسی «دارائی های عمومی بین المللی» یک نگرش درازمدت را می طلبد. به طور مشخص، می باید تامین اعتبارات درازمدت بین المللی را سازمان داد: اعتبارات، کمک به رشد و البته الفای بدهی های جهان سوم.

(#) کاهش نابرابری های جهانی فقط از طریق رشد مبادلات و جهانی شدن مالی تامین نخواهد شد. باید به بازارهای مالی حمله کرد. طبیعت محافظه کاری تغییر کرده است. کشورهای پیشرفته و در راس آنها ایالات متحده، سرچشمه های قدرتش را حفظ می کنند. باید به کشورهای در حال رشد امکان پیشرفت در جهانی هرچه بیشتر به هم وابسته را داد.

(#) عدم ثبات نرخ های مبادلات پولی، تصمیمات سرمایه گذاری و از این طریق رشد و اشتغال را دچار آشفتگی می کند. با برقراری قواعدی برای تثبیت نرخ مبادلات پولی، تقویت هنجار نظام بانکی و کنترل جابه جایی سرمایه ها باید بازسازی یک سیستم پولی بین المللی را آغاز کرد.

(#) بی ثباتی بهای مواد اولیه، سرمنشا مشکلات برای کشورهای صادرکننده و کشورهای واردکننده می باشد. با درس گرفتن از تجارب گذشته می باید روی مکانیسم های جدید ثبات کار کرد.

برای تدقیق یک اقدام سندیکائی در بحث درباره تغییر موسسات بین المللی با دورنمای رشد مشترک، باید به مجموعه این مسائل پرداخت.

۲ دموکراتیزاسیون

و تحول موسسات بین المللی

هدف اساسی موسسات بین المللی باید ایجاد

انتخابات گلستان و بن بست اصلاح طلبان

ادامه از صفحه ۸

برگشت به سیاست پیش از ۱۱ سپتامبر تلاش کرد که خود را نیز گران بفروشد. شکست سریع طالبان، علی‌رغم پیش‌بینی‌های ایران که تصور می‌کرد آمریکا وارد باطلاق جدیدی چون ویتنام خواهد شد، آمریکا را نسبت به کشیدن نیش بعضی از کشورهایی که در فهرست تروریستی خود دارد، مثل عراق، سوریه، سودان، یمن، لیبی و ایران مصمم‌تر کرد. در این میان لیبی، سوریه و تا حدودی سودان و یمن تلاش کرده‌اند تا نشان دهند در مقابله با تروریسم با غرب همکاری خواهند کرد. عراق یک‌سره در مقابل آمریکا ایستاده است و ایران نقش دوگانه‌ای بازی کرده‌است. در حالی که آمریکا تلاش کرده است مناسبات خود را با ایران عادی کند، ایران اما بدلیل اختلافات و بحران درونی هنوز سیاست حفظ دشمنی با آمریکا را لازمی اقتدار خود می‌داند. تا زمانی که این سیاست بر ایران حکم می‌راند، بازی موش و گربه با آمریکا ادامه خواهد یافت. ایران همین سیاست را در مورد ماجرای گروگان‌گیری و جنگ ایران و عراق بکار برد و تا آنجا که این وقایع کشش سیاسی برای حاکمیت داشت، آنها را ادامه داد. اگر چه در نهایت در هر دو واقعه ایران و ایرانیان خسارت‌های هنگفتی متحمل شده‌اند. کافی است درآمد ارزی سه میلیارد دلاری ایران (منهای نفت) را با درآمد ارزی نزدیک به سی صد میلیارد دلاری کره‌ی جنوبی، کشوری که عادی‌سازی رابطه با آمریکا نیز تا آن‌جا که حفظ وضعیت کنونی برای حاکمان اصلی ایران سودآور باشد، آن را ادامه می‌دهند. آن‌چه برای این حاکمان مهم است، استفاده‌های سیاسی و چنانچه از رابطه یا قطع رابطه با آمریکاست و نه منافع ملی ایران.

ایران اگر نتواند بحران سیاسی درونی خود را حل کند و منافع ملی را مبنای سیاست خارجی قرار ندهد، اشتیاقی به عادی‌سازی رابطه با آمریکا پیش نخواهد آمد. اما اشتباه محاسبات حاکمان ایران در این زمینه می‌تواند پی‌آمدهای بسیار سنگین و تعیین‌کننده‌ای برای هدایت‌گران این نوع سیاست‌ها داشته باشد.

۲۸ نوامبر ۲۰۰۱

سیاست خارجی و امنیتی روسیه

ادامه از صفحه ۱۲

یوگسلاوی در آینده به ناتو خواهد پیوست. در مورد آذربایجان ۴/۴۲٪ معتقدند که به روسیه نزدیک خواهد شد و ۹/۴۲٪ احتمال عضویت در ناتو را می‌دهند. بین ۶۳ تا ۹۲٪ معتقدند که کشورهای اوکراین، کازاخستان، ارمنستان و روسیه سفید به روسیه نزدیک خواهند شد.

■ به همین دلیل این سوال پیش می‌آید که عکس‌العمل روسیه در قبال این پروسه چگونه خواهد بود؟

۵۱٪ معتقدند که روسیه نباید سیاست مقابله جویی اتخاذ نماید و ۳۶٪ بر این اعتقادند که روسیه باید در مقابل سیاست گسترش ناتو بسوی شرق به مقابله برخیزد.

اکثریت متخصصین معتقدند که مت‌ت‌ا دارای ثبات نیست و قدرت انتگراسیون خود را از دست داده، اعضای آن علائق دیگری دارند و بسوی شکنندگی پیش می‌رود.

این مقاله کوتاه شده است

پشت‌پرده است. در این شرایط تنها یک راه برای اصلاح طلبان می‌ماند تا از این بن‌بست رهایی یابند. این راه، پی‌گیری خواست مردم و وعده‌های داده‌شده پیش از انتخابات دوری ششم است. هر چند اصلاح‌طلبان قادر نباشند که اهداف خود را عملی کنند، تلاش صمیمانه‌ی آنها برای مقابله با زورگویی، از دید مردم مستوجب پاداش، یعنی ادامه حمایت از آنهاست. بنابراین تنها شانس اصلاح‌طلبان شکستن سد بن‌بست و نشان‌دادن اراده قاطع برای رفتن است. چه رفتن به ثمر برسد و چه نرسد، اصلاح‌طلبان بخاطر تلاش‌شان مورد حمایت مردم قرار خواهند گرفت. در صورت تصمیم به انجام رفتن، روش قاطعانه، تکیه بر قانون اساسی و جلب حمایت مردم و درگیر کردن آنها، تبلیغ وسیع و همه‌گیر و همه‌جانبه نسبت به خواست‌های مشروع و به حق مردم، ضرورت موفقیت است. با دست‌کش‌های سفید خش‌وخاشاک را نمی‌توان زدود. اصلاح‌طلبان از جمله آقای خاتمی باید تکلیف خود را با مردم یک‌سره کنند. یا سیاست را رها کنند و به خانه‌های خود بروند و یا به وعده‌های قانونی خود عمل کنند و وفاداری خود را نسبت به مردم ثابت نمایند.

اصلاح‌طلبان و انتخابات گلستان

بن‌بست اصلاح‌طلبان در زمینه چگونگی پیشبرد انتخابات هفت نماینده‌ی استان گلستان بیش از پیش آشکار شد. آنها از شیوه‌ی عمل شورای نگهبان و متحدها آن چون مجمع تشخیص مصلحت نظام دریافتند که آن‌چه بر سر گلستان خواهد آمد، نمونه‌ای است از آن‌چه در کل ایران در انتخابات دوری هفتم روی خواهد داد. بنا براین زنگ خطر در خانه‌ی خود آنها را نیز زده است. یعنی شایعه رد صلاحیت ۲۱۰ نماینده‌ی مجلس کنونی توسط شورای نگهبان در انتخابات بعدی عملی خواهد شد. قصد جناح محافظه‌کار، برگشت به دوری ماقبل انتخابات سال ۷۶ است. بنابراین بر سر آن است که در یک فرایند تمام محصولات سیاسی این دوره از جمله نمایندگان جدی اصلاح‌طلب را حذف کند. اگرچه پیدایش عواملی چون آگاهی مردم، و شرایط جمعیت‌شناختی ایران (یعنی ۷۰ درصد جمعیت زیر ۳۵ سال) و تحولات جهانی و منطقه‌ای با خواست‌های جناح محافظه‌کار خوانایی ندارد. اگر این تحلیل درست باشد، اصلاح‌طلبان راهی جز تحریم جدی انتخابات گلستان و بدنبال آن پی‌گیری رفتن با خواست مشخص حذف قانون نظارت استصوابی ندارند.

تحولات منطقه

برنامه‌های غرب و در راس آن آمریکا را پس از حل بحران افغانستان در منطقه از جمله ایران نباید نادیده گرفت. آمریکا قصد کرده است که ضمن پیشبرد اصلاحاتی در زمینه سیاست یک‌جانبه خود در منطقه، ظرفیت تخریب حکومت‌ها علیه غرب، بخصوص آمریکا را به‌دکلی از میان بردارد. اشتیاق جمهوری اسلامی درباری نقش خود در بحران افغانستان می‌تواند پی‌آمدهای ناگواری برای ایران داشته باشد. ایران در محاسبات قدرت‌های منطقه و نقش خود دچار خطای فاحشی شد. پس از واقعه‌ی ۱۱ سپتامبر، ایران با نگرانی از واکنش نظامی آمریکا، بلافاصله از سیاست متداول خود نسبت به آمریکا عقب‌نشینی کرد، ولی یک هفته بعد، با ارزیابی ناتوانی آمریکا در یک‌کاسه کردن دشمنان و مخالفان خود در یک مرحله، ایران ضمن

است: ارجاع کار اضافی به کارگرانی که کارشانه یا کارهای خطرناک و سخت و زیان‌آور انجام می‌دهند ممنوع است. باتوجه به اینکه همین قانون کار موجود بخش وسیعی از زنان کارگر را که در کارگاه‌های کوچک کمتر از ۵ نفر کار می‌کنند و یا کارگران زن خانگی و یا کارگرانی که در بخش‌های کشاورزی کار می‌کنند تحت پوشش خود قرار نمی‌دهد، باعث شده است که بخش عظیمی از زنان کارگر و زحمتکش ما با مشکل و دشواری عظیمی در عرصه‌ی کاری و بهداشتی و عدم سلامتی روحی و روانی و جسمی روبرو شوند و دست کارفرمایان برای هر سوءاستفاده‌ای در این مورد باز باشد. موضوع شب‌کاری و نوبت‌کاری نامنظم چه برای مردان و چه برای زنان کارگر یکی از موضوعات بسیار مهم بهداشت و ایمنی است. اکثر حوادث بزرگ کارگری در جهان در شب اتفاق افتاده است. از طرفی به راستی شب‌کاری برای زنان کارگر بیشترین ضرر و زیان را به همراه دارد.



زنان کارگر به خاطر موقعیت اجتماعی‌شان، هم‌چون نقش مادری، جنسیت و ساختار بیولوژیکی بیشترین رنج را از انجام شب‌کاری و نوبت‌کاری نامنظم می‌برند. از این رو در مصوبه‌های سازمان جهانی کار و در مقررات ایمنی و بهداشتی سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی، آئین‌نامه‌ها و مصوبه‌های ویژه‌ای برای زنان کارگر که در شب کار می‌کنند اختصاص داده‌اند. به همین خاطر می‌بایست در قوانین کار و قوانین تأمین اجتماعی بخش ویژه‌ای به مسئله شب‌کاری و زنان کارگر اختصاص داده شود و در این مورد حقوق کارگران زن به رسمیت شناخته شود. اما این یک وجه قضیه است. وجه دیگر آن است که دولت و صاحبان کار خود را ملزم به اجرای این قوانین بدانند، بدون مشارکت مدیریت منابع انسانی در سطوح دولتی و در سطح کارخانه‌ها و کارگاه‌ها و پای‌بندی آنان به اجراء دقیق قوانین کارگری، بهبود شرایط کار هم‌چنان به صورت مسئله‌ی لاینحل باقی خواهد ماند. کارفرمایان و صاحبان صنایع و مدیریت منابع انسانی باید متوجه این امر باشند که انسان‌ها و کارگران مانند ماشین نیستند که هر موقع بخواهیم با فشار دادن یک دکمه آنان را خاموش و یا روشن نماییم. بدن و طبیعت انسان به‌طوری شکل گرفته و تنظیم شده است که روزها کار کند و شب‌ها استراحت! تحمیل شب‌کاری به کارگران، یا ایجاد شرایطی که کارگران را به خاطر کسب دستمزدها بالاتر مجبور نماید که شب‌کاری کنند - تا از عهده‌ی مخارج گزاف زندگی برآیند - پدیده‌ای ناسالم و غیرانسانی است. شب‌کاری و نوبت‌کاری‌های نامنظم زندگی اجتماعی کارگران و انسان‌ها، وضع خانوادگی و رابط‌های زناشویی افراد و در مجموع وضع جامعه‌ی کارگری را به لحاظ سلامت روحی و جسمی به مخاطره می‌اندازد. برای تغییر وضع موجود در جامعه‌ی کارگری کشورمان و بهبود شرایط کار، راه‌های عملی و تجربیات مثبت و فراوانی وجود دارد. برای به کارگیری این تجربیات مثبت برای پاسداری و اجرای دقیق قوانین کارگری و به خصوص اجرای قوانین حقوق بشر که همانا حقوق کارگر است، نیاز به حضور و مشارکت فعال و آگاهانه کارگران از طریق تشکلهای مستقل کارگری است. بدون متحقق شدن این خواسته‌ی ابتدایی کارگری، بهبود شرایط کار، خصوصاً برای زنان کارگر که نیازمندی‌های ویژه‌ای دارند، هم‌چنان به صورت موضوعی غیرقابل حل باقی خواهد ماند.

پانویس‌ها:

۱. «خطرات شب‌کاری و اضافه کاری در کمپانی‌ها و شرکت‌ها» برگرفته از مجله‌ی کارگران آسیا، ژانویه ۱۹۹۸.
۲. «کارگران زن خانگی» مریم محسنی، نگاه زنان، نشر توس، ۱۳۷۷، تهران.
۳. حقوق زنان باردار و آئین‌نامه‌های مربوط به آن، انتشارات سازمان جهانی کار.

زنان کارگر و شب‌کاری

ادامه از صفحه ۵

کارگری مورد هجوم قرار می‌گیرد. برای نمونه: سابق بر این داشتن شغل ثابت همراه با ساعات کاری منظم و حقوق و بیمه و مزایای کارگری در بسیاری از کشورها خصوصاً در کشورهای پیشرفته صنعتی، برای کارگرانی که برخوردار از این حقوق بودند، نوعی افتخار برای آنان محسوب می‌شد. با معرفی طرح‌هایی از قبیل «طرح تعدیل ساختاری» که باعث بی‌ثباتی شغلی در میان کارگران شده است و با معرفی قراردادهای گوناگون تجاری و سیاست‌هایی که «نیاز بازار» را مقدم بر نیاز انسان‌ها می‌داند، داشتن ساعات کاری منظم و شغل ثابت همراه با بیمه و مزایا، تبدیل به امری مربوط به گذشته شده است. صاحبان قدرت و صاحبان کار که از پشتیبانی‌های گوناگون مالی و دولتی برخوردار هستند با این توجیه که شغل ثابت و ساعات منظم کاری هزینه‌ی تولید و مخارج را بالا می‌برد، بی‌توجه به انسان و نیازهای ابتدایی او، به تولید شغل‌های نیمه‌وقت، بدون مزایا، کم‌درآمد و شغل‌های غیر ثابت و ساعات کاری نامنظم پرداخته‌اند. تصویری که در این مورد می‌توان رسم کرد این است که میلیون‌ها کارگر در جهان به خاطر ترس از بیکاری و گرسنگی، تبدیل به سربازانی بی‌اراده شده‌اند که می‌بایست در هر ساعت شبانه‌روز، آماده به کار و خدمت باشند. از این روست که نوبت‌کاری و شب‌کاری در حوزه‌های گوناگون شغلی، مانند صنعت یا بخش خدمات و حوزه‌ی کشاورزی و مواد غذایی، روندی رو به رشد را نشان می‌دهد؛ که از این رهگذر زنان کارگر به خاطر نقش اجتماعی که جامعه به آنان تحمیل کرده و به دلیل جنسیت و نقش مادری که به عهده آنان گذاشته شده است، بیشترین بهار را به خاطر انجام شب‌کاری و نوبت‌کاری و اضافه کاری پرداخت می‌کنند.

بنابه گزارش بنیاد خواب، در آمریکا از هر ۵ نفر ۱ نفر به انجام شب‌کاری و نوبت‌کاری مشغولند. بنابه تحقیقات انجام شده از طرف این بنیاد زنان کارگر که به انجام نوبت‌کاری و شب‌کاری مشغولند از بی‌خوابی‌های مفرط و کم‌خوابی در رنج هستند به علاوه شب‌کاری عادات ماهانه زنان را نامنظم و دچار اختلال کرده است. آنان با مشکل حاملگی روبرو هستند و در صورت حاملگی سقط جنین در میان آنها بالا است و یا دچار زایمان زودرس هستند. به همین ترتیب زنانی که در شب کار می‌کنند دچار ترشحات نامنظم هورمونی و اشکالات جانبی آن هستند. براساس تحقیقات این بنیاد، مردان و زنان کارگر که به انجام شب‌کاری و نوبت‌کاری مشغولند، در مجموع دچار بی‌حوصلگی، اضطراب، افسردگی، عصبانیت و خشونت هستند و درجه‌ی بیماری‌های قلبی و گوارشی در میان آنان به مراتب بالاتر است.

در گزارش بهداشتی خبرگزاری رویتر (۲۸ دسامبر ۲۰۰۰) آمده است: «بنابه تحقیقات یک مرکز پزشکی در کپنهاگ، به سرپرستی دکتر هانس، زنانی که در شب کار می‌کنند مانند مهندسان هواپیما و پرستاران و... بیشتر از زنان دیگر در معرض خطر ابتلا به بیماری سرطان پستان هستند.»

زنان کارگر یک کارخانه‌ی کشش‌سازی در ویتنام، که با سرمایه‌های خارجی اداره و کنترل می‌شود، تجربیات شب‌کاری و اضافه کاری در این کارخانه کشش‌سازی را از طریق گفتگو با مجله‌ی ویتنامی «کارگر» چنین بیان می‌کند: «واقعی این است وقتی که کارخانه و مسائلی با دستور مدام ۲۴ ساعت شبانه‌روز کار می‌کنند، صاحبان کارخانه سود بیشتری به جیب می‌زنند. گرچه ما کارگران خواهان کار هستیم و مجبوریم که شب‌ها کار کنیم ولی مدیران و صاحبان کارخانه به سلامتی و بهداشت کارگران شب‌کار بی‌توجه هستند، آنها حتی ما را مجبور می‌سازند که شب‌ها اضافه کاری کنیم. اوقات استراحت ما در موقع شب‌کاری بسیار اندک است. به همین خاطر انجام شب‌کاری تحت چنین شرایطی سلامتی ما را به مخاطره انداخته است. بسیاری از زنان در موقع شب‌کاری از فرط خستگی و کم‌خوابی بی‌هوش می‌شوند. تعداد زیادی از ما، مادر هستیم. هنگامی که بعد از اتمام کار شبانه، نیمه خواب به خانه‌هایمان می‌رویم، باید کار خانه‌داری و بچه‌داری و نظافت را انجام بدهیم. به همین خاطر همیشه خسته هستیم و همیشه از یک خواب راحت و کامل و آرام محروم هستیم.»

در کشور ما گرچه در حال حاضر شرایط کارگران و زنان کارگر از موقعیت منحصر به فردی برخوردار است، لیکن تجربه‌ی زنان

سازمان جهانی کار ILO

شب‌کاری زنان کارگر

سازمان جهانی کار، در مورد شب‌کاری زنان کارگر، مصوبه‌ها و آئین‌نامه‌ها و توصیه‌های خاصی دارد. از جمله در ارتباط با شب‌کاری در مصوبه‌ی شماره‌ی ۹۵ سال ۱۹۵۲، موارد زیر برای شب‌کاری و اضافه کاری زنان توصیه شده است.

از جمله در این مصوبه آمده است: «شب‌کاری و اضافه کاری برای زنان باردار و زنانی که مسئولیت شیر دادن به نوزاد خود را به عهده دارند ممنوع است». اما این مصوبه در سال ۱۹۹۰ در کنوانسیون شماره‌ی ۱۷۱ تجدیدنظر شده است، که شب‌کاری برای زنان باردار و زنانی که شیر می‌دهند را ممنوع نکرده است. لیکن در بند ۷ این کنوانسیون آمده است، (صاحبان کار و دولت) می‌بایست سیاستی اتخاذ نمایند که زنان باردار در موقع حاملگی و تا ۱۶ ماه بعد از زایمان به کار در شب گمارده نشوند و به جای آن ساعات کاری روزانه برای آنان در نظر گرفته شود.

در مصوبه‌ی شماره‌ی ۸۹ سال ۱۹۴۸، شب‌کاری برای زنان کارگر در معادن و کارهای زیرزمینی ممنوع اعلام شد.

برطبق آمار سازمان جهانی کار ILO، تنها ۱۰ درصد از کشورهای عضو سازمان جهانی، شب‌کاری را برای زنان حامله ممنوع اعلام کرده‌اند که این حقوق در قوانین کار این کشورها نیز تضمین و آورده شده است. این کشورها عبارتند از: آلبانی، شیلی، چین، کوبا، پاناما، سنگاپور. در ژاپن شب‌کاری برای زنان حامله ممنوع نیست، ولی زنان باردار این حق را دارند که در شب کار نکنند و به جای آن صاحبان کار و مدیریت کارخانه‌ها موظف هستند که برای زنان حامله و زنانی که دوران بعد از زایمان را طی می‌کنند ساعات کاری روزانه را تأمین نمایند.

در سال ۱۹۹۲ میلادی، اتحادیه کشورهای اروپا، با ارائه توصیه‌ها و آئین‌نامه‌هایی مشخص نموده‌اند که هیچ زنی نباید به اجبار به شب‌کاری گمارده شود. صاحبان کار می‌بایست شرایط فراهم آورند که زنان باردار در ساعات روز کار کنند.

قانون کار و قوانین تأمین اجتماعی

شب‌کاری زنان کارگر

از آنجا که کشور ما یکی از اعضای سازمان جهانی کار است لیکن در بسیاری موارد از جمله در مورد شب‌کاری کارگران زن، قانون کار فعلی منطبق با مصوبه‌ها و آئین‌نامه‌های امروزین سازمان جهانی کار نیست. در این مورد، شرایط کار زنان، ماده ۷۵، گرچه انجام کارهای خطرناک و سخت و زیان‌آور برای مسکمان ممنوع اعلام شده است، اما در ارتباط با ممنوعیت و محدودیت کار شبانه برای زنان کارگر و یا زنان کارگری که حامله هستند و یا دوران بعد از زایمان را می‌گذرانند، اشاری خاصی نشده است. در این زمینه هیچ‌گونه تصره و آئین‌نامه مشخصی در قانون کار در مورد شب‌کاری زنان موجود نیست، تنها در ماده‌ی ۸۳، ارجاع هرگونه کار اضافی و انجام کار در شب... برای کارگران نوجوان ممنوع است. یا در ماده‌ی ۶۱ بدون ذکر جنسیت کارگر، به طور کلی آمده



پدیدارشناسی ۱۱ سپتامبر

ادامه از صفحه ۷

بررسی گروه‌های شاخص جریان و رهبران و عضوهای آنان کاری بایسته است. این بررسی اما نباید همه کسانی را که از نظرهایی خاص همدل و همزمان بوده‌اند، در یک سبد بریزد. فرق است میان آنکه زمانی به گمان دفاع از دین و ایمان به کتاب‌فروشی‌ها حمله می‌برد با قاتلان لو رفته دگراندیشان در ایران. و نیز فرق است میان آن فلسطینی معترض عاصی‌شده با میلیونر سودازدهای چون بن‌لادن یا آن دانشجوی عربی که در غرب تحصیل می‌کرد، ظاهرًا هیچ مشکلی در زندگی نداشت، می‌توانست جزو قشر ممتاز جامعه خویش باشد، اما به امریکا رفت، نقشه کشید، خلپانی آموخت و چون اشارت رسید هواپیمایی را ربود و همراه با کسان دیگری چون خود فاجعه ۱۱ سپتامبر را آفرید.

نگاهی به سیر و سرنوشت گروندگان به آنچه که بنیادگرایی دینی خوانده می‌شود، این نکته را روشن می‌کند که هر چه پیشتر می‌ایم بیشتر به گروه‌هایی برمی‌خوریم که نخبه‌جو تر و فنی‌تر شده‌اند. آنها از پایگاه‌های سنتی سربازگیری به نفع جریان فاصله گرفته‌اند و به قدرت دیگر نه به‌عنوان وجود توده‌ای پشتیبان، بلکه به عنوان امری فنی و تکنیکالانی می‌نگرند. آنها قدرت خود را نه در بسیج توده‌ای، بلکه در نبرد آشکار با نیروی دشمن به رخ می‌کشند و پیام خود را از ایس راه بازتاب می‌دهند. این امر شاید نشان‌دهنده جایگاهی باشد که قدرت نساب در مابعدالطبیعه آنها به دست آورده است. این قدرت‌ناب نه مبتنی بر نیروهای انسانی، بلکه برجعبده از ورای جهان است، تجلی آن اما بدون فناوری میسر نمی‌شود. این مابعدالطبیعه چیزی است مدرن، هیچ‌انگاری‌ای است که تنها در جهان‌مدرن رخ می‌نماید. می‌توان رد آن را در گذشته پیدا کرد، اما تنها با دست گذاشتن بر سلسله‌ای از جهش‌ها می‌توان پیوند آن را با گذشته باز نمود. هیچ رابطه خطی بی‌پرسی میانجی آن با سنت گذشته نیست.

از این نظر تروریسم جدید برخاسته از خاورمیانه پدیده‌ای دورانی و جهانی است و تنها با واگشت به این منطقه توضیح‌پذیر نیست. نمود این پدیده را در جاهای دیگر دیده‌ایم، در ژاپن و در امریکا.

هیچ‌انگاری شورشی

تروریسم جدید خاورمیانه‌ای جهشی است در یک جهان‌بینی که مشخصه اصلی آن الهیات سیاسی‌ای است که به جای مقوله‌های ما و دیگران، رفیق و رقیب، دوست و دشمن و همانندهای آنها «مومن» و «کافر» را می‌نشانند. تروریست‌ها از میان کسانی سربازگیری می‌کنند که به این الهیات سیاسی گرویده‌اند. این الهیات سیاسی ساده طیف متنوعی را به خود جلب می‌کند. همه گروندگان به آن تروریست نمی‌شوند. بخش بزرگی در حد واپسگرایی افراطی در پندار و کردار باقی می‌مانند. بخشی دیگر با آن به عمل سیاسی می‌پردازند، عملی که ممکن است با خشونت نیز همراه باشد. سودازدگانی وجود دارند که بیشتر از بقیه آن الهیات سیاسی را جدی می‌گیرند. نقطه جهش آنان این توهم است که وظیفه نجات جهان به آنان سپرده شده است. امکان ندارد که چند جوان عرب سال‌ها در غرب زندگی عادی‌ای داشته باشند و به یکباره سودای ترور بزرگ را در سر بپرورانند و در محفل‌های بسته طرح فاجعه را بریزند. وجود کسانی لازم است که مدام در گوش آنها بخوانند و برایشان کتاب و مقاله بنویسند که ایستادون جنگ ایمان و کفر جاری است و حالیا باید پهلوانانی ازجان‌گذشته پیدا شوند که به دشمن کافر ضربه‌ای کاری بزنند. بیان به تدریج شکل مشخص تری می‌یابد و از نظر، نظرکردگی برمی‌خیزد. نظرکردگان دست به عمل می‌زنند.

بارها ادعا شده است که از دین هیچ‌انگاری پدید نمی‌آید. تروریسمی که شاهد انیم عکس این ادعا را ثابت می‌کند. ریشه این هیچ‌انگاری در احساس نظرکردگی است و این‌که به باید وظیفه الهی نفی را به انجام رساند. جهان کفرگرفته منفیتی مطلق می‌یابد. تنها کشی به صورت نفی مطلق می‌تواند پاسخگوی آن باشد. جانمایه این هیچ‌انگاری خودخواهی و خودمحوربینی‌ای است که از حد افراط گذشته است. فرد گرونده به آن به خود حق می‌دهد

درباره بودن یا نبودن دیگری تصمیم بگیرد. آنچه آن را به سوی نفی می‌گرواند، ناتوانی در اثبات است. همه تلاش‌هایشان برای اثبات شکست خورده است. جایی که به قدرت دست یافته‌اند، از آن تنها برای نفی بهره جسته‌اند. هرگاه چیز مثبتی برنشانده‌اند، تقلیدی بوده است از جهانی که به نفی آن کمر بسته‌اند. بر آن رنگ و لعاب دینی زده‌اند، اما اگر در باورهای خود صادق بوده‌اند، به فوریت آن را چیزی بیگانه با خود یافته‌اند. و آن چیز راه این جهانی انسان‌ها و نهادها قرار گرفته و یا در مسیری دیگر گذاشته، مسیری جز آنچه در آغاز بنیانگذاری مقرر شده است.

ادراک بیگانگی با خود و با جهان از ذهن‌هایی پیشرفته‌تر از ذهن‌های طالبانی برمی‌آید. روشنفکرترینشان به این پوچی می‌رسند. ایشان کسانی‌اند که جهان را می‌شناسند و می‌دانند برای نفی آن نمی‌توانند چیزی مثبت عرضه کنند. از اثبات درمی‌گذرند و یکسر به نفی می‌گروند. آنها عاقبت کار را نشان می‌دهند: یا تسلیم یا شورش. شورش نباید به تکرار باطل بینجامد؛ نباید آغازگر دوره‌ای باشد که عرضه چیزی مثبت را بطلید. شورش باید پایان کار باشد، پایان کار جهان و پایان کار خود. آنها از جان خود نیز درمی‌گذرند.

قدرت پارسایی

بدون نقد ریشه‌ای الهیات سیاسی پروراننده این شورشگری جهان‌سوز نخواهیم توانست هیچ گامی در جهت حل این مشکل بزرگ برداریم. تنها دست گذاشتن بر بدبختی‌های از بیرون تسخیم شده به منطقه گوش سپردن به لالایی‌هایی است که فقط خواب ما را سنگینتر می‌کنند. از کلی‌گویی‌هایی درباره درک افراطی و انحرافی تروریست‌ها از دین نیز هیچ چیزی جز تضاد و وضعیت برنمی‌خیزد. چرا تروریست‌ها درکی افراطی و انحرافی دارند؟ مگر آنها کاری جز آن می‌کنند که سخنان استادان را جدی می‌گیرند؟ شعارهای «مرگ بر ...» را اگر جدی بگیریم، مگر نباید کاری کنیم که به واقعیت پیوندند؟ شعار که مرزگذار نیست، شعار که اما و اگر نمی‌شناسد، دعوت به عمل است و سمت زدن ضربه را تعیین می‌کند. مگر ۱۱ سپتامبر تجلی عملی و بارز شعار «مرگ بر آمریکا» نیست؟ از این بهتر چه می‌خواهند؟

ریشه یا پیدیداری تروریسم خاورمیانه‌ای در «برخورود تمدن‌ها» نیست. آنچه اکنون به‌عنوان مثال در هفته‌های اخیر در افغانستان شاهد آن بوده‌ایم، نه «برخورود تمدن‌ها»، بلکه - با الهام از ادوارد سعید می‌گویم - برخورود جهالت‌ها است. چاره مشکل را نباید در تعارفات و تشریفاتی به نام «گفتگوی تمدن‌ها» جست. چاره کار، تا جایی که به ما مربوط است، نقد آن الهیات سیاسی‌ای است که به خشونت و تروریسم میدان داده است. در قاموس آن الهیات سیاسی مقوله‌ای به نام «گفتگو» وجود ندارد. اگر «تمدن» ما با ایدئولوژی مبتنی آن الهیات معرفی شود، هر گفتگویی پیشاپیش شکست خورده است. پیروان این کیش حتما نمی‌توانند با خودی‌گفتگو کنند، تا چه به رسد به این‌که بخوانند دیگران را به گفتگو فراخوانند.

نقد آن الهیات سیاسی نقد ارزشی است که بر مفهوم قدرت بار کرده است. سیاست نفی و عاقبت هیچ‌انگارانه آن از اراده قدرت در آن برخاسته است. محدود کردن دین به قدرت و پس زدن همه دیگر جلوه‌های دین‌خواهی به نفع این مطلق‌خواهی سودازدگان را در مسیر خشونت افکنده است. سودای دینی می‌توانست و می‌تواند در مسیر پارسایی دینی افتد، به جهان به چشم مثبتی بنگرد و در تقویت ارزش‌هایی چون خیرخواهی و نوع‌دوستی بکوشد. اینکه سودای دینی خطه فرهنگی ما در این روزگار به این سو نمی‌گردد، دردندان فسترت پارسایی است و سقوط اخلاق در حوزه‌های پرورش آیین. آیا در آن حوزه‌ها ذهن‌های بیداری وجود دارند که به آسیب‌شناسی آیین پردازند و کمر به احیای پارسایی بربندند؟ کاش چنین باشد.

پروفسور غلامرضا صبری تیریزی در گفتگو با نشریه، شمس تیریز

نباید حرکت دموکراتیک ایران را از حرکت ملی آذربایجان جدا کرد

ادامه از صفحه ۶

به این دلیل از اینجا رقتم تا به زبان مادری خود مسلط باشم. به باکو رقتم، و سپس با آقای رضا پراهنی به ترکیه رقتیم. در ترکیه بدون شهریه ما را در دانشگاه قبول کردند و ما در آنجا به زبان ترکی تحصیل کردیم. سپس به انگلیس رقتم و در سال ۱۹۶۹ در ادبیات انگلیسی دکترایم را سال ۱۹۹۵ در دانشگاه ادینبرو انگلیس تدریس کردم. و سه بار به سنای مهم دانشگاه ادینبرو انتخاب شدم. معاون جمعیت استادان دانشگاه شدم هر سال مسئول تحصیل ۸۰ دانشجوی اروپا بودم.

در دوران تحصیلاتم در اروپا در نهضت دانشجویی آنجا بودم و فعالیت می‌کردم. در آنجا در رادیو بی بی سی استخدام شدم و در بخش زبان فارسی تحقیق ادبی می‌کردم و حمید عنایت نیز سرپرست ما بود. روزی از من پرسیده شد چرا جامعه شرق انقلابی و جامعه اروپا مدنی است. گفتم این تئوری‌ها غلط است اگر ملت‌ها امنیت اقتصادی - اجتماعی داشته باشند و راه پیشرفت آنها را غربی‌ها سد نکنند دیگر نیاز به انقلاب نخواهند داشت. و بدین گونه بود که مرا منتهم به مارکسیست بودن کردند. آنان تحمل حرف حق از جانب جامعه شرق را ندارند. و من را کنار گذاشتند.

در جریان انقلاب به ایران آمدم و در انقلاب شرکت کردم و اولین فیلم از صحنه انقلاب تبریز را من ساختم و در خارج به نمایش گذاشتم. در آن زمان تاثیر بسیار زیادی در افکار عمومی جهانی داشت. در پیروزی انقلاب چون پدرم شناخته شده بود شهرداری تبریز با تصویب اهالی شهر مرا مسئول کمیته دودهی کردند. من در حوزه خود به تمام گروه‌ها اجازه دادم که فعالیت سیاسی بکنند. ولی اسلحه‌های غیر مجاز را جمع‌آوری می‌کردم، در عرض سه روز هافران به سرپرستی سرهنگ بایوردی برای کمک به کمیته ما آمدند و مرا در کارها کمک می‌کردند. ولی بعد از چهار روز مرا تحمل نکردند و من رقتم.

شمس تبریز: آقای دکتر وضعیت امروز آذربایجان و ایران را چگونه می‌بینید راجع به وضعیت زبان مادری در آذربایجان و تحولات سیاسی اخیر ایران چه نظری دارید؟

دکترصبری: در ایران دو نوع گرایش در حکومت دیده می‌شود. گروهی رفرفری می‌اندیشند و سعی دارند نسبت به نیازهای اجتماعی پاسخی مثبت بدهند. و گروهی در جهت حفظ وضعیت قبلی می‌کوشند. گروه اول گرایشی دموکراتیک دارد و ما باید این نیروی دموکراتیک را تقویت کنیم.

ولی موضوعی دیگر نیز در جریان است و آن اینکه حقوق اقوام و ملیت‌های متفاوت در ایران ضایع می‌شود. این هم در سطح مسئولین و روشنفکران و هم در سطح عوام عمل می‌شود. مثلا وقتی یک مسئول غیرفارسی مجبور است به زبان فارسی سخنرانی بکند بیشتر انرژی وی صرف پنهان کردن لهجه خود می‌گردد و قدرت تفکر را از دست می‌دهد و این یک نوع بسیار ساده از استثمار و تبعیض فرهنگی است.

مردم نمی‌توانند به زبان مادری خود تحصیل بکنند و این در صورتی است که در کشورهای اروپایی شهرداری بودجه‌ای دارد که هزینه تحصیل فرزندان اقلیت‌های زبانی به زبان مادری خودشان را تامین می‌کند.

در ایران دولت همان بودجه را که به زبان فارسی و تدریس آن هزینه میکند باید به زبان ترکی و تدریس آن نیز تخصیص بدهد. هیچ زبانی نسبت به زبان دیگر برتر نیست و نباید سلطه پیدا کند، اعتقاد به سلطه زبانی یک عقیده آپارتایدی است. در ایران ۳۰ میلیون ترک مکتب تحصیل ندارد ولی ارمانه تا سطح دانشگاه نیز حق تحصیل به زبان مادری خود را دارند. اگر چنین وضعیت ادامه پیدا کند کار به فاجعه خواهد کشید. باید نسبت به زبان‌ها و ملیت‌ها ارزش قائل شد.

ما اگر ایران را فقط به زبان فارسی خلاصه کنیم ایران را کوچک کرده‌ایم و آنرا از دنیای بزرگ قطع کرده‌ایم. قدرت ما در کثرت ماست و وحدت ما نیز باید بر مبنای همین کثرت باشد. آنان که به زبان‌های مختلف کشور ارزش قائل نیستند وحدت‌طلب واقعی نیستند. اگر ما در سطح جهانی بگوئیم که ۳۰ میلیون از جمعیت

نتیجه به دیکتاتوری رو می‌آورند و جلو مخالف را می‌گیرند تا کشورهای بیگانه نتوانند استفاده کنند با این همه آزادی مطبوعات بسیار قوی است. ۶۰-۵۰ نشریه منتشر می‌شود و عقاید مختلف آزاد است. رادیو و تلویزیون نیز در انحصار یک فکر خاص نیست. من خودم تمام صحبت‌هایم را از رادیو و تلویزیون آنجا بیان کرده‌ام و هیچ کس مزاحم من نشده است. برای ایجاد دموکراسی باید به آنجا کمک کرد. آذربایجان را باید از جنگ روسیه و ارمنستان نجات بدهیم. در آذربایجان باید حرکت ملی اصل میدان عمل پیدا کند.

سرمایه‌گذاری صحیح در صنعت نفت آذربایجان و سایر صنایع در آذربایجان یکی از راه‌هاست. اگر درست عمل کنیم آذربایجان یکی از بزرگترین کمک را می‌تواند به ایران بکند. ایران از طریق آذربایجان می‌تواند به سرمایه‌گذار بزرگ منطقه تبدیل شود و صادرات خود را از این دروازه به سایر کشورهای تازه استقلال یافته شوروی گسترش دهد.

ما می‌توانیم در استخراج نفت و ارتباط آن با دنیای خارج کمک کنیم. مثل برادر بزرگ باید به او کمک کنیم اگر ما دوستانه و عاقلانه عمل کنیم آذربایجان ما را دوست خود خواهد دانست و این نسخه در آسیای مرکزی و در دیگر کشورهای مشترک المنافع نیز قابل اجرا است. ما نباید با یکی بر علیه دیگری هم پیمان باشیم. این سزاوار ایران نیست. نباید در فکر صادر کردن انقلاب باشیم بلکه باید دموکراسی را صادر بکنیم. آنها خودشان مسلمان و انقلابی هستند.

من در خارج چندین مقاله خواننده‌ام که از ایران انتقاد می‌کنند. چگونه است که یک کشور مسلمان از ارمانه بر علیه آذربایجان شیعی و مسلمان حمایت می‌کند؟

این راه غلط سیاست خارجی در آذربایجان و ارمنستان به نفع دولت‌های امپریالیستی است. آمریکا از خدا می‌خواهد که در منطقه، یوگسلاوی دوم را بوجود آورد و یا حداقل موجب انزوای ایران در منطقه و جهان بشود. وزارت خارجه باید از تصمیم‌گیری‌های فردی ممانعت کند. باید کار سیاسی و تحقیقی انجام داد و درست تصمیم گرفت.

در غرب سعی دارند ایران را با ترکیه رودرو کنند. ترکیه و ایران در صورت نزدیکی می‌توانند بزرگترین قدرت در منطقه باشند. شبانه روز تلاش می‌کنند این دو را درگیر کنند و بدین وسیله هم ترکیه و هم ایران را محو کنند. اگر ترکیه گلوگاه ایران به اروپاست ایران نیز گلوگاه ترکیه به آسیا و چین است به همین دلیل سیاست خارجی ما باید بسیار دقیق و صحیح عمل کند.

در کشورهای مشترک المنافع بخصوص آذربایجان بستر مناسبی برای همکاری با ایران وجود دارد. حتی از لحاظ فرهنگی و روح اجتماعی منتهای سیاست ما را دوست دارند.

در ایران بعضی‌ها می‌گویند اگر آذربایجان شمالی مستقل شود موجب تجزیه ایران خواهد شد. این سخن احمقانه است. تصادفاً اگر آنجا مستقل شود از ترس روس به ایران نزدیک خواهد شد. ما اگر به او کمک کنیم او مجبور نخواهد شد تا به سوی کشورهای بیگانه و یا ناتو برود کمک به ارمنستان موجب سردی روابط ایران با آذربایجان شده است.

ناتو به آنها نزدیک شده است. کشورهای خارجی در آنجا میدان گرفته‌اند و آذربایجان به غرب نزدیک شده است. ما باید سیاست خارجی خود را عاقلانه تنظیم کنیم.

شمس تبریز: با تشکر از زحمات و محبت شما که این وقت را در اختیار ما گذاشتید. □

کار

ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) دو هفته یکبار در روزهای چهارشنبه منتشر می‌شود

زیر نظر شورای سردبیری

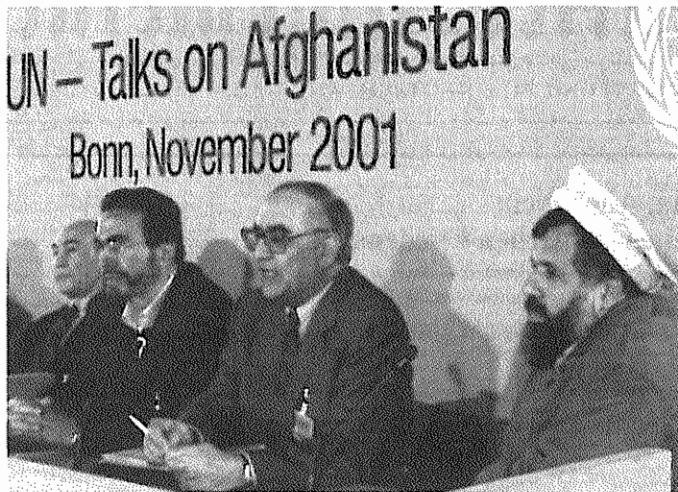
سردبیر

بهروز خلیق

شورای سردبیری

فریدون احمدی

بهزاد کریمی



دولت آشتی ملی ضرورت تاریخی افغانستان

سقوط کابل و اشتباه دوستم
پس از ورود نیروهای ائتلاف شمال به کابل نیروهای طالبان عقب نشینی خود را در دو محور آغاز کردند. فرار نیروهای عمده طالبان پسوی قندهار در جنوب صورت گرفت. آنگاه که تخمین زده می شد بین ۱۰ تا ۲۰ هزار نفر بسوی کندوز در شرق افغانستان فرار کردند و در این شهر مستقر شدند که متعاقب آن به محاصره نیروهای نظامی ائتلاف شمال درآمد.

با بمباران متوالی هواپیماهای آمریکایی و مذاکره فرماندهان محلی بالاخره بخش وسیعی از نیروهای طالبان آمادگی خود را برای تسلیم شدن اعلام کردند. ژنرال دوستم ۴۰۰ اسیر طالبان را به مرکز فرماندهی خود واقع در قلعه جنگی فرستاد و این درحالی بود که فقط ۱۰۰ نفر به مراقبت از این قلعه می پرداختند. با پرتاب نارنجک یک طالبان اسیر، معاون دوستم کشته شد و در طی زودخوردهای بعد از آن، طالبان موفق شدند قلعه را سه روز به صاحب خود درآورند. با بمباران هواپیماهای آمریکایی و اعزام نیرو به منطقه همه ۴۰۰ نفری که در این قلعه بودند کشته شدند. در حال حاضر کمیسیون ویژه سازمان ملل در حال بررسی این شورش است.

اینک گرانیکاه اصلی حملات هوایی نیروهای آمریکا بر قندهار است. گزارش های دریافتی از منطقه حاکی است، هم اکنون درگیریهای میان نیروهای ائتلاف شمال به فرماندهی حامد کرزی و گل آقا شیرزایی در حومه شهر در جریان است. در حال حاضر حامد کرزی و برخی مقامات طالبان برای تسلیم شهر قندهار در حال مذاکره هستند و مانع عمده تسلیم شدن نیروهای طالبان ترس از انتقام جویی است. اظهارات دونالد رامسفلد در مورد عدم دادن امان نامه به ملا محمد بر این ترس دامن زده است. منابع نظامی می گویند پیش از ۴۰ هزار نیروی طالبان که عمدتاً عرب و پاکستانی هستند در شهر موضع گرفته اند. دکتر عبدالله سرپرست وزارت خارجه افغانستان تأیید کرد که آمریکا بیش از ۲۰۰۰ تفنگدار دریایی در قندهار پیاده کرده است. منابع مطلع می گویند هدف این نیروها نه حمله به شهر بلکه پیدا کردن مخفیگاه های اسامه بن لادن و مسلحان است. علاوه بر آن نیروهای انگلیسی و فرانسوی نیز اقدام به احداث پایگاه های خود در افغانستان نموده اند. هفته گذشته یک واحد از نیروهای مسلح وزارت کشور روسیه نیز به فرودگاه بگرام وارد شدند.

ولادیمیر پوتین گفت این نیروها به دعوت ربانی و آگاهی آمریکا وارد افغانستان شده اند و وظیفه آنها ساختن بیمارستان، رساندن کمک های پزشکی و راه اندازی سفارتخانه روسیه است. **کنفرانس بن برای آینده!**
روز سه شنبه ۲۷ نوامبر از سوی اخضر ابراهیمی نماینده ویژه سازمان ملل در امور افغانستان ۴ گروه به پترزبورگ در نزدیکی شهر بن آلمان دعوت شدند. این گروه های دعوت شده همه جریان ها و شخصیت های افغانی را در بر نمی گیرند و نام گذاری آنها گرایش فکری و قومی آنها را دقیقاً مشخص نمی کند. این کنفرانس بعنوان «فرصت طلایی برای افغانستان» ارزیابی شد:
گروه دم: دربرگیرنده ۹ عضو اصلی و ۷ عضو مشاور است و به نمایندگی از ظاهر شاه در این اجلاس شرکت می کنند.
گروه قبرس: با ۳ عضو اصلی و ۷ عضو مشاور، نماینده افغانی های غرب افغانستان است که چند هفته پیش قرار بود در قبرس جلساتی برگزار کنند، هر چند این جلسات برگزار نشد اما به گروه قبرس مشهور شدند. این گروه از سوی ایران حمایت می شود و جبریر، داماد گلبدین حکمت یار ریاست این گروه را

برعهده دارد. گروه پیشاور: این گروه نماینده آن دسته از رهبران پشتون های افغانستان است که در ماه گذشته در پیشاور به دعوت احمد گیلانی گرد آمدند. گروه پیشاور ۳ عضو اصلی و ۳ مشاور دارد. گروه اتحاد شمال: قدرت مندترین گروه دعوت شده به کنفرانس بن که شامل ۱۱ عضو اصلی و ۱۴ مشاور است و به رهبری یونس قانونی وزیر کشور عازم بن شده اند. **توافقات «معجزه آسا»**
در کشوری که پازل قدرت از صدها قطعه تشکیل شده و قدرت های فرامنطقه ای و منطقه ای در آن مداخله جویی می کنند، توافقاتی حاصله در شهر بن بیشتر به یک معجزه سیاسی شباهت دارد. گروه های افغانی بر سر کلیات طرح اخضر ابراهیمی نماینده دبیرکل سازمان ملل به توافق رسیدند.
بر اساس این طرح:
● ابتدا یک شورای حکومتی موقت که ۲۰ تا ۲۵ نفر در آن عضویت دارند، برای مدت ۴ ماه قدرت را بدست می گیرد. در این شورا ۸ نفر از گروه دم، ۸ نفر از ائتلاف شمال، ۲ نفر از گروه پیشاور و ۲ نفر از گروه قبرس و

تعیین نمایندگان گفت این جبهه برای انتخاب نفرتا مشکل دارد و هنوز نتیجه خاصی بدست نیامده است. یونس قانونی تهدید کرد اگر ربانی بزودی فهرست مورد نظر را فاکس نکند نظرات او نادیده گرفته می شود و جبهه متحد دچار شکاف خواهد شد.
اعضای جبهه متحد، دوستم، محقق، خلیلی و حتی اکبری در مقابل ربانی و عبدالرسول سیاف قرار گرفتند.
از سوی دیگر نسل جوانتر با حدود ۴۰ سال سن یعنی دکتر عبدالله وزیر خارجه، قانونی وزیر کشور و محمد فهم وزیر دفاع می خواهند سیاست های سنتی را کنار بگذارند.
آینده نشان خواهد داد که جبهه متحد تا چه حد متحد باقی می ماند. □

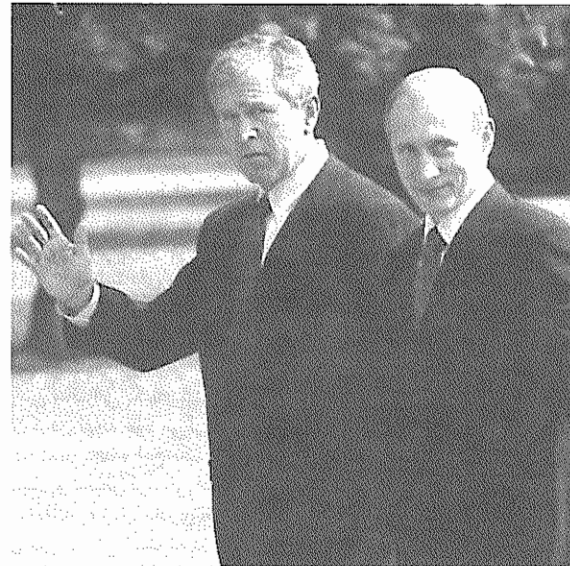
سیاست خارجی و امنیتی روسیه

برگردان: محمود صالحی

بخش دوم و پایانی

مقدمه: ماه آوریل سال جاری «انستیتی مستقل برای مسائل اجتماعی و ملی» (پبختابنت) همراه با «بنیاد فریدریش ابرت» آلمان، شعبه مسکو همه پرسری از الیت سیاسی روسیه در مورد سیاست خارجی کشور انجام داد. سال های ۹۳ و ۹۴ است که افشار وسیع تری از الیت سیاسی روسیه را در بر می گیرد. ۲۹/۵٪ از سئوال شوندگان عضو دوما و کمیسیون های بین المللی آن، ۹/۶٪ عضو شورای فدارسیون و کمیسیون های بین المللی آن، ۳٪ عضو شورای روسیه و بلوروس، ۲۵/۶٪ کارمندان عالی رتبه و متخصصان امور بین المللی، ۲۰/۵٪ تحلیل گران غیر دولتی، عضو آکادمی علوم، عضو بنیاد گارباچف، روزنامه نگاران و غیره بودند.
بسیاری از سئوال شوندگان جزو ۱۰۰ نفر اول (طبق لیست Nesawisimaja) از سیاستمداران روسیه هستند.

۴- سیاست خارجی و مسائل امنیتی ملی
امنیت ملی روسیه به تأیید تمامی متخصصان سئوال شونده



سیاست داخلی است. هدف اصلی سیاست در دوران گذار، جلوگیری از فروپاشی و بازسازی دولت، جامعه و اقتصاد در صورت بروز کمترین اختلافات است. این وضعیت در دوران گذار باعث عدم ارائه سیاست فعال خارجی و یک استراتژی در عرصه سیاست جهانی از سوی الیت روسیه گشته است. تمرکز روسیه بیشتر بر روی حل مسائل و مشکلات روزمره است و به نظر می رسد اهمیت «جهانی شدن» را درک نکرده است. طرح و برنامه درازمدت و استراتژیک در دوران یلشتین اصلاً وجود نداشت و تازه از ماه مارس سال گذشته تغییراتی بوجود آمده است.
به نظر می رسد الیت روسیه اهمیت «امنیت منبسط» یعنی در

استراتژیک جهان باید تامین شود.
- بیش از ۷۱٪ معتقدند که باید با جنگ اطلاعاتی غرب به مقابله پرداخت.
- در مورد طرح دفاع ضد موشکی آمریکا، ۲۸٪ معتقدند که این طرح یک خطر واقعی برای روسیه است، ۱۵٪ خلاف این نظر را دارند و ۴۱٪ معتقدند که این طرح آمریکا، روسیه را وادار به مدرنیزه کردن قدرت نظامی و امنیتی می سازد. ۱۶٪ که البته در شرایط روسیه میزان کمی نیست، معتقدند که این کشور باید در راه خلع سلاح اتمی و کاهش سلاح های غیر اتمی قدم بردارد.

۵- روابط بین المللی روسیه و دولت های دیگر
در حالی که در گذشته «اتحاد جماهیر شوروی» یا دولتهای طرفدار یا مخالف داشت، امروز وضعیت مثل گذشته آنچنان واضح نیست.
از میان ۲۴ کشور ۱۶ کشور کم و بیش دوست روسیه ارزیابی می شوند.
● ۸۰٪ از الیت سئوال شونده، روسیه سفید، ارمنستان و هندوستان را دولتهای «برادر» می نامند.
● بین ۵۰ تا ۸۰٪ دولتهای یوگسلاوی، کازاخستان، چین، ایران و آلمان را دولتهای دوست می دانند.
● از بنگستان، اوترائین، اسرائیل و فرانسه بعنوان دولتهای «هنوز» دوست تلقی

می شوند.
● آذربایجان، ژاپن، بریتانیا و چک دول بی طرف هستند.
● ۵۰٪ از سئوال شوندگان روابط با دولت های آمریکا، افغانستان، گرجستان، لهستان و دولت های منطقه بالکان را غیر دوستانه می دانند.
طی ۵ سال گذشته تعداد آنهایی که روابط با آمریکا را غیردوستانه ارزیابی می کنند از ۲۲٪ به ۵۹٪ افزایش یافته است. بیش از ۴۲٪ جنگ بالکان را دلیل این امر می دانند.
۶- سیاست خارجی و علائق اقتصادی
یکی از بزرگترین دست آوردهای دهه گذشته، ایدئولوژی زدایی در سیاست خارجی روسیه بود. شاخص های تعیین کننده برای سیاست خارجی روسیه (جدید) در وهله نخست علائق اقتصادی و بعد اهداف ژئوپلیتیک هستند. اما بین شاخص ها و واقعیتهای دره عمیقی وجود دارد. با وجود این متخصصان نسبت به بهبود وضعیت روسیه در بازار جهانی در ۱۰ سال آینده خوشبین هستند. ۷۰٪ شانس روسیه را در صنایع نفت و گاز، ۵۳٪ در صنایع نظامی، ۴۴٪ در صنایع سنگین و ۳۶٪ در انرژی هسته ای می بینند.
در حال حاضر در تجارت خارجی روسیه نه تنها دولت، بلکه ارگان های مناطق فدرال، شهرها و شرکت ها سهیم هستند. این امر گاه باعث بروز هرج و مرج می شود. با این حال ۵۹٪ از

سئوال شوندگان معتقدند که آزاد سازی تجارت خارجی به نفع روسیه است. ۳۰٪ از الیت روسیه از سیاست تجارت خارجی «متمرکز» پیروی می کنند و معتقدند آزاد سازی تجارت خارجی به اقتصاد روسیه لطمه وارد می سازد.
۷- روسیه و اتحاد اروپا
با انتخاب ولادیمیر پوتین در ماه مه سال گذشته به ریاست جمهوری دینامیک جدیدی وارد روابط اروپا و روسیه شد. تمامی متخصصان پرسره وحدت اروپای بدون مرز را تمام شده تلقی می کنند و معتقدند با عضویت کشورهای بلوک شرق سابق در این اتحادیه، اروپا هم مرز روسیه می شود. ۶۰٪ از الیت متخصص در مسائل بین المللی احتمال شریک کردن روسیه در این پروسه را غیر محتمل می دانند. دلایل این قضاوت با توجه به اهمیت آن به شرح زیر است:
۱- اتحادیه اروپا هنوز در مورد روسیه مثل گذشته قضاوت می کند (۷۱٪).
۲- علائق روسیه و اتحادیه اروپا تطابقی با هم ندارند (۵۷٪).
۳- اتحاد اروپا علاقه ای به پیوستن روسیه به آن ندارد (۵۱٪).
■ بین ۵۱ تا ۸۸٪ متخصصین معتقدند که کشورهای حوزه بالتیک، رومانی، اسلواکی، بلغارستان، گرجستان و آلمان در صفحه ۱۰